بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا
عدد السنین والحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الایات
لقوم یعلمون والصلوة والسلام علی شمس فلک الرسالة و
الشفاعة ونجم سماء الرفعة والهدایة محمد که از ازل تا ابد هر چه هست
بر آرایش نام او نقش بست وعلی وصیه وابن عمه امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب علیه السلام القمر التالی لشمس النبوة والبدایة وعلی
اهل بیته الذین هم للخلق نجوم الهدایة قال رسول الله صلی الله

علیه وآله مثل اهل بیتی کنجوم السماء. اما بعد چون بمضمون
الاسماء تنزل من السماء شاهنشاه جمجاه حافظ حوزه اسلام
ناسخ بدع وآثام ناصر الدین شاه غازی را خلد الله ملکه وسلطانه
کانک شمس والملوک کواکب. اذا طلعت لم یبد منهن کوکب
توجه خاطر پادشاهانه وهمت ملوکانه مصروف بر اینست که آنچه را
شارع مقدس وبزرگان دین مبین که عقول کلیه ونفوس
قدسیه بودند منع کردند تاسی بآن بزرگان نموده از اقدام بآن
اعمال احتراز ورزند بلکه تمام اهل ایران که ودایع پروردگار عرض
وناموس تمامی سپرده باین شهریار ذی الاقتدار است ممنوع
سازند چنانکه در عبودیت مطیع دولت اند در ملت نیز متابعت
کرده محمد بن احمد بلخی دقیقی شاعر از قول زرادشت بگشتاسب نیکو گفته

بیاموز آئین دین بهی — که با دین به خوب باشد شهی

واگر کسی بکتب وقایع دولت ابد مدت رجوع کند داند که این شاهنشاه
جهان پناه که دولتش جاوید باد چه اندازه سعی در رواج ملت
خیر المرسلین وقلع وقمع فرقه ضالین کرده واز جمله رسومی که عقلا
وشرعا ممنوعست متابعت احکام منجمین وکهنه است زیرا که آنها
جز اقاویل کاذبین واساطیر الاولین نیست مرا گمان اینست
که بیشتر مردم مستقل وملتفت باین نکته باشند که این احکام نجوم
واخبار رمال وجفار کذب محض ومحض کذبست مبرد خوب گفته

لا یعلم المرء لیلا ما یصبحه — الا کواذب مما یخبر الفال
ذوالفال والزجر والکهان کلهم — مضللون ودون الغیب اقفال

ولی از بابت آنکه طبایع انسانیه مایل بدانستن اخبار آتیه واتفاقات

آینده

آینده است در پی این اکاذیب رفته واقوال آنهارا سند کرده‌اند تا
چند گفته نه بینی مردم در محاورات مفاخرات میکنند که از فلان
قضیه فلان نتیجه بعد حاصل خواهد شد وشعرا در اشعار خود از این
بابت فخرها کرده چنانکه بدیع الزمان همدانی گوید

انا یا دهر بانباء کشق وسطیح — وبابکار القوافی لا علی کفو شحیح

وبیشتر از عوام ونسوان وسفها مایل وراغب باخبار آتیه از قول
منجمین وسایرین هستند زیرا که ضعف عقل بیشتر دارند وطبقه دیگر
از خواص که چون گرفتار بلیه شوند یا از مناصب معزول گردند
بمضمون الغریق یتشبث بکل حشیش از این اشخاص استخلاص
خود را از آن بلیه وداهیه سؤال کنند واز خبر نیک آنها تفأل
زنند بسا هست که آن فال نیک مطابق واقع شود چه در تفأل

شق
بالکسر کاهن من کهان العرب
سطیح
[illegible]
[illegible]
الشحیح
البخیل

اثری هست که بعد ازین مختصری از و نقل خواهد شد استاد الحکما معلم
ثانی ابونصر فارابی در رساله النکت که در رفع شبههٔ ابواسحق ابراهیم
بن عبدالله بغدادی بعربی نوشته و مشتمل بر سی فصل است
در فصل هیجدهم قریب بآنچه مذکور شد میفرماید که ترجمهٔ آن اینست
در امور عالم و احوال انسان اختلاف زیاد است از خیر و شر محبوب
و مکروه جمیل و قبیح نافع و مضر پس اگر واضعی وضع کند بازاء این
افعال کثیره از امور عالم چیزهای بسیار مثل حرکات بهائم یا اصوات
طیور یا کلمات مسطوره یا انگشترهای معموله یا سهام منشوره یا اسامی
مذکوره یا حرکات نجوم و امثال اینها که بسیار میشوند چون مقارن
واقع شوند این اعمال یکی از اشیاء مذکوره را گاهی دریافت میشود
مناسبت وقوع آن امر و گاهی اتفاق می افتد چیزهائیکه بسبب تعجب

ناظر میشود و مایهٔ تامل زیاد گشته باید دانست که این ضرورت و وجوب
ندارد که همیشه واقع شود شایسته و سزاوار مرد عاقل نیست که اعتماد
و استناد باینها نماید و کسیکه اعتماد داشته باشد البته در عقل او
ضعفی و خفتی است ذاتی و یا عرضی اما ذاتی در انسانیست که تجربه برای
وی حاصل نشده باشد بجهة صغر سن و یا حماقت و غباوه در طبع اما
عرضی کسانی هستند که اندوه و آلام زیاد بر انها غلبه کرده باشد مثل
سهو مفرط یا غضب یا حزن یا خوف یا طرب یا طمع و امثال اینها انتهی
چون مقصود درین رساله کشف حقیقت حالت تنجیم است این بنده
علیقلی حسب الامر اقدس اعلی حقیقت این مرحله را در سه برج و یک دقیقه
که عبارت از خاتمه است مینگارد که اگر کسی بدیدهٔ انصاف نظر
کند و در این مطالب دقت نماید داند سعادت مشتری مثل نحوست

زحل است و ثبات ثور مانند انقلاب حمل از نیش عقرب ضرری ندارم
وار خوشهٔ سنبله ثمری نه المقدر کائن بمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده
ام الکتاب و خواجه حافظ شیرازی گوید بگیر طرهٔ مه طلعتی و قصه مگوی
که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحل است و منصور فقیه این بیت را بتازی
نیکو گفته من کان یخشی زحلاً او کان یرجو المشتری فانتی منه ولو کان
ابی الا و فی بری و مناسب آنچه مذکور شد قصه ایست که یکی از
حکمای اروپا در کتاب هیأت در تاریخ متابعین احکام نجوم نوشته
که در ازمنهٔ سلف منجمین مصر و یونان برج حوت را برجی نحس میدانستند
مانند اینکه در اسلام برج عقرب را و باینجهت از اکل ماهی پرهیز
داشتند و اگر در خطوط رمز خود میخواستند اشاره بچیز نحس کنند شکل ماهی
کشیده و رفته رفته اکل ماهی شایع شده دیدند ضرری متصور نیست

بلکه از اکل او فواید کلیه برده دانستند برج حوت از سکان ارض
بسیار دور افتاده خبری از حالت ایشان ندارد برج اول
در دلایل عقلیه و استحسانیه برج ثانی در احادیث و اخبار برج
ثالث در احکام منجمین که خلاف واقع شده دقیقه در معایب جالبه
و اختلال در انتظامات کلیه برج اول در دلایل عقلیه و استحسانیه
شارح فاضل ابن ابی الحدید در شرح کلام معجز نظام امیر المؤمنین
علیه السلام که کلام آنحضرت در برج ثانی نقل شده و نقیب
الاشراف سید مرتضی اعلی الله مقامه در درر و غرر حکایتی نقل
کرده اند که وقتی متکلمی منجمی را گفت اگر در طریقی چاهها کنند که
خطرناک بود و بینایان و کوران را بجملگی خبر دهند که این طریق
خطرناک است و هر دو طایفه را از ان طریق باید گذشت باز گوی
که کدام این طایفه را خطر زیادت بود منجم گفت این پیداست که کوران را

گفت پس چونست که مابی بصران را در احکام نجوم حالت و زندگانی
از جهت نعمت و نقمت با شما مردم که از اهل بصیرت در احکام نجوم هستید
و اوضاع و انقلابات جهان از دانسته اید یکسانست بلکه حالت
ما بی بصران در راه بمراتب بیشتر بهتر از شما بینایان منجم در جواب عاجز
شده هیچ نگفت در اختیارات نجوم فصلی است بجهة تعیین
انعقاد نطفه که اگر کسی در انوقت با زوجهٔ خویش جمع آید فرزندی
حسن الصوره میشود یا بمراتب عالیه ترقی میکند و البته منجمین
در این باب تجربها کرده اند هرگز ندیده و نشنیده ایم که فرزند منجمی
در سلطنت محمود شود یا در صورت ایاز ثانیه در قائل اگر کوکب
سعادتی دادی کیقباد از منجمی زادی و از شیخ مصلح الدین
سعدی حکایتی است که منجمی بخانه در آمد دید یکی مرد بیگانه با زن او

بهم نشسته دشنام داد و سقط گفت در هم افتادند و فتنه
و آشوب برخاست صاحبدلی که براین واقف بود گفت

تو بر اوج فلک چه دانی چیست   که ندانی که در سرایت کیست
منجم که از خود ندارد خبر   چه داند ز تاثیر شمس و قمر

حکیم سنائی غزنوی در حدیقه گوید

باز اینها که مرد احکامند   همه در فال و در خبر خود کامند
نقش از گردش نجوم زنند   سال و مه فال سعد و شوم زنند
همه جاسوس نجم افلاکند   همه با میل و تخته و خاکند
همه در راه حکم خود رایند   بر من که ژاژ میخایند
زرق بو الغبس است دفترشان   کم ز خاکند خاک بر سرشان
نشنیدند نام بطلیموس   پر فغان و میان تهی چون کوس

همه شاگرد زرق بو لعبس   همه از زرق او زنند نفس

حکمای طبیعی و الهی و متکلمین اکثر در ابطال احکام نجوم گویند
این احکام و آثار که منجمین مدعی آنند از دو صورت بیرون نیست یا این
حوادث را بسبب حیات خویش در عالم سفلی باختیار و تدبیر خود
میکنند و یا مانند جمادند که عقب حرکات و نظرات ایشان
خدای تعالی این حوادث می آفریند اگر حوادث را بتدبیر و اختیار
خویش کنند محال است زیرا که ارادت و قدرت ایشان یا قدیم
بود یا حادث اگر قدیم بود پس اسباب نیز قدیم بود و دلیل توحید
ناطق است بابطال دو قدیم و اگر ارادت و قدرت ایشان
حادث است هم محال بود زیرا که وقوع این حوادث در زمین است
و کواکب بر آسمان و مقدور قدرت حادثه از محل قدرت بیرون نباشد
چنانکه حرکات و سکنات ما و اگر گویند این حوادث از کواکب متولد

میشود نیز نشاید زیرا که تولد را اعتمادات باید و میان ما و این اجرام
علویه هیچ اعتمادی نیست که از فعل ایشان بتوسط آن اعتمادات
تولد آید و اگر گویند اعتمادات انوار و اشعهٔ ایشانست که بما پیوسته است
و بواسطهٔ آن حوادث بما میرسد بایستی بجاهائیکه در سردابهای تاریک
و غارهای عمیقه متواری شوند و درهای آن محکم برخود بندند چنانکه هیچ
شعاع در او نتابد کواکب اثر نکنند و حال آنکه منجمین مدعی این مرحله نیستند
امّا قسم دویم که گویند این کواکب اسباب و جمادند و خدای تعالی
بر عقب حرکات ایشان افعالی بحکم اجراء عادت در زمین می آفریند
همچنانکه بر عقب طعام سیری و بر عقب آتش سوختگی و البته این حکم کسی را
در تقدیر و تاثیر حرفی نیست ولی اولاً احدی از منجمین باینطریق قائل نیست
و بالفرض که قائل باشد باید این ترتیب تاثیر مخصوص را از سعادت
و نحوست کواکب یا انقلاب و ثبات بروج از مخبر صادق رسیده باشد

یا بتجربه معلوم شده شق اول که نیست لابد منجر بتجربه میشود و بطلان او را
در مقام خود ایراد کرده ایم شیخ المتکلمین محمود بن علی حمصی میگوید بطلان کلام
منجمین در احیا و حیات کواکب مانند بطلان عقاید مجبره است
شاعری گفته است   واطلب من الله السعادة فی الذی   ترجو و خل
الکواکب المسعودا   ان الکواکب فوق عجزک عجزها   من این تمنح غیرهن
جدودا   و دلیل دیگر آنکه منجمین گویند که چون کوکب ببرجی تحویل کند
اثرش فلانست این اثر بدیهه عقل از شخص کوکب نتواند بود و نیز
از شخص آن برج هم نتواند بود چه اگر ازین کوکب و ازین برج
بشخصهما باشد باید همه وقت اثر خود باز نمایند که انفکاک معلول
از علت جایز نبود پس آن اثر از تحویل کوکب بدان برج و حلول
در فلان درجه خواهد بود و این نیز نشاید چه فلک متشابه الاجزاء میباشد
و همه برج در صورت نوعیه یکسانند و یکصورت مصدر آثار متضاده چگونه

توانند

توانند شد و اینکه هریک از کواکب و بروج را از طبایع عنصریه طبیعتی
نهاده اند بعضی را گرم و تر داشته و پاره را سرد و خشک شمارند این
خود محض دعوی بود که حجت کافی بر آن ندارند چه این طبایع جز بحس
مشهود نشوند و لامسه انسانی را بر فلک دست رس نیست همچنین
گویند رجعت و استقامت کواکب در بروج که هریک طالع بلدان
یا تولد انسان هستند یا احتراقات کواکب که عبارت از ملاقات
کوکبی باشد از فلک خویش با آفتاب بیک درجه و یکدقیقه یا کسوف
و خسوف که مختفی شدن جرمین نیرین است از انظار سکان ارض
سبب حوادث کلیه از خیر و شر است اولا گوئیم این کواکب را
در نفس خود بر فلک تدویر بنا بر هیأت بطلموس یا بسبب حرکت
ارض بنا بر هیئات جدیده صحیحه هیچ رجعت نبود و چون این
رجوع در نفس کوکب متحقق نیست چگونه مؤثر خواهد بود و همچنین احتراقات

نیز اضافی خواهند بود نه حقیقی و لفظ اضافی را بطلان اثر کافی
است و اگر خسوف قمر یا کسوف شمس که از نظر مخفی شوند بسبب
هلاکت یا حوادث دیگر شود بایستی که هرگاه ابر شدی یا کسی در غاری
رفتی حادثهٔ بزرگی واقع شدی اینست که خاتم الانبیا صلوات الله علیه
فرموده ان الشمس و القمر آیتان من ایات الله لا ینخسفان بموت
انسان ولا بحیوته و معلم ثانی حکیم ابونصر فارابی در فصل بیست و دوم
از رسالهٔ النکت در طعن بر اصحاب تنجیم در حکم کسوف شرحی
بعبارت تازی بیان فرموده چون با انچه فارسی نقل شده چندان
فرقی نداشت از ترجمهٔ آن که بنای بیشتر رساله بر آنست صرف
نظر نموده همان عبارت را بعینها نقل کرده من اعجب العجایب
ان ستر القمر فیما بین البصر من الناس با عیانهم فی موضع
من المواضع و ستره بجرمه عنهم ضوء الشمس و هو الذی یسمی

الکو

[illegible]

الکسو فیموت لذلک ملک من ملوک الارض و لو صح هذا الحکم و اطرد
لوجب ان کل انسان اذا استتر بسحاب او ای جسم کان عن ضوء
الشمس فانه یموت لذلک ملک من الملوک او یحدث فی الارض
حادث عظیم و ذلک ما تنفر عنه طباع المجانین فکیف العقلا
و بعضی از مطالب آن رساله را سابقا ایراد کرده و بعضی را که محل
استشهاد است بعد از این ایراد خواهیم نمود و مطالب متفرقهٔ
دیگر او را که رد بر احکام نجوم است از فصول مختلفه مرتب ساخته
در این مقام ذکر میکنیم تا با عبارات معلم ثانی حکیم جلیل القدری
که در دورهٔ اسلامیه باتفاق کل مانند او حکیمی نیامده از طعن بعضی
بی بصران و بی خبران آسوده مانیم و آن این است بعد از انکه
اتفاق علماست که اجرام علویه فی حد ذاته غیر قابلند از برای تاثیر
و تکوین و نیست حتی اختلافی در طبع آنها پس چه باعث شد اصحاب

بنجوم را حکم کردند بر بعضی بنحوست و بر بعضی بسعادت اگر باعث
الوان آنها و حرکات بطیئه و یا سریعهٔ آنهاست پس میگوییم
که در طریق قیاس صحیح نیست که بگوییم هر چیزی که شباهت
داشته باشد چیز دیگر را در عرضی از اعراض واجبست اگر
بوده باشد مشابه آن چیز در طبع نیز و صادر شود از هر یک
از آنها آنچه صادر میشود از دیگری مثلا اگر واجب باشد اینکه بوده
باشد هر کوکبی که رنگ آن شبیه است برنگ خون مانند مریخ
دلالت کننده بر جنگ و خون ریختن لازم آید اینکه بوده باشد
هر چیزی که رنگ آن سرخ است از اجسام سفلیه نیز دلیل بر قتل
و خون ریختن زیرا که این چیز نزدیکتر است بعالم سفلی از مریخ
و ملایمتش بیشتر است و اگر واجب باشد اینکه بوده باشد هر چیزی
که حرکت آن سریعست یا بطیء از کواکب دلیل بر سرعت

حصول

حصول حوائج و بطوء آن هر آینه لازم آید که هر سریعی و هر بطیئی
از اجرام سفلیه دلالت کننده تر باشد زیرا که این چیز نزدیکتر است
بعالم سفلی از قمر و زحل و ملایمتش بیشتر است و حکم همین است
در سایر امور چه قدر نامناسبست چشم آنکسی که چون یافت حمل را
که ابتدا میشود باو در شمارهٔ بروج حکم کرد بر اینکه او دلالت میکند
بر سر حیوان و خصوصا سر انسان و چون که یافت ثور را تالی
آن حکم کرد باینکه او دلالت میکند بر گردن و کتف تا آنکه منتهی شد
بحوت حکم کرد باینکه او دلالت میکند بر قدمین آیا نظر نکرد بر چشم
سخیفه و عقل معیوب خود که برج حوت متصل است ببرج حمل
و قدمین متصل نمیشد بسر آدمی تا بداند که قیاس صحیح نیست زیرا
که اعضاء بدن انسان موضوعست بر راستی و استقامت و بروج
موضوعند بر استداره و نیست میانه مستقیم و مستدیر هیچ مناسبتی

انکس که حکم کرد باینکه زحل ابطا کواکب است و قمر اسرع چرا بعکس
حکم نکرد که زحل اسرع کواکب است و قمر ابطا چه مسافتی که زحل
در یکشبانروز طی میکند چندین برابر مسافتی است که قمر طی میکند
در یکشبانروز نظر بعظم و بزرگی مدار زحل و صغر و خردی مدار قمر
در جنب آن هرگاه مسلّم داریم از منجمان که قمر و سایر کواکب دلیل
اند بر امور و احوال بنابر انچه وصف کرده اند او را اصحاب احکام
ولیکن میکوئیم چرا گفته اند که امور انچنانی را که اراده میشود اینکه
مخفی بماند سزاوار است اینکه بجای آورند در وقت اجتماع بجهة
مضمحل شدن نور قمر آیا ندانسته اند که روشنائی قمر همیشه بر یکحالت
و زیاد و کم نمیشود فی حدّ ذاته و جز این نیست که این احوال نظر بسوی ما ست
که ساکنان کرهٔ ارضیم لا غیر و همچنین است حکم آنچه گفته اند که باید بجا آورد
در امتلاء و استقبال چونکه میباشند کواکب و آفتاب فی حدّ ذاتها نه گرم

و نه سرد و نه رطب و نه یابس باتفاق همهٔ علما پس چیست معنی احتراق
آنچنانیکه ادعا کردند در کواکب انچنانیکه قریب میشوند بشمس و در انجا
که وضع کردند شمس را دلیل از برای پادشاهان پس چرا حکم نکردند
باینکه آن کواکبی که دلیلند بر نوعی از انواع مردم مثل عطارد که وضع
کرده اند آنرا دلیل بر کتاب هرگاه نزدیک شود بشمس لابدست
بر تمکّن و تقرب منسوبات او و نزدیکی ایشان از پادشاه لیکن گردانیده اند
این را از اسباب نحوست کسی که گمان میکند که احکام منجمین از تجربها
حاصل شده و دلیل بر آنها کواکب و شهادات آنهاست پس نظر
کند در احکام و موضوعات منجمین و جمیع را بر خلاف وضع نماید
خواه در موالید خواه در مسائل و خواه در تحاویل پس اگر بیابد بعضی
از ان احکام را صحیح و بعضی دیگر را غیر صحیح پس بداند که هیچ فرق
نیست میان موضوعات منجمین و موضوعات بر خلاف آنها چه احکام

و موضوعات منجمین نیز همچنین است بعضی صحیح و بعضی دیگر غیر
صحیح است تا حال دیده نشده است کسی اگرچه در اعتقاد
باحکام نجوم بنهایت رسیده باشد که ترک نماید امر مهمی را بجهة حکم
نجومی اگرچه مشاهده نموده باشد در طالع مولدش جمیع شهادات
که میتوان با آنها استدلال نمود و بر آنها تکیه کرد در آن باب مثلا
هرگاه ادله نجومیه دلالت نماید بر ظفر او بر دشمن ندیدیم که کسی
بآن حرف مطمئن باشد و ترک احتیاط و تدارک حرب نماید و چنین
هرگاه ادله نجومیه دلالت نماید بر اینکه بر این شخص در سفر خوش خواهد
گذشت ندیدیم که ترک نماید تدارکی را که در سفر ضرور میشود از کرمش
زاد و راحله و امثال آن و هرگاه امر چنین باشد پس نیست اشتغال
مردم باین علم مگر بجهة یکی از سه چیز یا بجهة تفکه و ولوع است و یا بجهة
تکسب و معیشت و یا بجهة احتیاط زیاد و عمل کردن آنچه گفته شده است

که کل مقول محه ورمنه انتهی و علاوه بر آنچه مذکور شد ثوابت بمذهب
قدما تماما در فلک هشتمند و موافق دوربینهای بزرگ رصدخانه
فرنگستان که او را طلسکوپ نامند و در علم ابعاد و اجرام مشخص شده
که ثوابت در ابعاد مختلفه پراکنده در جو هستند بهر دو فرض کواکب سیاره
حالت مسامته و محاذات بروج نخواهد بود و این محقق است که ثوابت
بحرکت بطیئه بیست و چهار هزار سالی از مکان خود حرکت میکنند
والبته این برج حملی را که شما حمل میدانید حمل نخواهد بود دیگر اختلاف
صورت فلکی اگر گویند ما این صور را در فلک اطلس فرض کرده
چون آن فلک مانند اسمش بی کوکب است اشکال را با ثوابت یعنی فلک
تصور نموده آن محاذات بجای خود باقی است گوئیم کدام فلک اطلس
شئ موهوم را اثری نیست زیرا که قدما بجهة حرکت شبانه روزی ناچار
محتاج باثبات آن فلک شده و بقاعده کلیه که فصل در فلکیات

برای اعمال حسابیه حکیم سنائی فرماید

غافلند این منجمان ز کار | نیست در کارشان ز دل پندار
همه را زرق و حیلت است آلت * نیست از علم و حکمتشان عدت
شمس کز کره هست در مقدار | ز صد و بیست و چار بار شمار
خانهٔ او اسد نهاده شدند | دور دور از خرد فتاده شدند
زهره کز ربع کره بیگانه است | ثور میزان ورا چرا خانه است
نیست تیر از کره کمی اجزا | با دو خانه است سنبله جوزا
نیست در کارشان بسی تمییز | خیره بر ریش این منجم تیز
می‌نویسند خیره در تقویم | نیک و بد بر عموم اثبت حکم
پس بهیج کنند بر دانش | هیچ دانش نداده یزدانش
نیست فرقی میان مردم در | همه یکسان بود طوالع شهر
همه تا واست حکم باد انگار | تو ز احکام خیره دست بدار

بهیج
بتقدیم جیم بر حا شادمانی و بزرگی کردن فخر نمودن

نیست جز زهره منذل و منجم | زن بود سغبهٔ چنین تعلیم
سخن فال گو ندارد سود | باد پیمود کاسمان پیمود
نیست الا بقدر یزدان | نیک و بد در طبایع ارکان
بی قضا خلق یک نفس نزنند | مرد عاقل چنین جرس نزند

و منجمین را در این شبهات که گفته شد هیچ نتوانند بود جز آنکه گویند تمام اینها را بتجربه و امتحان دریافت کرده ایم پس سخن از اینجمله میرنیم و میگوئیم تجربه را عمری متمادی بایستی و روزگاری دراز تا بدان اعتماد توان کرد و کسی را اینگونه عمر و روزگار مرزوق نیفتاده صاحب لوایح القمر و صاحب کفایة التعلیم گویند مبادی علم نجوم قضایای مقبولاتست و مجربات و معقو[لات] که تجربه بمعرفت طبایع ثابتات نیست زیرا که کمترین شرط در صحت تجربه آنست که یک فعل از یک کوکب در یک درجه بارها دیده شود

منذل
دایره که افسون گران و عزایم خوانان گرد بر گرد خود بر زمین کشند
سغبه
فریفته

واین وقتی ممکن بود که عمر بدان وفا کند که کواکب ثابته دوره
یا بیشتر طی نمایند ومقرر است که یکدورهٔ ایشان بقول اصح
در مدت بیست وچهار هزار سال باشد تقریبا پس عمر قلیل بتجربهٔ
احوال ایشان وافی نباشد وآنچه از طبایع ستارگان معلوم است
جز بوحی والهام بحیطهٔ فهم درنیامده واین از قبیل مقبولاتست
انتهی واین سخن که عمر کفایت تجربهٔ ثوابت را نمیکند صحیح است
اما ندانستم آن نبی که وحی آورده بود ودر کدام یک از کتب
سما[illegible] نوشته شده که عیوق ستاره ظلمانی است ورسیدن کف الخضیب
بدایره نصف النهار وقت استجابت دعا یا فلان ثابت
مزاجش مانند زحل است که او نحس اکبر است ویا مانند زهره که او
سعد اصغر یا فلان برج مؤنث است وفلان مذکر بطلان این کلام
[illegible] تمام دارد واگر گویند این تجربه را اشخاص متعدده

درازمنه مختلفه نموده وبید آید بما رسیده گوئیم اگر چنین بود
نبایستی میانه منجمین اختلاف در احکام باشد زیرا که تجربه
در شیء واحد چون خلاف کرد اعتمادی بدان نیست مثلا در بنیاد
افکندن وبنا نهادن قصرانی گوید باید ماه در بروج مجسده
باشد ومحمد ایوب گوید ثابته باید همین خلاف در درخت کاشتن
میانهٔ کوشیار وسنجری است ودر نقل وتحویل میان منجمین خلاف
کلی است ودر بنای شهرها وحصارها میانهٔ بطلمیوس ویعقوب
وقصرانی خلاف است ودر خریدن باغ وبوستان [illegible]
زحل خلاف کرده اند ودر حجامت کردن اغلب گویند باید ماه
زاید النور باشد قصرانی وباخرزی گویند ناقص النور باید ودر [illegible]
نیز این خلاف میانهٔ منجمین وکوشیار است ومتقدمین علمای
احکام پنجدرجه از هر بیتی را ضعیف دانسته کوکب را در آن

بی اثر میدانند اورا درجات میته و مردار و بعضی درجات حشو
گویند و متأخرین از علمای احکام بضد او قایلند و گویند قوت
بیت در پنجم درجه اول است و بنا بر قیاس و اساسیکه از سعادت
و نحوست کواکب و بروج ترتیب داده باید تحویل کواکب که
نحس دانند نحوست کوکب بیشتر شود و حال انکه تمامی تصریح
کرده اند که مریخ در مجاسده با ذنب مسعود میشود نظامی گنجه فرماید
که مریخ از ذنب مسعود گردد   و این یکی از خلاف قواعد کلیه است
که دلیلی برای او ندارند و چون برج جوزا منسوب بدست است
در جوزا فصد را نهی شدید کرده اند و قطع نظر از قسمت ایشان
و ابطال او که مانند انیاب اغوال خیالی است دور از قاعده
چون اغلب فصد در دست واقع میشود نهی کرده اند برج جوزا را
و حال انکه بسیار میشود فصد از سایر اعضا مثل فصد مابض که از عرق

باطن رکبه است و فصد چهار رگ و فصد صافن که از عرق
رجل است و فصد عرق جبهه این فصدها را نیز قیاس بدست کرده
و حال انکه تجربه قیاس بر نمیدارد و آنچه از قول ایشان بر می آید
بعضی بودن قمر را در جوزا نهی کرده چنانکه حکیم خاقانی شیروانی
فرموده   بچاه چاه چه افتی که عمر در گذرست   بقصد فصد چه کوشی که ماه در جوزاست
و بعضی در طالع بودن جوزا نهی از فصد کرده چنانکه حکیم نظامی گنجه فرموده
طالع جوزا که کمر بسته بود   از ورم رگ زدنت رسته بود
اگرچه در کلام منجمین در احکام و اختیارات قیاس بسیارست
چنانکه در لوایح القمر در اختیار غذا خوردن گوید چون قمر بثور
متصل بود گوشت گاو نافع است و چون بحمل متصل بود گوشت بره
و گوسفند و این واضح است که قیاس صورت گاو و بره
ثور و حمل را کرده و بالفرض که قبول اختلافات هم از ایشان کنیم

کردیم چنانکه سید مرتضی در درر و غرر میفرماید میگوئیم اگر
مسلم بداریم ما قول شما را در تجربه و امتحان و اطراد این قاعده
و انتظام او پس چگونه است که دروغ شما در احکام بیشتر
از راست است و صواب شما اقل از خطاست و اگر منجمین گویند
خطای احکام خطای منجم است در اخذ طالع و راندن تسییرات
میگوئیم وقتی این تاویل صحیح بود که شما برای احکام نجوم دلائل
قاطعه و براهین مسلمه از خارج داشتید غیر صدق اقوال منجمین اما
چون دلیل صحت احکام موقوف بصدق اقوال اصحاب تنجیم
لابد فساد او نیز خطای ایشان خواهد بود و این عذر را کسی میپذیرد
که از علم او را بهره نباشد مولوی در مثنوی میفرماید
صد ره ار بینی دروغ اختری یک دو بار ار راست آمد منجری
و من میگویم شما اصحاب احکام چون از ابتدای اشتغال

باین علم دانسته‌اید که چون موج سراب و نقش بر آب برای
وی اصلی نیست حتی المقدور در کتب خود اصطلاحات
وضع نموده که دروغ شما مشتبه بصدق شود و بان وسیله حیله
خود را براستی مبدل نموده مثلا در کتب احکام فصلی هست
برای ناطح و رامح که چون امری عظیم در عالم کون و فساد
واقع شود مثل انتقال دولتی یا ظهور ملتی و قبل از او تغییر
بزرگی در اتصالات و نظرات کواکب واقع نشده و بعد از آن
اتفاق بزرگ تغییری در اوضاع کواکب واقع شود گویند اثر را پیش
انداخته ناطح شد و چون مدتی مشخص برای تاثیر قرانات یا کسوف
و خسوف معین کرده و در آن مدت هیچ امری واقع نشده و بعد از
مدتی مدید اتفاقی در عالم افتاده گویند اثر او رامح شد العجب ثم
العجب که این دو عقیده بدان ماند که کسی گوید شمس طالع نشد و اشعهٔ

او برما تاقشه یا فلان دوا که اختصاص بآن مرض دارد قبل
از شرب از اثر او شفا حاصل شده یا بعکس شمس بعد از غروب
نورش در آن افق تابیده وقتی یکی از منجمین مراکفش بکر در کلام
احمد بن عبد الجلیل سنجری در کتاب جامع شاهی که چگونه
خطا کرده و گوید یک نخیین سرطانی در سی و یک هجری شده و اثر
او قتل عثمان بن عفان بود و قران دیگر در شصت و یک
هجری واقع شده   وفی دور سنه احدی وستین اجتماعا فی السرطان
ولم ینظر الیهما المشتری وکان القمر بالقوس یدفع التدبیر الی
صاحب بیته الذی هو المشتری ویقبله فکانت الفتنه بعد ذلک
بخمس سنین ونقل الملک الی العرب فکان فی ذلک الوقت
قتل الولید بن یزید وخرج ابو مسلم بعد قتله بسنین فی طلب
بنی امیه و هلاکهم و نقل الدوله الی اهل السواد و بهتر این بود

الوزرا

که اثر قران سی و یک شهادت سید الشهدا علیه السلام را
بداند گفتم بمذهب صحیح امامیه وجود مبارک ائمه اطهار علیهم
السلام در عالم مؤثر است نه آنکه از حالت فلان کوکب متاثر
شود علاوه بر اینکه شهادت آنحضرت مردد میانه سال
شصت و شصت و یک ناقصه هجریه است چنانکه صاحب عوالم
در مقتل میفرماید ومضی علیه السلام قتیلا یوم عاشورا
وهو یوم السبت العاشر من المحرم قبل الزوال ویقال
ویقال یوم الجمعه بعد صلوة الظهر وقیل یوم الاثنین بطف
کربلا بین نینوا والغاضریه من قری النهرین بالعراق
سنه ستین من الهجره ویقال سنه احدی وستین ودفن بکربلا
من غربی الفرات بهر دو فرض قران بعد از شهادت آنحضرت
شده گفت اگر گوییم اثر او ناطح شد بهتر است که پنجاه سال بعد

اثرش ظاهر شود گفتم اگر شمار در سنجری نموده گویند ناصح شد
او تواند گفت در قتل ولید ناصح شد بهتر اینست از ناصح و ناصح
درگذریم و گوییم لا موثر فی الوجود الا الله و شهادت آنحضرت را
گذشته از شفاعت عاصیان و حکمتهای دیگر که مذهب شیعیانست
با شعار قاضی ابوبکر محمد بن قریعه بغدادی تمثل نموده

یا من یسائل دائباً عن کل معضلة سخیفه　　لا تکشفن مغطیاً فلربما کشفت جیفه
ولرب مستور بدا کالطبل من تحت القطیفه　　ان الجواب لحاضر لکنّنی اخفیه خیفه
لولا اعتداء رعیة القی سیاستها الخلیفه　　وسیوف اعداء بها هاماتنا ابداً نقیفه
لنشرت من اسرار آل محمد جملاً طریفه　　تغنیکم عما رواه مالک وابو حنیفه
واریکم ان الحسین اصیب فی یوم السقیفه　　ولأیّ حال الحدت باللیل فاطمة الشریفه
ولما حمت شیخیکم عن وطء حجرتها المنیفه　　آه لبنت محمد ماتت بغصتها اسیفه

وگرفتیم بفرض محال که تمام اقوال منجمین را در تجربه و امتحان قبول

کنیم

کنیم و عیب دیگر در او مندرج باشد پس لزومی دارد اسرار
غیبی که این همه عیب دارد کسی عمر صرف کند و چندین مرتبه
بهتر است که کسی مذهب سوفسطائیان را بیاموزد که بنا
بوهم و خیالست　از سبب سازیش من سودائیم　و ز سبب سوزیش سوفسطائیم
دیده خواهم سبب سوز کن　تا سبب را بکند از بیخ و بن
و در کتب اختیارات دیده ام که بعضی مواضع وهم و خیال کرده
چنانکه در لوایح القمر در عمل محبت و عزیمت دوستی گوید چون عزیمت
خواهد کرد برای کاری بنگرد تا از کدام ستاره حاصل شده و بکدام
عضو تعلق دارد پس توهم آن ستاره را بدان عضو مسلط باید کرد
تا مقصود حاصل گردد و هر چند وهم قویتر باشد کار زودتر برآید
و هم در لوایح القمر در عمل عداوت و عزیمت دشمنی گوید باید مسلط
کرد ستاره عمل را بر عضو و خلطی که متعلق بدوست توهم مثلا

مریخ را بر خون کمارد و قمر را بر بلغم وقس علی هذا و تعجب ازین
کلمات و خرافات بیشتر باید کرد ناصر خسرو علوی گوید
اینچنین بیهده‌ها نیز مگو با من   که مرا از سخن بیهده عار آید
نه من تنها نسبت اصحاب تنجیم را بسوفسطائیان داده بلکه
استاد الحکما و المنجمین ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه در مقام
طعن بر ابومعشر بلخی در موالید میزند کلامش با نچه من بیان
کردم نزدیکست بلکه با من درین مرحله سهیم و شریک و در مقام
اثبات سفسطهٔ ایشان میگوید اگر بشنوید آنچه منجمین حکایت میکنند
می یابید که احکام خود را نسبت میدهند باقوال اهل هند و اعتماد میکنند
بدروغهائی که نسبت میدهند او را بآنها و قبول میکنند وجود صنمی را
که تراشیده شده است از سنگ و مجتمع است بر گردن او طوقهای
بسیار از آهن که آن تواریخ عشرات الوف هند است و چون

بشماریم سالهای بسیار میشود اما اگر منجمین گفته شود که اهل هند را
عقیده اینست که پادشاه حمالابد هر که شهر محل بلیلیج و بلیلیج است
یک صد و پنجاه سال عمر نمود سوار شده صید میکرد و نکاح
مینمود بمنزلهٔ جوانان و این باندیشه و علاج بدنی هم بود
انکار میکنند و میگویند اهل هند کاذب اند و نسبت میدهند اقوال
خود را بوحی و وثوقی بروایات ایشان نیست و بجهة توبیخ و تشنیع
آنها از راه دین و ملت پیش آمده میگویند انها منکر ثواب و عقاب‌اند
و آنچه را از تعذیب ابدان باصناف عذابست منکرند و قصد نکرده است
خداوند عز و جل ازین آیهٔ مبارکه مگر این فرقه را بل کذبوا بما لم یحیطوا
بعلمه و باین آیه مبارکه واذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم
تصدیق میکنند منجمین چیزی را که موافق عقاید ایشانست اگر چه ظاهر
البطلان باشد و تکذیب میکنند آنچه را مخالف رای ایشان باشد

اگرچه حق باشد انتهی و یکی از معایب دیگر اینست که امام فخر رازی
در یواقیت العلوم نوشته که بزعم ایشان باید منجم را ادلّهٔ زمان
و مکان و ادلّهٔ دولت و ملّت و طالع ولادت و طالع تحویل
و ادلّهٔ برج انتهاء و طالع سال و سال قران همه معلوم باشد
یکان یکان انگاه احکام آنهمه ادلّه در هم آمیزند و مراتب آن
نگاه دارند پس از میانهٔ انجمله حکمی بیرون آرند و نگاهداشتن
این شرایط از حد قدرت بشر بیرونست و اگر منجم مدعی باشد که توانم
ضبط اینها را کنم گوئیم چون ما را مقصود لجاج نیست در هر حال با شما
همراهی کرده گرفتیم که ضبط تمام آنها را نمودید شما هفت ستاره
در افلاک قایلید و یکهزار و بیست و دو یا بیست و پنج بنا بر مذهب
بطلیوس که ضفیره را از ثوابت مرصوده محسوب داشته ثوابت
مرصوده دارید و حال آنکه چندان در احکام اعتنائی بحالات

ثوابت

ثوابت ازبابت اشکال در اعمال ندارید بالفرض که ملاحظهٔ حالات
تمام اینها را نموده ثوابت و سیاره در افلاک الی غیر النهایه هست
اگر اثری از حلول ایشان بدرجات فلکی متصور شود از تمام سیارات
و ثوابت خواهد بود نه بعضی دون بعضی و از کجا که آنچه را از تاثیر
یکی از سبعهٔ سیاره یا ثوابت مرصوده دریافت میشود ضد او
از اثر سیاره یا ثابتهٔ دیگر پیدا نشود و از آنچه برای اسکات
اصحاب تنجیم در اخبار وارد شده که علم نجوم کثیره لا یدرک و قلیله
لا ینفع چنانکه اهل اروپا تا حال بعد از فرض مرکز بودن شمس میانهٔ
مدار مریخ و مشتری و فوق مدار زحل و تحت مدار مریخ در این تاریخ
که هزار و دویست و هشتاد و هفت هجری و هزار و هشتصد و شصت
عیسوی است پنجاه و شش سیاره پیدا کرده اند و اینها سوای سبعهٔ سیاره
که قدما دیده بودند و آنها زمین را نیز یکی از سیارات شمرده و قمر را

از سیارات خارج نموده او را داخل ساتلیت محسوب داشته
که عبارت از اقمار کرات باشد و آن نیز بسیار است یکی
مخصوص ارض است و چهار قمر در اطراف کره مشتری حرکت
میکنند و پنج قمر در اطراف شکل اهلیلج زحل و هشت قمر در دور کره
اورانوس که مدار وی بالای مدار زحل است و همچنین ذوات
الاذناب که قدما از ادخنه و ابخره متصاعده از ارض میدانستند
ایشان سیارات میدانند و ضبط حرکات آنها را کرده و وقت ظهور
آنها را مشخص نموده اند اقسام زیاد از آنها دیده و او را بزبان
فرانسه کمت مینامند چنانکه در چند سال قبل از این یکی
از منجمین اروپا بحساب ریاضی نموده که یک کمت ظاهر خواهد شد
و این حساب خود را باصحاب ارصاد اوروپا اظهار داشته و بجهة شهرت
این مطلب جمعی از نسوان ملت روس که هنوز رجال ایشان بنظام

اروپا

اروپا و بتغییر تاریخ خود که ده روز و کسری غلط فاحش دارد با نهایت
سعی اعلیحضرت امپراطور روس تمکین نکرده و البته این طبقه را
حق عقل بیشتر است از خوف اینکه ظهور این ستاره باعث انقراض
عالم و ظهور قیامت خواهد شد دست از دنیا کشیده و تائب شده در کلیساها
اعتکاف نموده آن سال چیزی ظاهر نشد و حساب آن منجم هم مدتی
خطا بوده و بعد از دو سال کمت ظاهر شد از ظهور کمت نیز کمیت
دهر لنگ نشد و بپای کسی سنگ نیامد و این وحشت از ذو ذوابه و
ذو ذنب همیشه بوده و الآن در ایران باقی است صائب شاعر
که اشعارش در بی‌مزگی و خنکی چندان تفریح آورد که اشعار شعرای فصیح گوید
من از ستاره دنباله دار میترسم   ز خال گوشه ابروی یار میترسم
و اسامی این سیارات جدیده و اقمار و ذوات الاذناب در کتب هیئات
اروپا مفصلاً ضبط است که در چه زمان و کدام بلد از بلدان در دست

کدام یکی از حکما پیدا شده است قطر حقیقی و ابعاد وسطی
و مدت سیر هر یک بتحقیق ثبت شده چنانکه بعضی از اوراق آن
نایب الایالة فرهاد میرزا در کتاب جام جم ضبط نموده
علی ای حال محقق شده که سیاره منحصر بهفت نیست و از ثوابت تنها در
مرصود نه پس باید اصحاب تنجیم برای هر یک از کواکب جدیده مستقل
سیاره طبیعی فرض کنند و شرفی و بیتی و فرحی و وبالی
و هبوطی و ترحی اثبات نمایند و بهر یک دهند و ضبط تمام آنها را
نیز نموده و این بروج اثنی عشر گنجایش این تقسیمات را ندارد باید
افلاک دیگر و بروج علیحده فرض و تصور کنند و بهر یک تقسیم
آنوقت کار از صورت بمعنی میکشد و از ظاهر بباطن گراید باید مشعر
حکیم سنائی غزنوی را اخذ کرد و از آن افلاک قسمت بآن سیارات داد
آسمانهاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان

در ره عشق پست و بالا هست آسمان و زمین و دریاهاست
و تفسیر مولوی را در مثنوی شریف گرفت

نیست این باران از این ابر شما هست ابری دیگر و دیگر سما
غیب را ابری و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است
ناید آن الا که بر خاصان پدید باقیان فی لبس من خلق جدید

و اگر کسی گوید مارا چگونه اعتقاد بوجود این سیارات پیدا شود
که چندین هزار سال قدما دریافت نکردند و نور بصر بعضی
از حکما چنانچه بود که عطارد و زهره را در روی شمس در حالت
احتراق میدیدند مثل شیخ الرئیس ابو علی سینا و ابن اندلسی جواب
گوئیم برای قدما آلات و ادوات که در این زمان دایر و شایع است
میسر نبود و الا هرگز بطلیموس از مذهب حرکت ارض که هیچ مشکل
فن ندارد عدول نمیکرد و بحرکت افلاک که مشکلات فن بسیار دارد

قائل نمیشود نور بصر حکمای حدید البصر درست بوده چنانکه کلفی
که بر روی شمس دیده و گمان زهره و عطارد کرده یحتمل که زهره
و عطارد بوده در حالت احتراق تحتانی آن خالهائیست سیاه
که بر روی جرم شمس است مانند کلف قمر و اینمعنی را خضری
در شرح تذکره و قاضی زاده در شرح چغمینی نیز متعرض شده اند
که بعضی قائلند بر روی شمس این نقاط هست مانند کلف قمر
و نیکو دریافت کرده اند ولی حدت بصر آنها همین قدر بود به قدر
دوربین آیزکلند انگلیس واقف دوربینی که بتوان یکی از سیارات را
دید دوربینی است که هرشل منجم انگلیس در شهر بلنوف داشت
و او دویست و هشتاد و هفت مرتبه شیء را بزرگ میدید
و در سنه ۱۷۸۱ مسیحی مطابق سنه ۱۱۹۵ هجری سیاره اورانوس را پیدا کرد
و آن سیاره را اول جارج سیدوس نامیده یعنی ستاره جارج

که امپراطور

که امپراطور انگلستان بود و بعد از مدتی باسم هرشل منجم مشهور
شد و بعد از آن او را اورانوس خوانند که اسم رب النوع آسمانست
کجا بصر را اینگونه نور تواند بود که اورانوس ببیند تا بسیار ستارها چه رسد
و حال آنکه مخبرین صادق در احادیث بسیاره دیگر سوای این سیارات
خبر داده چنانچه در برج ثانی از خبر سیاره سکینه احادیث
نقل شده و قدما نیز انحصار اینها را انحصار عقلی ندانسته اند بلکه
حسی یافته اند و اگر منجمین شبهه دیگر کنند که ما سیاره غیر
مرئی را چرا موثر دانیم جواب اینست که مدار احکام شما بر تاثیرات
اشیاء موهومه است چگونه سیاره موجوده را بی تاثیر میدانید
سکز یلدوز که هیچ اصلی ندارد سیر خاصی برای او قائل شده اید
که عقل قاصر از ادراک آنست کسی نمیداند ماخذ آنجز کتب حقیقت
اینگونه سیر خیر بطفره صورت نبندد والضرورة تقضی ببطلانها
و همچنین ثوانی نجوم قائلید و آنها را اسبعه منحوسه دانید و هر یک را

اسامی نهاده آکیده غطیط عزیم مسرموش کلاب
لحیانی ذو ذوابه نه وجود آنها معلوم است نه مواضع
ایشان و هر یک از اهل احکام برای آنها چیزی باراده خود قائل
شده بعضی انهار اتحت کره نار میدانند و برخی فوق کره قمر
و متحرک بحرکت معکوس مثل بطلمیوس در ثمرة الفلک و ابن فرخان
طبری در مدخل خود و همچنین در تقاویم اکثر آنچه استخراج میشود اشیاء
موهومه است که از روی او احکام جاری میکنند مثل سهم الحوادث
و سهم الغیب و دیگر سهامات و مراکز ثمانیه و مراکز بحران و نهایات
و رباطات و تسییر درجه طالع و مرورات و قواسم و تسییر درجه مریخ
و بست و غیره پس چون اشیاء موهومه را اثر ممکن باشد موجوده
بطریق اولی سزاوار باین صفات است پس طریق مستقیم و رای
صواب اینست که علم هیئات بطوریکه ضبط اختلاف حرکات و مشکلات نیز

بکلی شود و قواعد ارصاد و زیجات که مبنی بر براهین هندسی و منتهی
بصور حسی است اخذ نموده او را علم شریف دانیم چه در خبر وارد است
من لم یعرف علم الهیئة والتشریح عنین فی معرفة الله و آنچه
از روی آن قواعد و زیجات استخراج میشود اعم از زیجات اروپا
یا زیجات هند و ایران قاعده مستحکم و مضبوط نپنداشته که تمامی
مربوط بر براهین چند است که خدشه را در او راه نیست چه زیج ایرانی
و فرنگی اگرچه اختلاف مذهب در حرکت ارض و سماء دارند ولی
در لوازم متشابهند و این یکنوع شبهه ایست که برای مدعیان این فن
پیدا میشود چنانکه وقتی ابن عم بزرگوار حاجی محمد کریمخان قاجار
در دار الخلافه این شبهه را کرده و مؤلف ایشان را ساکت نمود و شخصی
سیاح در رساله سؤال و جواب اهلی دار الخلافه با ایشان این مسئله را
مفصلا نقل کرده و اگر تفاوتی در استخراج پیدا شود بجهت طول زمان

که صاحب فن وچه اورا میداند والا زیچات را با هم تفاوتی نیست
استخراج مواضع سیارات واقمار وخسوف وکسوف ورؤیت اهله
وغیره گذشته از شرافت فن بسیاری در دین مبین ومذهب
سید المرسلین صلی الله علیه وآله لازم وواجب است دانستن آن برای
ازمنه عبادات ومعاملات وغیره یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت
للناس وعلاوه بر آن فواید بسیار بر استخراج این اتفاقات مترتب است
مثل دانستن اوج وحضیض ویافتن اطوال البلدان وانحرافات
وغیر اینها واین مرحله اشتباهی بزرگ برای عوام کالانعام وخواص
کالعوام که آنچه را اهل تنجیم در تقاویم از کسوف وخسوف ورؤیت اهله
مثبت میکنند مطابق واقع است جزو احکام ایشان میدانند
با آنچه بسیار خرافات آنها نیز گرویده وحال آنکه مبانی احکام
که بنیادش بغایت سست است وعلم استخراج که قواعدش درست

مباینت کلی وبینونیت عزلی است بلکه هیچ قسم مربوط بیکدیگر
نیست ووقتیکه بنای تالیف این رساله را نهاده در دار الخلافه
طهران جمعی از مردمان که در لباس اهل علم بودند بر من همیشه ایراد را
گرفتند آنها را با زحمت بسیار ازین صرافت انداخته چون
در آن حین از جانب سنی الجوانب اعلیحضرت شاهنشاه جهان پناه
خلد الله ملکه وجری فی بحر السعادة فلکه مامور بتبریز بجهة کشیدن
تلگراف شدم دیدم قصه رد احکام نجوم من در هر شهری مشهور است
حدیث دوست مراد جهان سمر دارد بهر دیار زمن قصه دگر دارد
در مدت توقف دار السلطنه قزوین ودار السعاده زنجان با عوام
که در لباس خواص ملتبس بودند مباحثات کرده وبنحوها گفته که استخراج
کسوف آفتاب غیر حکم فتح الباب است وخسوف قمر سوای
حکم سطر است استخراج رؤیت هلال از حکم با کمیت وجلال منافاتی

بعضی قبول کردند و جمعی سکوت نمودند تا آنکه بجهة ملاقات امیر الامراء
العظام سردار کل و صاحب اختیار ممالک آذربایجان و کردستان
عزیزخان مکری وارد دار الارشاد اردبیل شده باز اهل این بلد
اعاده همین مطلب را بجد کرده و لیکن درین بلد چندان رنج از پاسخ
ایشان و زحمت از سخنان آنها نبردم چه نواب والا نصر الله میرزا
پسر نواب اشرف والا حاجی محمد ولی میرزا که در استخراج ربطی
کامل داشت و در احکام نیز بالارث ثمرهٔ شجرهٔ احکام بود مرا همراهی
کرد در الزام ایشان یاری نمود و نیکو مثلی میان عوام دایر است
که یک دست بی صداست و این حالت مردمانی است که خود را
از خواص میدانند و صاحبان علم میشمارند و الا در انظار عوام مردمان
وحشی دور نیست که تعیین وقت کسوف و خسوف داخل معجزات
و خوارق عادات محسوب شود چنانکه حکیم دانشمند کریستوف

کولمس

کولونبس بعد از آنکه در سنه ۱۴۹۲ مسیحی مطابق سنه ۸۹۸ هجری کشف ارض
جدید که مشهور بامریکا و نیمکی دنیاست نمود و باسپانیه
مراجعت کرد و ثانیا با سفاین بسیار روی بارض جدید آورد و بجهات
چند که در تاریخ امریکا ثبت است اهالی وحشی آنجا او را دریکی از جزایر
محبوس کرده و چون ایشان پرستش نیر اعظم مینمودند کولومبس
بقواعد ارصاد دریافت نمود که علی الصباح کسوف کلی خواهد شد
بایشان گفت من فرستاده خدای شما هستم اگر مرا رها نکنید
فردا خدای شما بر شما غضب خواهد کرد و آنها اعتنائی
باین سخن نکرده علی الصباح جرم شمس منکسف شده اهالی آن جزیره
متوحش گشته نزد وی آمدند عجز و لابه نمودند و او تا وقت انجلاء
ایشان را معطل داشته بعد از آن دست بدعا برداشته روی بسما
نمود اندک اندک جرم شمس منجلی شد آنها قول او را صدق دانسته

مایهٔ استخلاص وی گشت و این اشتباه مردم در آنچه مذکور شد
همیشه بوده چنانکه سید مرتضی اعلی الله مقامه در درر و غرر
در بیان سؤال از مسئلهٔ نجوم میگوید چگونه احکام اصحاب تنجیم
صواب نیست و حال آنکه دیده نمیشود خطا از ایشان مگر کمی و حکم
آنها مطابق واقع است چون حکم کسوف و خسوف و رؤیت اهله
و در جواب مثل آنچه مذکور داشتیم میفرمایند و امام فخر رازی
نیز در یواقیت العلوم رفع این شبهه را بطور سؤال و جواب میکند
و معلم ثانی در رسالة النکت در فصل ۱۲ اینمعنی را بیان نموده
که عبارت او بفارسی ترجمه شده اشتراک اسماء و گاهی سبب میشود
غلطهای بزرگ را قیاس میکنند اشیاء دیگر را که صحیح نیست با او
با آنکه ربطی بهم ندارند مگر در اشتراک اسمی مثل احکام نجوم
پس میگوئیم احکام نجوم مشترک است با آنچه ضروریاتست مثل

اعمال زیجات و مقادیر کواکب و آنچه ممکنست بنا بر اکثر مثل تأثیرات
داخل در کیف و آنچه منسوب بوضع و ظن و استحسانست مثل احکام
نجوم و اینها در ذات خود اختلاف طبایع دارند اگرچه اشتراک
اسمی فقط در میانه باشد مثلا کسیکه حساب زیجات را آگاه باشد
و بداند ابعاد و اجرام کواکب و خسوف و کسوف و غیر را و جمله را
بیان کند حکم نجومی کرده است و این داخل ضروریاتست بعلت
اینکه حالت کواکب همیشه بر یک نسق است و کسیکه اطلاع از علم
هیئات داشته باشد که چون شمس نزدیک شود بسمت الرأس
فلان مکان احداث حرارت میکند اگر مانع خارجی نباشد و این مطلب را
بیان نماید همچنین حکم نجومی کرده است و این داخل ممکناتست
بنا بر اغلب و کسیکه گمان میکند که چون فلان کوکب با فلان کوکب
مقارنه کند یا نظر دیگر واقع شود برای کسی ریاست خواهد بود

باحادثه برای او روی دهد و اظهار این مطلب نماید همچنین حکم نجومی
کرده است و این از جمله ظنیات و استحسانات است و طبیعت
هر یکی از این احکام مخالف دیگری است و اشتراک انها در اسم
فقط است و بجهة این مشتبه میشود امر بر بیشتر از مردم چنانکه پندارند
که در حالت تمامی مساوی است و آن مردمانی هستند که تبحر کامل
و تدرب وافی و سررشته کافی از علوم حقه ضروریه یعنی برهانیه ندارند
انتهی وبعد از فرق این دو مرحله و دو مسئله گوئیم این اجرام
که در نظر سکان ارض می آیند کرات پراکنده در جو هستند هر یک مانند
ارض مخلوق باشد والعلم عند الله که از چه جنس و چه عنصر ترکیب شده
و عقل خود حاکم است که اجرام باین عظمت را خلاق عالم محض تأثیر
در کره ارض که در جنب عظم ایشان نهایت صغر را دارد خلق نکرده
بخصوص از آیات و اخبار این مرحله خوب آشکار میشود که دیگر جای

شبهه نیست چنانکه آیه مبارکه ومن آیاته خلق السموات والارض
وما بث فیهما من دابة وهو علی جمعهم اذا یشاء قدیر دلالت
صریح بر این دارد مفسرین چون از این اعتقاد دور بودند
تاویلات بعیده در ضمیمه تفسیر کرده ولی انکار صریح در مخلوق
سماوات که کرات باشند نکرده چنانکه در تفسیر کشاف و بیضاوی
و سایر تفاسیر بعد از توجیهات از معنی آیه مبارکه مذکور است
ولا یبعد ان یخلق فی السموات حیوانا یمشون فیها مشی الاناسی علی
الارض سبحان الذی خلق ما نعلم وما لا نعلم من اصناف الخلق انتهی
و نظام الدین احمد گیلانی ملقب بحکیم الملک که در خدمت میرداماد
و ملاصدرا و شیخ بهاء الدین عاملی تلمذ کرده کتابی در تبشیر علوم
نوشته در ذیل اخبار دو حدیث نقل میکند و او را از غرائب احادیث
میشمارد که مضمون هر دو نزدیک بهم است یکی را ترجمه نموده

وآن دیگر را بعبارته نقل کرده احمد بن محمد از ابو یحیی واسطی
از عجلان بن صالح روایت کرده که داخل شد مردی بر ابو عبد الله علیه السلام
پس گفت جعلت فداک این قبهٔ آدم علیه السلام است فرمودند
بلی از برای خداوند عز و جل قباب بسیار است بدان بدرستیکه
عقب این مغرب شما سی ونه مغرب است و زمین سفید که مملو
از خلق است و نور الهی را طالب اند و معصیت خدا را نکرده اند طرفة العینی
و نمیدانند آدم خلق شده است یا نشده حدیث دیگر محمد بن یحیی
عن احمد بن محمد عن الوشاء عن عبد الله بن سنان عن ابی حمزه قال
قال لی ابو جعفر علیه السلام لیلة وانا عنده و نظر الی السماء فقال
یا ابا حمزه هذه قبة ابینا آدم علیه السلام وان الله عز و جل سواها
تسعة و ثلثین قبة فیها خلق ما عصوا الله طرفة عین
گواهی دهم کاین سخن راز اوست   تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست

بعد از آنکه این دو حدیث بنظر رسید مگر با حکمای اروپا سخن گفته
که امام ما علیه السلام چنین فرمودند پیشتری گفتند که اگر این کلام
از امام شما شنیده بودیم بدین شما متابعت کرده او را حق میدانستیم
و در مجمع البحرین روایت فرموده که ان هذه النجوم التی فی السماء
مدائن کمدائن الارض کل مدینة مربوط بعمودین من نور طول ذلک
العمود مسیرة مائتین و خمسین سنة و همچنین در تفسیر آیهٔ ذات الحبک
حسین بن خالد که از موثقین رجال است از حضرت امام همام ابو الحسن
الرضا علیه السلام روایت نموده که سؤال نمود از آنجناب
که مراد از سماء ذات الحبک چیست حضرت فرمودند مضمونیکه حاصل
آن این است که هر یک از آسمان و زمینها قبه ایست که بعضی
بر بعضی استوار است چنانچه کرهٔ ارض قبه ایست آسمان اول
نیز قبه ایست و در آسمان چندین کرهٔ دیگر است از زمین

وحکمای قدیم نیز بیشتر باین اعتقاد بودند ونظامی گنجهٔ در خسرو
شیرین در ضمن سئولات خسرو از بزرگ امید وزیر خود میگوید

شنیدستم که هر کوکب جهانی است   جدا گانه زمین و آسمانی است
بگفتا این سخن را هم شنیدیم   ولی قولی بدو محکم ندیدیم

وانیم جبلها ودرهای پنهان بزرگ فرنگستان زود اشکار میشود چه جبال کرهٔ
قمررا ارتفاع گرفته وکوههای آتش فشان آن کره را که ولکان
نامند وآن بمعنی رب النوع نار است در دوربین پیدا ومحسوس گشت
وبیشتر حکمای فرنگستان را عقیده این است که سنگها وبعضی
معادن که از هوا بر زمین میافتد از کوه آتش فشان قمر است
که اورا بقوت بیرون انداخته از فضای مجاور خود خارج میکند وداخل
هوای مجاور ارض شده قوه جاذبهٔ زمین اورا جذب مینماید واین را
مستبعد نباید شمرد چه در جبال ولکان ارض عظمت سنگهائیکه انداخته

دیده شده ویحتمل بعضی سنگهای کوچک بقوت چنان انداخته که
از هوای مجاور ارض خارج شده داخل فضای محیط کره قمر گشته
قوه جاذبهٔ آن کره جذب نموده باشد وداخل آنجا شده وبزرگترین
چیزیکه از ولکان ارض بیرون افتاده در سنه ۱۷۸۳ مسیحی از کوه
کرافل که در شمالی جزیرهٔ آیسلاند واقع است جسد گداخته بیرون افتاده
که اورا بزبان ایطالیانی لِوه میگویند ودرازی او نود میل مسافت
راه بود وعرض او چهل ودو میل وعمق وی بیست باع واز جهة
ظهور او دوازده رودخانه ودوازده قریه خراب شده ودویست و
چهل نفر هلاک شدند ودر فرقان مجید در سورهٔ مبارکهٔ نور آیهٔ
وافی هدایه مذکور است   ینزّل من السماء من جبال فیها من برد فیصیب به
من یشاء ویصرفه عمّن یشاء   چون موافق آیهٔ مبارکه وخبر مخبر صادق
ممکنست جبال از برد در فلک باشد البته جبال مرکب از سایر

عناصر نیز ممکنست استبعاد عقلی ندارد و ابن ربیع در کتاب بغیة
المستفید روایت کرده و شیخ طبرسی در مجمع البیان در ذیل آیه
مبارکه بیان نموده که در سنه [illegible] هجری تگرگی در یمن بارید مثل
کوه کوچکی که شرفات داشته و هر شرفه زیاده بر یک ذراع بود و از آن تو
در بیابان شد بسیاری از وی در زمین فرو رفت و آنچه باقی ماند بد
بیست مرد در دور او میتوانست بگردد که بعضی دیگر را نه بینند
و تگرگ دیگر افتاده که پنجاه مرد نمیتوانستند او را از زمین بکنند
نزول احجار و سایر معدنیات و چیزهای دیگر از هوا که یحتمل بعضی از قطعات
الجره و ادخنه در هوا متکون شده و بیشتر از کوه آتش فشان
افتاده در کتب تواریخ ایران و هند و اروپا ثبت است در شهر
ذی قعدة الحرام سنه ۱۲۷۲ هجری که موکب شاهنشاه جهان پناه
خلد الله ملکه و سلطانه در ییلاقات دماوند بود و نواب والا حشمة الدوله

حمزه میرزا بحکمرانی دار السلطنه اصفهان اشتغال داشت سنگی
در خارج شهر اصفهان از هوا افتاده و صدای مهیبی کرده دو نفر
دهقان در آن مکان بودند یکی هلاک شده و دیگری آن سنگ را
نزد حشمة الدوله آورده روانه بحضور همایون داشت و در روی اجزای
فلزی معلوم بود اگرچه تفصیل و تشریح نشده و تمامی سنگها که از هوا
افتاده در وقت سقوط صدای مهیب کرده و چون بزمین رسیده
گرم هستند و باریدن چیزها شبیه بگندم و غیره بسیار بوده چنانکه
در عهد شاه طهماسب اول در قانیات گندم بارید شیخ الرئیس
در کتاب شفا میگوید که گاهی پیدا میشود در بلاد ترک در صاعقهها و برقها
جسمهای نحاسی بر هیئات پیکان تیر که از برای آن یک زیادتی است
که میل نموده و کج شده بجانب فوق و واقع میشود مثل آن در بلاد
جیل و دیلم هرگاه بیفتد فرو میرود در زمین و میباشد جوهر جمیع

جوهر پس و من خواستم آب نمایم و بگدازم یکی از آن پیکانها را در شهر
خوارزم نتوانستم آنرا آب کنم بلکه دائما دود سبز از آن متصاعد بود
تا آنکه در آخر خاکستری از آن باقی ماند و بتحقیق که صحیح شده است
در نزد من بتواتر آنچه واقع شده است در بلاد جورجان در همین زمان
که ما هستیم از حکایت آهنی که وزن آن یکصد و پنجاه من بود و افتاد
از هوا پس فرو رفت در زمین بعد از آن یکبار یا دو بار دیگر نیز بلند شد
مثل بلند شدن کرۀ که از بالا بیفتد و در آخر فرو رفت در زمین
و صدای عظیمی هولناکی از آن بگوش همه مردمان رسید و مردم
در طلب آن جستجو کردند تا آنرا پیدا کردند و حمل نمودند بسوی والی جرجان
و سلطان خراسان یمین الدوله بسوی او نوشت که تمام آن یا بعضی
از آنرا از برای من بفرست بجهت سنگینی آن نتوانستند که آنرا حمل و نقل
نمایند پس خواستند که پارۀ از آنرا جدا نمایند و بجهت یمین الدوله بفرستند

هیچ

هیچ آلتی از آلات در آن تاثیر نمینمود مگر بمشقت تمام چنانکه جمیع
مثقبها و مقطعها را شکست تا آنکه آخر الامر پارۀ از آنرا جدا نمودند
و پیش سلطان فرستادند و او خواست که شمشیری از آن بسازد
میسر نشد و حکایت شده است که این جوهر مرکب بود از اجزائی مانند
جاورس که صغار و مستدیرات بودند و چسپیده بود بعضی از آن اجزاء
ببعضی دیگر و فقیه ابو عبید جوزجانی که رفیق من بود همه این ها را انشا
نموده بود و گفته اند که شمشیرهای یمانی ممتاز از این صاعقه ساخته
شده است و شعرای عرب نیز وصف نموده اند این را در اشعار خود
و خبر داد مرا ثقۀ از مشایخ دولت اصفهان که واقع شد در جبال
طبرستان از هوا چیزی که وقوع آن بر زمین بود مثل وقوع همین صاعقه
بدون اختلاف مگر آنکه آن سنگ بزرگی بود نه صاعقه انتهی ما نقله عن الشعار
چون اهالی اروپا در ضبط اینگونه اتفاقات و ثبت این وقایع وقت

پیشتر دارند در کتب خود مفصلاً نقل کرده و ترجمهٔ آن این است
انکسگرس حکیم یونانی در سنهٔ ۴۶۵ قبل از میلاد مسیح علی نبینا و علیه
السلام حکم کرد که در فلان روز سنگ از آسمان خواهد افتاد
و نوشته اند که حکم وی مطابق واقع شد سنگی از هوا افتاد که
مساوی یکبار کالسکه بود و اگر این قول درست باشد محتمل است که چیزی ندیده
جز اینکه حرفی زد و اتفاقاً مطابق شد و در هفتم نومبر سنهٔ ۱۴۹۲
مسیحی در انسیشم که در مغرب مملکت پروس است در سلطنت
امپراطور مکسی ملین سنگی از هوا افتاده که وزن او پنجاه لیور بود
که تخمیناً چهل و پنج من تبریز باشد زیرا که یک لیور مساوی است
هفت سیر و چهار مثقال و هفت نخود اندکی زیادتر و امپراطور عصر
چنان تصور کرد این علامت آنست که باید با دولت روم و خونکار
در ستیز و پیکار بود آن سنگ را بحرمت تمام در کلیسای انسیشم

سپرده و نگاه داشت در سنهٔ ۱۵۱۰ مسیحی چند سنگ در ولایت
لن بردی بارید در شمال ایطالیا و وزن یکی از آنها صد و بیست
لیور بود بیست و دو من و یکی دیگر مساوی شصت لیور بود در دویم
ژولیه سنهٔ ۱۷۵۳ سنگ بسیار از آسمان در اطراف شهر اکزبرک از
المنک مدت چند ساعت ببارید در سنهٔ ۱۷۵۳ میان شهر
لیژ و بروسل د بلژیک چند سنگ بارید در روز بیست و هفتم پروسلس
نومبر سنهٔ ۱۷۶۸ بالای کوه وسیه د پروانز که در میان مملکت فرانسه است
یک سنگ افتاد که وزن آن پنجاه و نه لیور بود در سنهٔ ۱۶۵۴
در شهر کپن هاک د دنمرک و در سنهٔ ۱۶۶۸ در شهر ورانه ایطالیای
شمالی سنگ از آسمان بارید در سنهٔ ۱۵۹۵ در ولایت ایرلن سنگ بارید
در بیست و دویم ژوئن سنهٔ ۱۷۲۳ در نزدیک شهر پلس کولس د
بهم نسه سنگهای بسیار افتاد در موضع ۲۵ سنگ شمردند در موضعی

دیگر هشت سنگ در سنه ۱۷۴۳ نزدیک شهر لی بشتیتس (بهم)
سنگ بارید در سنه ۱۷۵۰ در ددی فی کرتز نزدیک شهر کوتانس
در ولایت فرانسه یک سنگ بزرگ افتاد که خورد شد قطعه بزرگ آن
بیست لیور بود و صدای آن در وقتیکه بزمین خورد تا دوازده فرسخ
راه بگوشش میرسید ۲۶ می در سنه ۱۷۵۱ دو پارچه سنگ بارید در نزدیک
اگرام (اینیک لوانی نمسه) وزن یکی هفتاد و یک لیور بود و دیگری ۱۶
آکیو که حکیم کلپرت تشریح کرد آنها را که در صد جزو آن نود و پنج
جزو آهن بود و سه جزو و نیم نیکل بود در سنه ۱۷۹۱
در نزدیک شهر اتش در ولایت فرانسه سنگ بسیار بارید سنه ۱۷۹۸
چند سنگ بارید در نزدیک شهر ویل فرانش فرانسه یکی از آنها زمین را
سوزانید و فرو رفت و تا مدت یکروز بوی کبریت از آن می آمد
در ۲۶ ابریل در سنه ۱۸۰۳ در شهر اکل (نرماندی ولایت فرانسه)

نیکل
[illegible] در ایران نبود در فرنگ
معدن [illegible]

و رفع میگردد و از آن سنگها بهر باغ و خانه که افتاده است
مجموع را خراب و ویران کرده است و از آنها جهة نمونه برای
قائم مقام هندوستان فرستاده بودند و او نیز جهة تماشا
چند قطعه بلندن فرستاده است از معدنچیها و دواسازها
که در لندن بودند استنباط کرده که این سنگها مرکب اند
از چند جور فلز مثل آهن و کوکرد و غیره و اکثر این اجسام را
حکما تفصیل نموده اند اجزای همه را از یک جنس یافته اند و از اجناس معدنی
دارند ولی اندک تفاوتی با معادن مشهوره دارد و چون بعضی
از آنرا جمعی از معتبرین ملل عیسوی از حکما و غیره دیده
که قبول آنها مقبول ملل ایشان است با سایر تفاصیل
در این جدول ثبت کرده

اثادن اجسام	اسامی محلها	تاریخ سقوط اجسام	شاهد
باریدن گوگرد	سدوم و عامورا در مبارزت	۱۹۰۰ سال قبل از حضرت عیسی	توریه حضرت موسی
باریدن سنگ	روم	۶۵۰ سال قبل از حضرت عیسی	لوی
باریدن سنگ	روم	۵۴۰ سال قبل از عیسی	جان او پقان
باریدن آهن	لوقانیا	یکسال قبل از شکست قرس	پلینی
باریدن چسوه	ایطالیا	یکسال قبل از شکست قرس	دبان
سقوط یک سنگ بزرگ	حوالی رودخانه نغوس	در سال دوم اولمپیاد هفتاد و هشتم	پلینی
سقوط سنگ بزرگ	سرس	۴۵۲ سال قبل از عیسی	کونت مرسلین
سقوط یکپارچه آهن	سیبر	[illegible]	پالاش وچالادنی
سقوط یک سنگ بوزن	حوالی رین علیا	هفتم نومبر ۱۴۹۲ سنه عیسوی	پوتان قون
سقوط هزار و دویست [illegible] سنگ [illegible]	بلوک پادوا من ممالک ایطالیا	۱۵۱۰ سنه عیسوی	فاردین دواره
سقوط یک سنگ [illegible]	کوه ویزه	۲۷ نومبر ۱۶۲۷ سنه عیسوی	فاساندین
باریدن گوگرد	قوبن هقن پای تخت دانمارک	۱۶۴۶ سنه عیسوی	اولاس وداریناس
باریدن گوگرد	بلوک فرانسه	۱۶۹۵ سنه عیسوی	سپاچین برق
باریدن اجزای تلخ و شور	آیلاند ایرلاند	۱۶۹۵ سنه عیسوی	موشین براق
سقوط سنگ [illegible]	مقادانیا	شهر جنوری ۱۷۰۵ سنه عیسوی	پال ولوقاس
باریدن آتش	کودیسنای	چهارم جنوری ۱۷۱۷ سنه عیسوی	زافرای ولوقات
باریدن یک [illegible]	دریای محیط	ششم ماه اپریل ۱۷۱۹ سنه عیسوی	پتیر لوفیل پی

بموجب نص توریه حضرت موسی ... آیه بیست و چهارم ... مذکور است ... آنگاه خداوند بر سدوم و عاموره گوگرد و آتش را از حضور خداوند از آسمان بارانید

در ... مذکور است ... [illegible]

سقوط اجسام	محل سقوط	تاریخ سقوط	مشهود
باریدن گوگرد	برنز دلق	اکتوبر ۱۷۲۱ سنه عیسوی	سجس ره
سقوط یک سنگ بزرگ [illegible]	نازمند	۱۷۵۵ سنه عیسوی	للند
سقوط دو سنگ [illegible]	بلوک برس فرانسه	ستمبر ۱۷۵۳ عیسوی	للند
[illegible] سنگ [illegible]	حوالی وارانه	۱۷۶۳ سنه عیسوی	آقا و دوبرو
سقوط یک سنگ بکمن [illegible]	لوش فرانسه	۱۳ ستمبر ۱۷۶۸ سنه عیسوی	بکلی
سقوط سنگ [illegible]	آزتوا	۱۷۶۸ سنه عیسوی	قرسان
سقوط یک پارچه سنگ	قوتن [illegible]	۱۷۶۸ سنه عیسوی	بوآرند
باریدن سنگ	حوالی روکوفوزت	جولای ۱۷۸۹ سنه عیسوی	وارست ورن ولومت
باریدن سنگ زیاد از سابق	حوالی عجن	۲۴ جولای ۱۷۹۰ سنه عیسوی	رسنکت آماند باد ن
سقوط دوازده سنگ	لوسقان	جولای ۱۷۹۴ سنه عیسوی	هیر برستول
سقوط یک سنگ [illegible]	یارق بلوک ملک انگلیس	۱۳ دیسمبر ۱۷۹۵ عیسوی	کپستان توپان
سقوط یک سنگ بکمن [illegible]	پورتقال	۱۹ فبروری ۱۷۹۶ سنه عیسوی	سوسی
سقوط یک سنگ سه [illegible]	سیل از دهات فرانسه	۱۲ مارچ ۱۷۹۸ سنه عیسوی	دودری
سقوط یک سنگ سه [illegible]	سیبل	۱۷ مارچ ۱۷۹۸ عیسوی	بلیور و دودری
باریدن سنگ	بنارس هندوستان	۱۹ دیسمبر ۱۷۹۸ عیسوی	للایدو نیسان
سقوط یکپارچه آهن [illegible]	امریقا	۱۵ اپریل ۱۸۰۵ عیسوی	رقلو ومقازین

و چون اجرام سماویه را هر یک کرهٔ پراکنده در جو پنداشته زمین و آن
اجرام را هیچ حیثیت جز صغر و عظم فرقی نکذاشته راهی در تاثیر آن
ایشان نیست مکر جرمین نیرین را که چون شمس در بروج جنوبیه بنظر
سکان ارض می آید زاویه که در ارض احداث میکند منفرجه است و در صیف
بسمت الراس نزدیکتر میشود و زاویه خطوط شعاعی هر یک که انفراجش
کمتر است حرارت بیشتر دارد اینست که برای ما اختلاف بجهة فصول اربعه
واقع میشود اما جرم قمر را حکما موثر بزرک در این کره دانند و قطب الدین
علامه در شرح قانون میکوید قمر را در این کره دوازده اثر بزرک است
اول اثر او در بحار است که برای دریا جزر و مد در هر شبانه روزی
دو مرتبه حاصل میشود و این بحار مثل بحر فارس و بحر هند و بحر چین است
و کیفیت حدوث مد و جزر بدین طریق است که چون قمر از مشرق
آن بحر طلوع کند ابتدای مد دریاست و هرچه قمر ارتفاع پیدا میکند مد بحر زیاده

مد

و در سنهٔ ۱۸۰۵ در شهر اسلامبول سنکها بارید ۱۳ مرش
سنهٔ ۱۸۰۷ در بلک سولنسک روسیه بعد از یک رعد و برق
شدید یک سنک سیاه افتاد که وزن آن شصت لیور بود ۱۴
دسیمبر سنهٔ ۱۸۰۷ چند سنک بارید در ینک دنیای شمالی با صدای عظیم
سی ام ژانویه سنهٔ ۱۸۱۰ چند سنک بارید در نیوکنک د شمالی امریکا
نوزدهم اپریل سنهٔ ۱۸۰۸ چند سنک بارید در ولایت پیه مانت شمالی
ایطالیا با صدای عظیم دهم سپتمبر سنهٔ ۱۸۱۳ یک سنک
از آسمان افتاد در ولایت لیمریک ایرلاند دو ساعت قبل
از ظهر وزنش هفده لیور بود در پنجم سپتمبر سنهٔ ۱۸۱۴ در شهر
اژن ولایت فرانسه و پنجم نومبر از همان سال در هندوستان
سنک بارید هیجدهم فوریه سنهٔ ۱۸۱۵ یک سنکی افتاد
در نزدیک دوی دوراالله در ولایت هندوستان که صدای

آن مثل صدای توپ بود برا همه آن سنگ را که وزنش ۲۵
لیور بود بردند در بتخانهٔ دو را الله و تا بحال هنود و با احترام زیاد
بزیارت آن میروند و چنان می پندارند که حجر الاسود نیز در زمان
قدیم از آسمان افتاده ۱۲ ژولیه سنه ۱۸۲۰ یک سنگ
که بوزن یکمن بود در شش ساعت بعد الظهر در دونه از بلوک (
دیتسپیک) روسیه افتاد ۱۵ ژون سنه ۱۸۲۱ در بلوک
اردش فرانسه چند سنگ بارید با صدا که ۲۵ دقیقه طول کشید
و از هشت فرسخ صدای آن میرسید یکی از آنها وزنش شصت
و پنج من بود و بقدر دو ذرع در زمین فرو رفت سیم ژون
سنه ۱۸۲۲ بعد از غروب آفتاب نزدیک شهر آنژ فرانسه بعد از
صدای عظیم چند سنگ بارید با روشنائی و وزن یکی از آن
سنگها نیم من تبریز بود ۱۳ اکتبر سنه ۱۸۲۳ چند سنگ بارید

نمان

میان شهر فقن و سیسن در روزنامهای انگلیس نقل
کرده اند چندی قبل در حوالی پنجاب هندوستان در مکانی
مشهور است بداهر امسال که در ایالت و بلوک قالقره
واقع است سنگ باریده است این خبر که در لندن مذکور
میکرد سید عبد الله معلم زبان هندی که در لندن مقیم است
کیفیت را از ولایت خود استعلام مینماید جوابی که از برای سید عبدالله
رسیده است در روزنامهٔ تمس که از روزنامهای معتبر لندن است
نوشته و درج کرده اند و از آن روزنامه بسیار روزنامها نقل
و ترجمه نموده اند و کیفیت را باین تفصیل نوشته اند که در روز پنجشنبه
هشتم حزیران که مطابق است با دهم ژولیهٔ فرانسه سنه ۱۸۶۰
مسیحی موافق با روز نوزدهم ذی حجه سنه ۱۲۷۶ هجری دو ساعت
از ظهر گذشته اهالی داهر امسال از هوا صدای مهیب و وحشتی

میشوند و از شنیدن این صدا مضطرب گشته و بخوف افتاده
و بسر دابها فرار مینمایند در این بین از آسمان که از شمال بجنوب
مایل بوده است بقدر و اندازهٔ دو ذرع و دو ذرع و نیم شعلهای آتش
ظهور مینماید و تمامی آن صفحات را بوئی مانند بوی کوگرد فرا میکرد
و زیاده از ده دقیقه این کیفیت بهمین احوال بوده است که باز از سمت
شمال بطرف جنوب بنای باریدن و آمدن سنگ میشود و آن سنگها
بحسب وزن تخمیناً از بیست و پنج من الی سی و پنج من بوده است و این
سنگها از بسکه تند و باشدت بزمین می افتادند بهر جائی که فرود
آمده بودند مثل چاه گود نموده و دو ذرع کم و یا زیاد بزمین فرو رفتند
اهالی آنجا که این کیفیات را ملاحظه نموده بودند تصور و مظنهٔ قیام
قیامت کرده مشغول توبه و انابه گشته بودند این حالت از اول
تا آخر چهل دقیقه طول کشیده است بعد از آن ساکت گشته

میشود تا آنکه چون قمر بوسط السماء رسد مد دریا بنهایت رسیده و چون
قمر از وسط السماء روی بانحطاط نهاده ابتدای جزر میشود و همچنین جزر
در زیاده است تا آنکه قمر در افق مغرب غروب میکند جزر تمام میشود
و باز ابتدای مد است تا آنکه قمر بدایرهٔ نصف النهار تحت الارض رسید
باز منتهای مد میشود و روی بجزر میگذارد تا آنکه قمر بافق شرقی
برسد همچنین است حالت او در تمام اوقات دویم زیاد شدن
امخاخ و ادمغهٔ حیوانات و بیض آنهاست در وقت زیادتی نور
و نقصان آنهاست وقت نقصان نور قمر سیم زیادتی اخلاط
در بدن و دفع آنها بظاهر جلد در وقت زیادتی نور قمر چنانکه رطوبت
بدن و نعومت او بحس لمس زیاده ظاهر است و نقصان اخلاط است
در وقت نقصان نور قمر چهارم زود رسیدن ثمر است وقت
زیادتی نور قمر بدرستیکه مباشرین این امور شنیده اند از اثمار صوفی وقت

کشیده شدن ونمو آنها پنجم جریان دم طمث است
در بیشتر اوقات هنگام زیادتی نور قمر وتوقف او وقت نقصان
نور وی ششم زیادتی موی حیوانات است در طول ونمو
در ازدیاد نور قمر ونقصان آنها در نقصان نور او هفتم
نائم در نور قمر رطوبات در وی پیدا میشود چنانکه احساس
میکند آن رطوبات را در دماغ واسترخاء بدن وفتور در حرکات
هشتم اگر گوشت حیوانات را در ماهتاب بیاویزند یا بر زمین
بگذارند تغییر بو وطعم در آنها پیدا میشود بخصوص اگر قمر زاید
النور باشد نهم ماهیان دریا ورودخانها میل میکنند
از قعر آب بظاهر آن در نصف اول ماه وهمین زیاد در آن وقت از ایشان
ظاهر است بخلاف نصف آخر که طالب قعر میاه هستند
بلکه در یکشب در بحار چون قمر از مشرق طلوع میکند تا بوسط

السماء رسیده ماهیان میل بظاهر آب میکنند وچون از
وسط السماء روی بانحطاط نهاده میل بقعر میاه نموده
دهم چون غرس اشجار کنند وقمر زاید النور باشد درختان
قوی میشود وزودتر بثمر نشسته یازدهم معادن وچشمها در نصف
اول از ماه زیاده میشوند بطوریکه زیادتی آنها ظاهر است واین
آشکار است برای کسانیکه مباشر اینگونه امورات هستند
یا استقراء وتتبع کنند ودر نصف آخر بضد اول است
دوازدهم خروج حشرات الارض است از سوراخها در نصف
اول ماه بیشتر از نصف آخر ماه واین آثار را در شرح قانون از قرشی
نقل کرده وشیخ الرئیس ابوعلی سینا در قانون در باب سبب ایام البحران
وادوار او بعضی ازین آثار را نسبت بقمر میدهد وچیزیکه او گفته
ودر کلام شارح نیست اینست که نضج ثمرات بقلیه اگر هستند باشند نیز

مانند ثمرات شجریه خواهند بود و بعضی دهاقین مدعی تجربه اند
سیما اهالی اصفهان که چون قمر زاید النور باشد خربزه بیشتر بطرقد
و در سایر کتب نسبت صرع مصروع را در زیاده و نقصان نور قمر
گرفته و تجربه و امتحان معلوم شده است که امراض عامه مانند وبا
شدت آن در اوقات زیادتی نور قمر است و چون قمر رو بنقصان
نور نماید آن امراض نیز کم کم تخفیف می یابد تا آخر ماه و در طب اروپا
مرضی هست که او را بزبان لاتین سلنی ازوپس گویند و آن مانند غشیست
و از خوابیدن در ماهتاب پیدا میشود و تلاشی کتان و قصب نیز از
تابش نور اوست و این زیاده مشهور است شعرا در اشعار خود
ضرب المثل نموده جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی گوید
کس نبرد آفتاب نور چراغ آورد   کس نبرد ماهتاب خلعت کتان برد
ابو الصلت ثقفی اندلسی راست   کیف لا تبلی غلائله و هو بدر و هی کتان

دیگر

دیگر راست   لا تعجبوا من بلا غلالته   قد زر ازراره علی القمر و حکیم
اوحد الدین انوری ابیوردی گوید   عقل داند که چو مهتاب زند دست بتیغ
رود و مغفر نه باندازه درع و قصب است   و نسبت تجربه دهاقین
داده اند که در وقتی که قمر زاید النور است اگر حصاد کنند
و زرعی را بدر روند جانوری خورد در میان خوشه پدید آید و بزرع آفت
برساند نقصان نور قمر از این آفت ایمن هستند و گویند
اگر درختی را در ماهتاب ببرند ریشه او خشک میشود و استاد الحکما
ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه عن القرون الخالیه گوید در افقیا
نور قمر شراب در خمها و ظرفها منقلب میشود و کدورت پیدا
میکند بسبب ردیت او و میگوید عجیب ترین آثار قمر روایت
ارسطاطالیس معلم اول است در حجر القمر و آن حجریست که بر او نقطه
زردیست و چون نور قمر رو بزیادتی میگذارد آن نقطه منبسط میشود

بطوریکه تمام آن حجر را فرو گرفته تا آنکه قمر بدر میشود پس از آن
رو بنقصان نهاده مادامیکه قمر ناقص النور میشود و چون راوی
موثق است و نسبت کذب در روایت بوی داده نمیشود باید
قبول کرد و حال آنکه امر محالی نخواهد بود و اطبا در کتب ادویه
مفرده در ذیل احجار نوشته اند حجر القمر که او را بزاق القمر
و زبد القمر و بهندی چندر کانت گویند سنگی است سفید مایل
بغبرت سبک و شفاف که جذب نقره میکند در حین زیادتی قمر
اغبریت آن مبدل بسفیدی میگردد و در مغرب بلاد عرب
یافت میشود و گویند شبنمی است که بر سنگها میافتد و منجمد گشته
و در جذب این حجر نقره را امر اشتباهی است چه اهالی اروپا نهایت
امتحان در احجار بخصوص قوه جاذبه آنها کرده قوه الکتریسیته را
که مایه تلگراف باشد از قوه جاذبه دریافت نموده منکر این امر

هستند

هستند و بعد از ذکر این آثار گوئیم بالفرض که تمام اینها از قمر
باشد بر کسی مشتبه نشود که از این لازم می آید اثبات آثار فلکی
در کره ارض با اینکه در بعضی از این آثار حکما را اختلاف است چه در آثار
بزرگ او که جزر و مد است خلاف کرده اند بعضی بر آن قائلند
که بحار را نیز مثل سایر حیوانات روحی است که تنفس دارد و
ادخال نفس سبب جزر و اخراج آن باعث مد است و برخی بحرکت
شمس فقط و طایفه بحرکت قمر و گروهی بحرکت نیرین معا نسبت
داده اند و گروهی بخروج بخارات از قعر بحار که سبب تخلخل و تکاثف
است اسناد میدهند و فیثاغورث بر آنست که انصباب انهار
از اطراف بحار سبب مدامعین و استحاله میاه شیرین بمیاه مالحه
بخار چنانچه مشهور است سبب جزر را مقوی است و اگر
استحاله بخار نمیشد بحار عالم را فرو میگرفت و حکیم دانشمند

نیوتن آنچه استنباط جزر و مد را نموده باضافهٔ قوهٔ جاذبهٔ کرات

که مبتکر در این رالیست شامل جمیع اقوال حکما است تمام

آنچه سابقا مذکور شد نسبت داده و تحقیقات آن حکیم دانا در تمام

علوم از انجمله تفصیل جزر و مد دریا از زبان لاتین بزبان انگلیسی

ترجمه شده بعد از آن بسیار السنه و تفصیل جزر و مد اینست

بسبب قوهٔ جاذبه که ضبط و محافظت مینماید سیارات و اقمار

آنها را در مدارات خود و دوران میدهد سیارات را بدور شمس و اقمار را

بدور سیارات اصلیهٔ ایشان جزر و مد حاصل میشود زیرا که ارض

یکی از سیارات و ماه یکی از اقمار است جزر و مد بسبب اختلاف

حالات اینها حاصل میشود فرض میکنیم که زمین نقطه

ه است و محاط شده است از اطراف بآبهای بحر محیط

بواسطهٔ حروف ب ج د و غیره و ماه در حالت مقابلهٔ

خود واقع شده باشد در نقطهٔ ع واضح است که اگر قوت

جاذبهٔ قمر در تمام مواضع بیک نسق تاثیر مینمود در روی جمیع

نقاط کرهٔ ارض و آب حالت بحر تغییر نمیکرد و جزر و مد پیدا

نمیشد اما هرگز باینطریق نیست بلکه تاثیر قوت جاذبه در امکنهٔ

مختلفه بعکس نسبت مجذورات ابعاد آنهاست مثلا بعد قمر از

ب اگر ده جزو باشد و بعد از آ هشت جزو مجذور ده صد است

و مجذور هشت شصت و چهار در تاثیر بعکس خواهد بود چنانکه

در موضع ب شصت و چهار جزو اثر دارد و در مقابل آ

صد جزو پس این تاثیر بآبهائیکه واقعند بر نقطهٔ آ که امتداد

آن بطور عمود است بقدر آنچه مذکور شد زیادتر است از اینکه

تاثیر مینماید بآبهائی که واقعند در امکنهٔ ب ج و ح ط

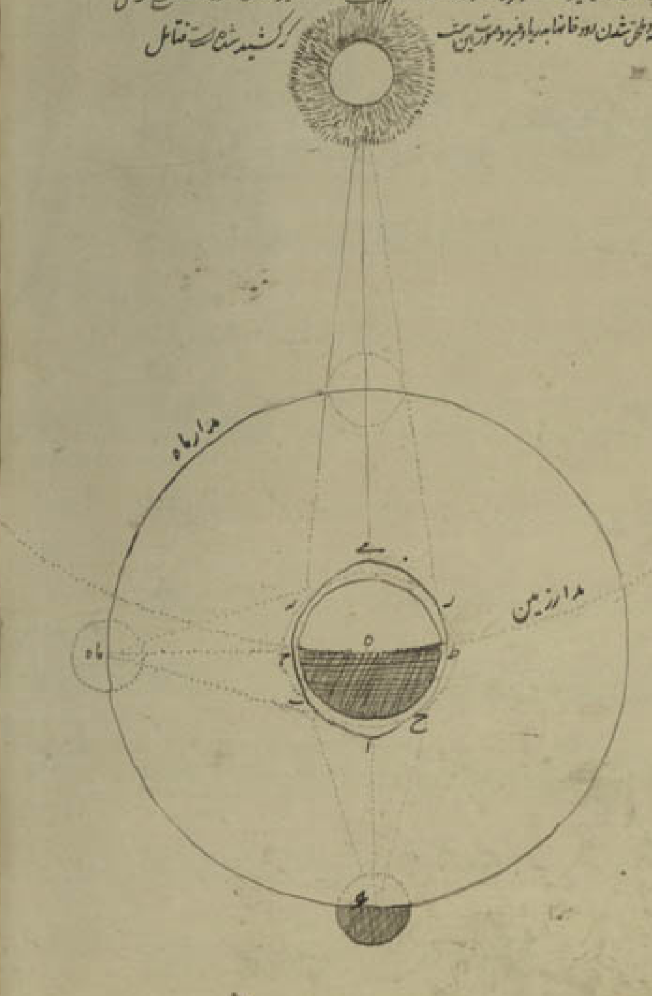
که امتدادات آنها زیاده مایلند از سطح آ ت ولا محاله نتیجه

تاثیر آبهائیکه واقعند بر نقطهٔ آ مرتفع میشوند و آن مد ۸۵
دریاست و در همین حالت در طرف دیگر نیز مد پیدا میشود
و وجه او آنست که چون مرکز زمین که ه است اقرب بقمر است
از آبهای واقعهٔ بر نقطه ب که طرف مقابل باشد و قوهٔ
جاذبهٔ قمر چون در زمین و آب هر دو اثر دارد و در اینحالت تاثیرش
بر ه مرکز زمین بیشتر از آبهای واقعهٔ بر ب است پس
زمین بسبب قوهٔ جاذبهٔ قمر دور خواهد شد از آن میاه پس ارضی
که از آبهای خود محاط است بصورتی خواهد شد مانند بکرهٔ ممتدی
که هرگاه محور بزرگ آن امتداد داده شود مرور خواهد نمود
بر دو مرکز ارض و قمر بواسطهٔ بیانات مذکوره واضح است
که در مدت یکماه در هر مکانی یافت نمیشد مگر دو مد و دو جزر
اگر حرکت شبانروزی نبود یعنی حرکت کرهٔ ارض بدور محور خود

اما بمقتضا

اما بمقتضای حرکت شبانروزی در جمیع ایام قمر مرور میکند ۸۶
بدایرهٔ نصف النهار فوقانی و تحتانی هر مکانی و در آنجا دو مد
و جزر آب را حاصل میکند در هر شبانروزی بنابرین بتدریج
آب دریا نمو میکند در مدت شش ساعت و چند دقیقه و پس از آن
نیز در مدت همان زمان بتدریج آب فرو میرود و باین جزر
و مدی بقدر ربع ساعت تقریباً دریا ساکن میشود پس جزر و مد
دریا در یک مکان اتفاق می افتد بمحض اینکه کرهٔ قمر مرور کند بدایرهٔ
نصف النهار آنمکان خواه بفوق خواه بتحت یعنی دو دفعه در مدت
۲۴ ساعت و ۵۱ دقیقه و باید دانست که آفتاب باوجود این
بعدش جذب میکند نیز مقداری از آب را و اگرچه تاثیر آن تقریباً دو خمس تاثیر
قمر است پس حقیقة دو نوع جزر و مد یافت میشود یکی قمری و دیگری شمسی که باید
یکی از دو تاثیر بدیگری اضافه شود در حالت مقارنه و مقابله و از دیگری کاسته

شود در حالت تربیع آفتاب و ماه و چندین [illegible] تر است که اثر میکند در جزر و مد [illegible] آفتاب و ماه [illegible] سواحل
[illegible] بلاد از [illegible] [illegible] این [illegible]
[illegible] کشیده شده است فتامل



وفی الحقیقه تمام این آثار از قسم بجهة رطوبت او ست چنانکه شیخ
الرئیس در قانون میفرماید و عبارت او این است ان اکثر الناس
یحمل السبب فی تقدیر ازمنه بحرانات الامراض الحادة من جهة القمر
وان قوته قوة ساریة فی رطوبات العالم توجب فیها اصنافا من التغییر
والتعیین علی النضج والهضم او علی الخلاف بحسب استعداد المادة انتهی ‏ و تعیین غ ل
و معلم ثانی در فصل سیزدهم و پانزدهم و شانزدهم و هفدهم
از رسالة النکت بیانی ازین مطلب فرموده که ترجمه چهار فصل نقل شد
چون مطالب مربوط بیکدیگر بود متصل نمود اجرام علوی که
که مشاهده میشود موثر در عالم سفلی هستند و این کره قبول اثر از
از آنها میکند در شمس بجهة حرارت ضوء او ست و در قمر و نیره
بجهة رطوبت و قرب نور ایشان و آنچه ظاهر میشود محض زیادی
اشعه ایشانست لاغیر اینمرحله نیز معلوم است که چون نور شمس با نور

یکی از کواکب بر جسمی بتابد اثرش سوای آنست که شهاب بتابد و اینهم
مختلف میشود در بسیاری وکمی و شدت و ضعف و زیادتی
و نقصان بمقداریکه آماده است آن جسم در ازمنهٔ مختلفه بجهة قبول
آن اثر و همچنین میانهٔ اجسام تفاوت در قبول است و این خواصی
که موجود است اگرچه فاعلش غیر مضبوط است بتمام مقدار و هیئات
بطور کامل اما علل و اسباب عالم یا نزدیکست یا دور و آنچه نزدیکست معلوم
و مضبوط است و بهر حال مثل گرمی هوا از انعکاس شعاع شمس
و آنچه دور است بعضی از آن گاهی معلوم و مضبوط است و بعضی
مجهول اما مضبوط مد که از آن چون قمر زاید النور شود یا مسامته
با دریا پیدا میکند مد واقع میشود و چون زمین سیراب شود علف
میروید و او را حیوان خورده سمین میشود و از و منافع بانسان
رسیده و مستغنی میگردد و امثال آنها و استبعادی ندارد که آثار

شود در عالم اموری که برای او اسباب و جهات بعیده باشد و بجهة
بعد علل ضبط آن نشود و مردم گمان کنند که این امور اتفاقیات است
و این از چیزیست که ممکنست و برای آنها مجهول مانده مثل آنکه شمس
مسامت پیدا میکند با بعضی اماکنه که رطوبت و نم داشته باشد
و بخارات بسیار متصاعد شود و از او سحاب پیدا آمده باران شدید
ببارد و هوا متعفن گشته امزجه علیل شده جمعی هلاک شوند
سکان آن بلد گمان کنند که میتوانند اخذ نمایند طریقی که بفهم اندکی
ازین بلیه استخلاص حاصل کنند مثل تفأل و عیافه یا حساب دیگر
یا مناسبتی میان اجسام و اجرام فلکی با اعراض و مدعی این امر را
در او عقل درست نیست انتهی وفی الحقیقه انکاری نیست آنچه را
با ادلهٔ عقلیه موافقت بود در آثار شمس و قمر در این کره و این ربطی
باحکام نجوم و حکم کهنه ندارد و اگر کسی از آثار هوا و رطوبات و صور

مختلفه غیم یا سایر تجربیات حکم برف یا باران و غیر او نماید دلیل
بر صدق احکام نمیشود مثل اینکه برای ایلات و احشام ترک هیچ
اسم احکام را نشنیده اند در مراتع و امکنه خود تجربه هاست
که در فلان روز از ماه فرس یا شهور رومی فلان تغییر در کاینات پیدا
میشود و اغلب مطابق واقعست چنانچه عرب را از انواء بوده و منجم
گویم چون عزم حرکت از دار السعاده زنجان بدار الخلافه طهران
روز سه شنبه بیستم شهر جمادی الاولی نوزدهم آذر ماه جلالی جزم
شد جمعی از اهالی زنجان مرا ممانعت کردند که امروز شمس در سیزده
درجه قوس است و بجایی که میانه ایلات و احشام این صحبت
متداول است در اغلب سنوات باید در چنین روز برف
شدید بیارد و او را حساب کلیوز میگویند که شمس هفتاد و دو درجه
از ابتدای اعتدال خریفی گذشته باشد و اگر احیانا برف نیاید

دیگر در تمام سال برف معتنی به نخواهد آمد من اتفاقا با این سخن
نگرویده روز مزبور از زنجان به نیماور که قریب سه فرسنگ مسافت
داشت آمدم اثری از برف ظاهر نشد روز دیگر که از منزل نیماور
بسلطانیه حرکت کرده برف بشدتی بارید که گویا نیز برای این روز گفته

در لحاف فلک افتاده شکاف　　پنبه میبارد ازین کهنه لحاف

و بعد از ورود بمنزل بجهة حاجتی رجوع بتقویم کرده دیدم روز بیستم
شمس در قوس دوازده درجه و بیست و هشت دقیقه بود در روز بیست و
۲۱
یکم قوس سیزده درجه و بیست و نه دقیقه معلوم شد روز کلیوز
بود و تجربه درست شد اگرچه قبل از حرکت از دار السعاده زنجان
این رسالت سمت اتمام یافت ولی چون از مسوده بیرون نیامده بود
این مطلب را نیز باو ملحق ساختیم اهالی اصفهان و بعضی بلدان
دیگر تجربه کرده اند که در شب بیست و هفتم چله بزرگ که خارج شود

ارامنه است تغییر کلی در هوا پیدا میشود یا روز قبل یا بعد
بسیار کم است که تخلف کند و ابوریحان در آثار الباقیه در ذیل
شهور رومی هر روزی را بعقیدهٔ حکیمی از حکمای یونان یکنوع
تغییر نوشته و در بعضی روزها اختلاف در عقاید آنها کرده
و مردم از تصاعد ابخره و ادخنه و تغییر لون هوا و هیات نیرین
و حالت بعضی حیوانات تجربها کرده که بعضی از آنها با دلیل عقل
مطابقست و بعضی مخالف چنانکه شیخ بهاء الدین عاملی رحمة الله علیه
در تصانیف خود نوشته که در یکی از اسفار شب را باسیائی رسیدم
چون در هوا حرارتی بود بیرون آسیا بیتوته کردم آسیابان
مرا بدرون آسیا دعوت کرد من عذر گرمی هوا آوردم گفت باران
خواهد آمد و ترا صدمه وارد شود من نظر بتقویم کردم فتح الباب
نیافتم و ارتفاع یکی از ثوابت مرصوده گرفتم هیچ اثری

از باران

از باران ندیدم اعتنائی بدین قول نکرده چون پاسی از شب
گذشت باران شدید آمد هرچند در آسیا را کوفتم آسیابان
بیدار نشده از آنجهة صدمهٔ کلی دیدم علی الصباح از او سؤال کردم
که تو از کجا یافتی که باران خواهد آمد گفت مرا سگی است که چون شب
داخل آسیا خوابد دانم باران خواهد آمد و من بعضی از آثار و علامات باران را
از کتب اهل ایران و مصریان نقل نموده چون قمر در شب سیم
یا چهارم رقیق و صافی بود روز دیگر هوا صاف بود و اگر در شب
منتصف ماه قمر صافی بود هوا صاف شود و اگر سرخ رنگ بود
علامت کثرت باد بود و اگر سیاه رنگ بود علامت بارندگی بود
و اگر آفتاب در وقت برآمدن صافی بود یا آنکه پیش از طلوع
آفتاب قطعهای ابر متفرق پیدا شود یا آنکه در وقت غروب
آفتاب ابر نبود و بعد از غروب یا قبل از آن ابر شود اینهمه

علامت تاخیر باران است و چون قطعهٔ سحاب ظاهر شود دلیل
بحمرة دلیل عدم باران بود و بانگ کردن زیاد گنجشک بر
درختان علامت باران بود و اگر در شب سیم یا چهارم ماه مستتر
منبسط و عریض نماید و هوا غبارناک بود یا انکه آفتاب در وقت
طلوع مایل بحمرت باشد یا انکه در وقت طلوع آفتاب ابر سیاه آثار را
بپوشاند یا وقت غروب آفتاب ابر سیاه بر بسیار او بود اینهمه
علامت باران بود و چون دیگ از بالای دیگ پایه فرو گیرند
بعد از انکه طعام پخته باشند و در اسفل او شرارهای آتش
بسیار بود یا انکه مرغ خانگی خود را بسیار بخارد و بانگ بسیار
میکند یا انکه پرستو بر گرد آب میگردد و بانگ بسیار میکند
یا انکه گاو میش روی بمغرب بایستد و یک پا را تمام بر زمین
نهد یا انکه کرگ بسیار با آبادانی در آید یا انکه موش از

کدام

از سوراخ خود چیزها انکه بذخیره نهاده بیرون می اندازد اینهمه علامت
بارندگی است خاصه در اول ماه و در آخر ماه و چون بر گرد قمر سرخی
خالص پیدا شود علامت سرما بود و اگر دو دایره یا سه دایرهٔ زرد یا سرخ
بر گرد قمر ظاهر گردد علامت سرمای سخت بود و بانگ مگسهای
بسیار در درون خانه و بر جستن گوسفندها در چراگاه از زمین
و نمودن روشنائی چراغ مشابه ظلمت اینهمه علامت سرماست و چنین
مرغان از درختان بزیر آیند و در آب غوطه خورند علامت سرما و بارندگی
است و در سالیکه درخت بلوط و فلفل بار بسیار آورد زمستان
آن سال دراز گذرد و چون دراز گوش رو بمغرب بایستد و زمین
با دست بکاود و در آسمان نظر میکند علامت درازی زمستان [illegible]
و گفته اند که در مابین ۲۲ مهر ماه جلالی و ۲۰ آبانماه و در مابین منتصف
جدی و منتصف دلو و مابین ۲۷ بهمن ماه جلالی [illegible]

اسفندارمذ ماه از سرما ایمن شوان بود چه اغلب آن بود که درین
ایام برودت در هوا ظاهر شود و در برد العجوز که آن هفت روز است
و ابتدای آن نهم اسفندارماه جلالی است در اغلب اوقات
و بیشتر امکنه برودت در هوا ظاهر میشود و اگر بوقت انگور
چیدن یا پیش از سقوط ثریا باران آید غله در آن سال بوقت
معهود برسد و اگر بعد از سقوط ثریا باران آید غله دیر رسد
و زیادتی شهب و نیازک در آسمان علامت ریاح و امطار است
و دیدن برق بغیر ابر علامت خوبی فصل و حرارت تابستان است
و چون برق در جهات شمالیه دیده شود دلالت بر ریاح دارد
و در جهات جنوبیه و جهات مختلفه دلالت بر ریاح و امطار
میکند و چون رعد و برق غلبه کند آنچه شنیده میشود بیشتر باشد
از آنچه دیده میشود از برق علامت ریاح است و جهتی که رعد

در آنجا

در آن جهة پیدا شده و اما اگر برق بیشتر باشد دلیل بر امطار است
و رعد در شب دلیل بر ریاح شدید است که در صباح آن شب
ریاح معتدله پیدا میشود و در نصف ریاح باران بارد و دوام رعد
علامت شدت صاعقه است و چون قوس و قزح در صباح جهة
مغرب آشکار میشود علامت خوبی فصل است و چون قوس و قزح را
الوان نیکو باشد یا دو سه قوس و قزح باشد علامت باران است
اکلیل و هاله در حول شمس و قمر دلالت بر باران میکنند آنست
که شعرا در اشعار خود قمر را امثال زده اند شاعری گفته

چون ماه هاله بندد باشد دلیل باران   و آصفی بمضامین هندی گفته

رخ تو هر که در آینه دید گریانست   چون ماه هاله نماید دلیل بارانست

و ظهیر فاریابی گوید

ای کرده گرد ماه ز شب خرمن   آری دلیل قوت بارانست
گریان ز خرمنت چو باران من   هر جا که گرد ماه بود خرمن

وگاه میشود بروز وی باران نیست نمائی در هوا پیدا میشود بعد از
زمانی مطر ظاهر شده و باین مضمون اهل ایطالیا مثالی دارند
که در یکی از کتب جغرافیای مصر دیده شده که این مثال را بعربی
نقل کرده اذا کانت الدایره حول الشمس فالمطر بعید و اهل اروپا از
تجربه معلوم نموده اند که در هر سالی که ذو ذوابه یا ذو ذنب پیدا
شود جمیع فصول آن سال بالنسبه گرم خواهد بود و آنچه از تجربیات
یا استدلالات هوا بر اختلاف جو نوشته شد گاهی مطابق و
گاهی مخالف میشود ولی چیزیکه او را خلاف نیست برومتر است
یعنی بزبان فرانسه میزان الهوا و آن باقسام مختلف است و میان
آن خلا یا قریب بخلا است باعتقاد ایشان و آنرا از زیبق
که درمیان شیشه طولانی است میسازند و مثل ساعت یا قطب نمای
دیگر مدور نیز درست میکنند که صفحه و عقربه دارد و این قسم اکنون

در فرنگستان

در فرنگستان شایع است و من علم او را در ایران متداول کردم
و چون رقت یا غلظتی در هوا بجهة تغییرات هوا پیدا میشود او
بیست و چهار ساعت یا کمتر قبل از وقوع آن اختلاف خبر میدهد
و این اختلافات در برومتر زیبقی در درجات طول برومتر
و در برومتر معدنی در درجات دایره نوشته شده اگر برومتر
زیبقی باشد زیبق در هر جا که آن اختلاف مثل باد و باران و
طوفان نوشته شده بایستد دلیلست بر همان اختلاف و اگر معدنی
باشد هر جا عقربه بایستد همان اختلاف پیدا میشود و برومتر را
خواص بسیار است از معرفت ارتفاع جبال و انخفاض و
باد و غیرها که تفصیل آن مناسب این رساله نیست و آن
نیز بچندین قسم ساخته شده چون بیشتر مردم خارج از دول الخلافه صورت
او را ندیده اند صورت یکقسم او را با ترتیب اسامی بزبان فرانسه و انگلیسی نگاشته

ورترجمه آن کشیده شده وآن این است



ودراین اسباب وآلات هرگز خلاف واقع نمیشود اگرکسی اورا
بارم متر که میزان سرما وگرما باشد ضم نماید وازشدت حرارت او
واختلاف برومتر با برودت واختلاف آن تجربها حاصل نماید

ودرهرشهری میزان هوا بجهة هردو داشته باشد منجم صادق
همان خواهد بود وتواندانید وبیت مولوی را از روی مفاخرت بخواند

این نجوم ماند هرگز خلاف صحتش چون ماند از تو درغلاف
این طبیب وآن منجم ازگمان میکنند آگاه وماخود ازعیان

والبته تجربه دربرومتر لازم است والا شبهه پیدا میشود مثلاً
برای برف دربرومتر چیزی نوشته نشده ولامحاله هرکسی اورا باران
قیاس میکند وحال انکه وقت برف مکرر تجربه شده عقربه او روی
بهوای صافی نهاده بهرحال امتحان او بهتر است والا جزئی
خلاف بجهة عدم اطلاع سهل خواهد بود وازبعضی اهالی اروپا شنیده
شد که درزلزله تیز حرکت زیاد عنیفی میکند که سوای حرکات
که درسایر اختلافات نموده ولی من خود نه تجربه کرده ونه دربرومتر
نوشته شده ویک قسم دیگر برومتر دوانیت وساختن این اسباب

آسان است وآن چنانست که درست باید کرد لوله از شیشه
که طول او بقدر دو کره باشد وسر ربع یک کره قطر او و در وی باید
ریخت دو درهم کافور و نیم درهم شورهٔ صاف کرده و نیم درهم
جوهر نوشادر بطوریکه همه را کوبیده و صلایه کرده در میان سیزده
مثقال عرق بی آب که بفرانسه الکهل میگویند ریخته
وسر شیشه را بپارچه از مثانه گوسفند یا از پوست چینه دان
مرغ محکم ببندد و میان آنرا با سوزنی سوراخ کرده پیدا در طریق
دانستن اختلافات بدینگونه است که اگر هوا میخواهد صاف
شود آنقدر از اجزاء مرکبه که مایعند تمامی صاف و پاک بنظر آیند
وباقی اجزاء منجمد میباشند در ته شیشه منعقد شده و اگر
احتمال باران باشد آن حصه مایعه صاف خواهد ماند اما آن اجزاء
مرکبه که در ته شیشه منعقد بودند بتدریج بالا می آیند و ستاره‌های

اجزاء

کوچک مانند ذرات در آن شیشه زیر و بالا حرکت میکنند
وچون اجزاء مایعه غلیظ شوند چنان مینماید که بجوش آمده است
واجزاء منجمد شده بالا می آیند و در روی آب حرکت میکنند
مانند برگ درختان طوفان یا باد سخت خواهد شد و در فصل
زمستان گاهی از اوقات این اجزاء مرکبه بالا میروند
خصوصاً در ایام یخ بندان و برف و آن ذرات و ستاره‌های
کوچک متصل در حرکت میباشند و در فصل تابستان و هوای
صاف آن اجزاء منجمد شده در ته شیشه قرار میگیرند و در اوقاتیکه
باد می آید آن اجزاء منجمده می چسبند در ته شیشه بدان سمت که جهت
ریاح است و از آنچه گفتیم واضح شد که از کثرت رطوبات بجهت
استعداد و مواد و تصاعد ابخره و ادخنه و ثقل و خفت اهویه
بعضی آثار بظهور میرسد اما احکام منجمین جز حدس و تخمین چیزی نخواهد

وحافظ عبارتی نیکو گفته التنجیم حدث و رجم صوابه عسیر و غلطه
کثیر حذقه محدود و صناعته محروم بنابراین منجم و مرجم در حکم
وظن مساویند گاهی رمیة من غیر رام ظنون و احکام مطابق
می آید و گاه مخالف هرگز عاقل را بدین سخنان یقین و قطع
حاصل نمیشود و گاه هست احکام اصحاب تنجیم در عزت و ذلت
بجهة تطیر و تفال مطابق واقع میشود و آن دلالت بر صدق
احکام ندارد چه نفس را درین عالم اثر کلی است و آن جوهر سبب تأثیر
چنانکه بعد ازین شرحی در تفال و تطیر بیان کرده صاحب
عوالم رحمة الله علیه از شیخ محمد حسین کیدری در شرح نهج البلاغه
روایت کرده که اگر زنی وضع حمل نماید پرده را که چون شکم
فرزند توام باشد بنابر قوانین احکام مبین لازم است
که این دو در صورت و عمر و حرکات و سکنات بلا تفاوت شبیه با

چنانکه جایز نبود سخن گفته و دیگری ساکت بود یا یکی نشسته باشد
و دیگری ایستاده اگر فی المثل خواهند داخل شوند بخانه
که در او کوچک باشد ممکن نباشد برای ایشان دخول بعد آنکه
لابد از تقدم و تاخر است و این جایز نیست بلکه مکان یکی
باید بعینها مکان دیگری باشد و این فسادش ظاهر است
و قبیحترین اقوال ایشان اینست که برای اولاد ملوک اهل نجوم
احکام مختلفه نموده و حال آنکه هر دو در آن واحد متولد شده
و حکم مختلف را شهاد در بزرگی و ریاست نمیکنند بلکه اختلاف
در مقادیر اعمار ایشان نیز نموده و سید مرتضی میفرماید
بهترین ادله بر اسکات اصحاب تنجیم اینست که از آنها
سؤال شود از روی طالع و سایر آثار فلکی حکم کنید که من فلان
شغل را مرتکب خواهم شد یا نخواهم بعمل آورد و چون حکم

بر یکی از دو مرحله کند تو بضد او رفتار نما تا خلافش آشکار شود
وقتی این مسئله را با اصحاب احکام در میانه آورده جوابی دادند
که صواب هیچ نگفتند یا بعد از سؤال سائل آنچه مقصود اوست میگوییم
اگر آن شخص ضد قصد خود را کند خطای حکم نخواهد بود و بطلان
این نقض باندک تامل واضح است زیرا که ما میگوییم اگر نظر در احکام
نجوم و دلائل فلکیه دلالت بر تمام کائنات داشت باید شما
اخذ و ترک ما را بدانید و بگویید و ما را قادر بسبب موانع
برخلاف او نباشیم چنانکه در تقدیرات هر تدبیری خطا میکند
تا آنچه مقدر شده صورت پذیرد و منجمین میگویند شما مقصود
خود را نوشته تا ما از روی احکام حکم مطابق کنیم گوییم اگر
احکام صحیح بود و دلالت کلی داشت بر کائنات لازم بود که
منجم در هر حال بداند در کدام یک از دو امر اخذ و ترک واقع

میشو

میشود خواه او را مخفی داریم یا آشکار بگوییم و بنویسیم و هیچ
فرقی نخواهند داشت جز اینکه راه ظفره برای آنها باشد
والا اگر مقصود را نوشته و بالفرض حکم راست شما کمتر
از دروغ باشد چیزی فزونی ندارید بر اصحاب تخمین و قیاس
که نه طالع را میدانند و نه غارب را نه بیت را و نه صاحب را اما آنچه
از حدس و تخمین و مظنه دیده شده بدون اخذ اسطرلاب و گرفتن
ارتفاع آفتاب بسیار است چنانکه در اخبار جاهلیت مذکور گشته
که اکثم بن صیفی حکیم عرب در موسم حج رسول خدا را دید
در حالتیکه طفل بود و در تعاقب عمش ابوطالب میآمد پس اکثم
با بوطالب گفت چه نیکو درخشنده است برادرت یعنی
رسول الله ص پس ابوطالب فرمود نیست این برادرم بلکه پسر برادرم
عبد الله است اکثم گفت این است ابن الذبیح ابوطالب

دین انحضرت بوجود انحضرت و اولاد امجادش علیهم السلام بود
وقتی در شعف و سرور آمد بجهة مشغولیات انحضرت سفر نمودند با آهنگ
خوش خرقه خرقه ترق عین بقه واگر منجمین برابینید و مثال با خورده گیرند
و گویند زبان الکنم حکیم عرب و لسان شاه شهید پادشاه عجم
که ارباب الدول ملهمون بنبوت رسول الله صلعم و سلطنت
شاهنشاه جمجاه قول حق و بیان غیب بود عشق اسطرلاب
اسرار خداست از گر دکار باشان الهام شده همانو قت ملت
بصورت و معنی آنها بوده بیان الهام را کرده چون پری غالب شود
بر آدمی گم شود از مرد وصف مردمی هرچه گوید آن پری گفته بود
زین سری و رزان سری گفته بود چون پری را این دم و قانون بود
اوی او رفته پری خود او شده ترک بی الهام تازی گو شده
مارا جز اذعان سخنی و غیر تصدیق حرفی نخواهد بود امنا و صدقنا

[illegible]

ای برون از وهم و قال قیل من خاک بر فرق من و تمثیل من
بیان چند سهای دیگر نموده که از مردمان ذکی فطن در عالم زیاده
از حد اتفاق افتاده در کتب ادبیه مندرج است که وقتی
ابوتمام شاعر احمد بن معتصم را مدحی نموده در وقتی که یعقوب بن اسحق
کندی حاضر بود انشاء قصیده کرد چون باین بیت رسید
اقدام عمرو فی سماحة حاتم فی حلم احنف فی ذکاء ایاس
یعقوب گفت چه صنعت کرده در این شعر ابوتمام بر آشفت
که صنایع این شعر بسیار است یعقوب گفت چیز یکه هست
تشبیه کرده پسر امیر المؤمنین را بدزدان عرب و عیب دیگر آنکه
تخلف از سیرهٔ قوم نموده زیرا که شعرای عصر تجاوز میکنند در حق
ممدوح مگر نشنیده شعر علوک را در مدح ابی دلف عجلی
رجل ابر علی شجاعة عامر باسا و غبر فی محیا حاتم

ابوتمام سر بزیر انداخته قدری تفکر نموده این دو بیت را انشا نمود
وحال انکه در اصل قصیده نبود   لا تنکروا ضربی له من دونه مثلاً
شرودا فی الندا والباس   فالله قد ضرب الاقل لنوره
مثلاً من المشکوة والنبراس   حضار زبان بتحسین وی گشوده
احمد بن معتصم بوی گفت خواهشی بصلهٔ این اشعار بکن تا بیمضایقه
عطا کنم او تمنای حکومت بصره را نمود احمد گفت تو مرد
شاعری از عهدهٔ خدمات خلافت و سیاست مدن برنیائی
ولایت غیر منتظم خواهد شد یعقوب گفت بیمضایقه رقم
حکومت بصره را باو بدهید زیرا که زیاده بر یک اربعین زیست
نخواهد نمود احمد رقم حکومت بصره را داد و بعد از چهل روز
ابوتمام درگذشت چون وجه حکم را از یعقوب سؤال کردند گفت
چون از خجلت تشبیهات بخود فرو رفت و این دو بیت فصیح

درمعاذیر

در معاذیر بدیهه انشا نمود دانستم آن شدت خیال او را
هلاک خواهد ساخت میدانی در مجمع الامثال در ذیل مثال
ان العصا من العصیة میگوید اول کسیکه این مثال را گفت
افعی جرهمی بود و تفصیل آن این است که نزار در وقت وفات
اولاد خود مضر و ایاد و ربیعه و انمار را جمع نموده گفت ای فرزندان
این قبهٔ سرخ که از چرم است مال مضر باشد و این اسب ادهم
و خیمهٔ سیاه از آن ربیعه و این خدمتگذار شمطا یعنی موی سیاهش
با سفید آمیخته مال ایاد و این بدره و مجلس از آن انمار که در وی جلوس
نماید و اگر اشکالی در کیفیت تقسیم من داشته باشید پیش افعی جرهمی
که در نجران است بروید بعد از وفات نزار میان اولاد و مشاجره
و منازعه در میراث شده موافق وصیت پدر بجانب
افعی جرهمی شدند در بین راه مضر علفی دید که چریده شده بود گفت

شتری که این علف را چریده یک چشم داشته ربیعه گفت این شتر
اعوجاج داشته ایاد گفت این شتر ابتر بوده دم نداشته انمار
گفت شتر شرود بود چون قدری مسافت طی نمودند مردی را دیدند
که بار بر دوش کشیده از ایشان پرسید که خبری از شتر من ندارید مضر
گفت یکچشم او کور بود گفت بلی ربیعه گفت اعوجاجی در او بود گفت بلی
ایاد گفت دم نداشت گفت بلی انمار گفت شرود بود یعنی نفور و
وحشی و گریزان از آدمی بود گفت بلی والله این صفات شتر من است
او را بمن بنمائید انها سوگند یاد کردند که ما شتر ترا ندیده‌ایم
آن مرد گفت والله دروغ میگوئید چگونه تصدیق کنم قول
شما را و حال آنکه صفات شتر مرا بیان کردید با آنها رفت تا آنکه
وارد نجران شدند صاحب شتر فریاد میکرد که این اشخاص
از شتر من خبر دارند و صفات او را برای من بیان کردند بعد از آن انکار

نمودند که او را ندیده‌ایم مخاصمه را پیش افعی جرهمی بردند که حکیم
عرب بود پس افعی گفت چگونه صفات شتر بیان کردید
اگر ندیده‌اید مضر گفت دیدم آن شتر یکطرف را چریده بود و طرف
دیگر را نچریده دانستم یکچشم داشت ربیعه گفت دیدم اثر پای
یک شتر درست مانده و اثر پای دیگر فاسد شده بجهة اعوجاج او
دانستم شتر معوج بوده ایاد گفت بعرهٔ خود را جمع انداخته بود دانستم
ابتر بوده و اگر صاحب دم بود بعرهٔ او متفرق میشد انمار گفت
او را شرود از آن دانستم که چریده بود در جای پر علف و او را ترک کرده
بجای بد و بی علف رفته او را چریده افعی بصاحب شتر گفت برو
در تفحص پیدا کردن شتر خود باش که اینها اصحاب شتر تو نیستند
پس افعی جرهمی از ایشان پرسید که شما کیستید و مقصود از آمدن
نجران چیست مقصود خود را بیان نمودند افعی آنها را تحسین کرده

گفت با این فطانت و ذکاوت چه حاجتی بتصدیق و اقرار من
دارید آنها را ضیافتی بسزا کرده منزلی داده و گوسفندی برای
آنها کشته و شرابی حاضر نموده و خود جائی نشست که دیده نمیشد
و سخنان ایشان را شنید و ربیعه گفت مدت العمر گوشتی لذیذتر از این
گوشت ندیده اگر نه آن بود که گوسفند آن شیر سگ خورده است
مضر گفت تا حال شرابی بهتر از این شراب ننوشامیده ولی عیبی
که دارد تاک آن از قبور روئیده است ایاد گفت تا حال مرد
بزرگی این شخص ندیده عیبی که دارد از پدر خود کش نیست انمار گفت
نشنیده بودم مثل امروز کلامی نافع در انجاح حاجت خود مثل این کلام
که ما گفتیم افعی این کلمات را شنید گفت نیستند اینجماعت مگر
شیاطین بعد باشر خود را خواسته پرسید این شراب را از کجا
آوردی و اصل او چیست گفت تاک او را در قبر پدرت غرس کرده بودم

و از چوپان پرسید حالت گوسفند را گفت در وقت تولد
مادر او مرد و در گله میشی نبود که شیر باو بدهد او بشیر سگ پرورش
داده شده بنزد مادر خود رفت و سئوال پدر خود کرد گفت من زوجه
پادشاهی متمول بودم و او را اولاد نمیشد ترسیدم چون بدون خلف
در گذرد اموال او تلف شود خود را با ابن عمّ وی که مهمان او بود
رسانیدم و تو را از او پیدا کردم افعی مراجعت کرده قصه خود را
برای آنها بیان نمود پس سئوال از وصیت پدر ایشان کرد بیان
نمودند افعی گفت چیزیکه شبیه است بقبه حمراء از طلا و دنانیر و
شتران سرخ از آن تو باشد بدینجهة نامیده شد مضر الحمراء و
اما آنکه صاحب فرس ادهم و خباء اسود است یعنی ربیعه پس آن برای
اوست هر چه سیاه است از اسبهای سیاه پس مشهور شد بربیعه
الفرس و آنچه شبیه است بخادم شمطا یعنی کنیزی که موی سر او

سیاه و سفید است یعنی هر چه رنگ آن ابلق باشد از برای آباد
و کردید از برای او هر ماشیهٔ ابلقی از اسبان و کوسفندان پس
نامیده شد ایاء الشمطاء و حکم نمود از برای انمار بدراهم و آنچه ناگفته
از این اشیاء یعنی ماسوای مذکورات نامیده شد انمار الغضل پس
رفتند از پیش افعی در حالتیکه همه راضی بودند باین تقسیم
و مؤلف تاریخ نگارستان این تفصیل را نوشته با اندک اختلافی
که در حکایت است و از بعضی جهال نیز حدس موافق اتفاق افتاده
چنانکه شیخ الرئیس نوشته کوریرا در همدان دیدم بیشتر آنچه میگفت
مطابق واقع بود و سید مرتضی میفرماید که دیده ام جمعی از اهل شعبده
و حیله را که نمیدانند مسئله از مسائل نجوم و نمیفهمند که چگونه با سطرلاب
اخذ طالع یا ارتفاع آفتاب میشود و هرگز نظر در زیج بلکه در تقویم
نکرده بسیار ذکی و حاضر جوابند و از فطانت و مکر کمتر خطا

در استخراج اسرار و خبایا میکنند مثل اینکه شخصی بود معروف بشعرانی
من او را مشاهده کردم و هیچ از این علوم استحضاری نداشت وقتی
با جماعتی بجهة مقصودی عازم جهتی بودیم و شعرانی حضور داشت یکی از ما
از وی سؤال کرد که خیال ما چیست فی الحال بدون اخذ طالع و نظر
در تقویم گفت که در روز جمعه بفلان سمت بجهة فلان مقصود روانه اید
پس از آن هر یک از حضار را اشاره کرده و ما فی الضمیر آنها را تقریر
نموده که واقعیت داشت و روی کرد بیکی از حضار و گفت توئی آنکس
که وعده داده تو را شخصی بچیزی و قلب تو مایل با آنست و البته بتو خواهد
رسید و در آستین تو چیزیست که دلالت بر صدق این جمله دارد دست
با آستین او زده تا آنکه آنچه را گفته ثابت نماید آنمرد مانع شده حاضران
حمایت شعرانی را کرده بیرون آمد از آستین او رقعهای بسیار که از جمله
آنها براتی بود بدار الضرب جهة آنشخص از نایب الوزاره خلیفه محمد رستمی

در تعجب مانده با انکه دور بود شعرانی از صناعت نجوم و احکام دوستی
از دوستان من همیشه میگفت که بهترین دلایل بر بطلان احکام
صدق قول شعرانی است و روزی این صحبت در مجلسی گذشت
با شخصی که پیروی احکام میکرد در صدد جواب بر آمده که اگر کسی
که اگر کسی بدون تحصیل علم نجوم با جهالت بدلائل و آثار فلکی خبرها
از مغیبات کند باکی نیست چه اینمرحله نزد علمای احکام معتبر نیست
که جهة راست گوئی ایشان مولد و کواکب طالع و سهامات خواهد
و سایر دلائل اقتضا میکند که انها با وصف جهالت عالم بمغیبات
باشد گفتم بنابراین شاید بطلمیوس و سایر علمای احکام که گاهی
اقوال ایشان مطابق واقع میشود و در احکام صادقند بسبب
مولد و کواکب و سهامات طالع انها باشد نه علم و فهم پس لازم نیست
که راست گوئی آنها را دلیل قرار دهید بر حقیت علم احکام بعلت

اینکه وقتی که راستی احکام بسبب کواکب و آثار فلکی از جاهل
صادر شود تحصیل علوم نجوم عبث و لغو خواهد بود و احتیاجی بوی
نیست بجهة اینکه اگر کواکب اقتضا کنند و سهم الغیب و سایر
سهامات و طالع و سایر بروج چنانکه گفته آید واقع شود او راست
راست گو خواهد شد پس تعلم نفعی ندارد و بر ترکش ضرری
متصور نیست و این علت ساری و جاری در تمام صنایع است
حتی اینکه لازم می اید که هر شاعر ماهری و هر صانع حاذقی
ناسخ دیباج یا اسکافی و سراج آن صنعت را بداند بدون
آموختن آن صنعت بعلة اینکه چیزیکه اقتضا میکنند از کواکب
در مولد او صاحب این صنعت خواهد شد و مستلزم این مجهولات زیاده
از حد خواهد بود و صاحب اثمار الاشجار نیز گوید مجاسده قمر
با راس دلالت کند بر راست شدن احکام نجومی پس صدق

وکذب او بسته بآثار فلکی است مانند سایر اتفاقات و فی الحقیقه
علمای احکام نیز در تصانیف خود اشاره نموده اند که بعضی از این
احکام حدس و تخمین است چنانکه بطلمیوس در صد کلمه بشاگرد
خود میگوید النجوم منک و منها و محرر طوسی علیه الرحمه در شرح
منک میفرماید باید حدس را دخیل کرد و مؤلف اثمار الاشجار گوید
بطلمیوس میگوید که احکام غلبهٔ ظن است و غلبهٔ ظن میان گمان
و یقین باشد پس اگر گمان از میان برخیزد و یقین ماند در حقیقت
علم باشد نه غلبهٔ ظن و شک نیست که منجم میان رگ زده
و زخم خورده دشوار تواند فرق کرد بلکه نتواند میان خفته و مرده
و همچنین اگر کسی گوید بمجرد این علم فرق توان کردن او از حقیقت این صنعت
خبر ندارد پس ثابت شد که احکام غلبهٔ ظن است و غلبهٔ ظن شامل
صدق و کذب را پس نشاید حکم قطعی کردن بر چیزی بجهة اینکه

دانستن کلیات ممکن نباشد و جزئیات را نهایت نبود انتهی
اما تفأل و تطیر که بجهة توجه نفس اثر کلی دارد گاهی احکام اصحاب
تنجیم بسبب وی موافق آید چه منجم گوید تو فلان درجهٔ عالی ترقی
خواهی کرد یا بسبب فلان اثر فلکی حالت نکبت می آورد او را چنین
از ساده لوحی اعتمادی باین خرافات است تفأل و تطیر برای
خود زده پیوسته نفس متوجه آنحالت و خیال مترصد بوقوع
آن حکم است گاه موافق میشود و گاه نمیشود صاحب عالم در ذیل معنی
حدیث که عبد الله بن عوف بن احمر روایت کرده در برج ثانی
نقل شده در دعای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده اند
لا طیر الا طیرک میگوید این کلام دلالت میکند که اگر ضرری
از نجوم میرسد بجهة تطیر آنست از اینست که در خبر وارد شده که حضرت
رسول ص دوست میداشتند تفأل را و دشمن میداشتند تطیر را

زجر و عیافه که عرب در جاهلیت مولع بدو بودند و در اسلام نیز
با وصف منع شارع مقدس ترک نکرده همان تفأل و تطیر
چه آهو چون از یمین که جهة مبارکست بر یسار رفتی او را بارح گویند
تطیر میزدند و چون از یسار بیمین آمدی بضد اول که سانح گویند
تفأل نمودی و کفعمی رحمة الله روایت کرده که تفأل ببارح
و تشأم بسانح عقیده اهل حجاز بود و اهل نجد بخلاف او قائل
بودند و از حالت طیور و اسامی ایشان و تغییر حالت و حرکت
انها گاه تطیر نموده و گاه تفأل زده در ایران نیز هست اول آن
که چون جغد بآبادانی در آید از اصوات مختلفه او گاه تفأل و
گاه تطیر زده خاصه در اصفهان و یزد شاعری در تطیر گفته

اقوم یوم تلاقینا و قد سجعت   حمامتان علی غصنین من بان
الآن اوقن ان الغصن لی غصص   و انما البان بین عاجل دان

و شاعر دیگر گوید

وصاح غراب فوق اعواد بانة   باخبار احبابی فقسمنی الفکر
فقلت غراب لاغتراب و بانة   لبین و نا تلک العیافة و الزجر
وهبت جنوب لاجتنابی منهم   وهاجت صبا قلت الصبابة و الهجر

و شاعر دیگر بطیور تفأل نموده گوید

وقالوا عقاب قلت عقبی حمیدة   ودنت بعد هجر منهم و نزوح
وقالوا حمام قلت حم لقاؤنا   وهبت لنا ریح الوصال تفوح
وقالوا تغنی هدهد فوق دوحة   فقلت هدی نغدو به و نروح
و دوم فقد دامت مودة بیننا   و طلح فقلت و المطی طلوح

الدومة
واحدة الدوم و هی ضخام الشجر
و قیل شجر المقل

و ابن قتیبه در کتاب حروب نقل کرده که کثیر عزه بجهة ملاقات عزه
روانه مصر بود در راه اعرابی از بنی نهد او را دید گفت یا ابا صخر عازم
کجائی گفت بجهة ملاقات عزه بمصر میروم گفت در راه پیش
روی تو چیزی آمد گفت ندیدم چیزی مگر غرابی را که از شاخ
درخت بان آویخته بود و پر خود را با منقار میکند گفت چون

تو داخل مصر شوی عزه مرده است کثیر با تغیر از وی گذشت
چون وارد مصر شد مردم از تشییع جنازه عزه مراجعت میکردند
گفت وما اعيف النهدي لا در دره   واجره للطير لا غر ناصره
وبعد از عزه عاشق یکی از دختران همان قبیله شد که او را ام حویرث
میگفتند خواست او را خطبه نماید او انکار کرده که تو را الفت و میلی
نیست و از عهده مخارج من بر نمیآئی لیکن خود را حبس نموده زوجه
دیگری نخواهم شد تا تحصیل مال کنی کثیر ناچار بسوی بعضی از نواحی
محروم رفته چون از مصر خارج شد آهوئی او را بارح شد برای
خود تطیر زده از او گذشت غرابی دید خاک از زمین کنده بصورت
خود میریزد وی را مکروه آمده باز تطیر نموده تا اینکه داخل شد بطنی
از ازد که او را بنو لهب میگفتند سؤال کرد که آیا میان شما
زاجری هست گفتند بلی او را نزد شیخی برده قصه خویش را بیان

او

کرد شیخ گفت چون تو مراجعت کنی ام حویرث مرده باشد
و یا زوجه یکی از بنی اعمام خود شده چون مراجعت کرد او را زوجه
یکی از بنی اعمام خود شده بود این اشعار را گفته

تیممت لهبا ابتغی العلم عندهم   وقد رد علم العالمین الی لهب
تیممت شیخا منهم ذا امانة   بصیر بزجر الطیر منحنی الصلب
فقلت له ماذا تری فی سوانح   وصوت غراب یفحص الوجه بالترب
فقال جری الظبی البریح ببینها   وقال الغراب جد منهمل سکب
فان لا تکن ماتت فقد حال دونها   سواک خلیل باطن من بنی کعب

و سوای زجر و عیافه شهرت تفأل و تطیر و اتفاقات او در عالم
میانه هر فرقه و هر قوم بطرق مختلفه زیاده از حد است
و از جمله تطیرات که دلالت بر صدق این قول میکند که اثر وی
مطابق واقع میشود نه احکام و اختیارات این است که در تاریخ

آل برمک نوشته اند جعفر برمکی در سفر آخر که با هرون الرشید
بطوف بیت الله الحرام زاده الله شرفا میرفت بجهة حرکت
سفر روزی سعد مشخص کرده و در خانه خود که بر کنار دجله بود اسطرلاب
گرفته تا طالع وقت را نیز معین نماید چون طالع را مشخص کرد
مردی در کشتی بدون اینکه جعفر را ببیند یا از فعل او مستحضر شود
این بیت را باواز بلند خواند   تدبر بالنجوم ولست تدری
ورب النجم یفعل ما یرید   وار شنیدن این شعر حالت جعفر
دیگرگون شده تطیر زده اسطرلاب را بر زمین کوفته و سوار شد
در آن سفر خلیفه نسل برامکه را برانداخت و آن قصه در تواریخ
ثبت است چنانکه در وقت قتل جعفر نیز تطیری واقع شده
و آن این است که خواند رشید سندی بن شاهک را و او را امر نمود
که ببغداد رفته هر یک از آل برمک و کتاب و وابستگان

ایشانرا

ایشانرا در سر گرفته اخذ و بند نماید پس اطاعت نمود سندی و
و بود رشید در انبار در موضعی که آنرا عمر میگفتند و جعفر در اینجا
نیز همراه او بود روزی جعفر در منزل خود ابو زکار مغنی را خواند
تا از برای او سرود نماید ابو زکار این ابیات را خواند ما یرید الناس منا
ما ینام الناس عنا   انما همهم ان   یظهروا ما قد دفنا
پس خواند رشید یاسر غلام را و با او گفت اختیار نمودم ترا از برای
کاری که لایق آن کار نمیدانم اولاد خود محمد امین و عبدالله مامون
و نه قاسم را پس محقق نما حسن ظن مرا در باره خود و بترس از اینکه
مخالفت من نمائی که موجب هلاکت تو خواهد بود یاسر گفت که اگر
امر کنی که خود را بقتل رسانم مخالفت نخواهم نمود رشید گفت
برو نزد جعفر بن یحیی و در همین ساعت سر او را نزد من آر یاسر
سر بزیر انداخت و هیچ جواب نگفت پس باز گفت رشید

ویلک چه میشود ترا یاسر گفت این امر بزرگست کاش من پیش از
رجوع این خدمت مرده بودم رشید گفت بزودی برو در پی انجام
این خدمت پس بیرون آمد یاسر تا آنکه داخل شد بر جعفر در حالتی
که ابو زکار این شعر را میخواند

فلا تبعد فکل فتی سیاتی   علیه الموت یطرق او یغادی
ولو فودیت من حدث اللیالی   فدیتک بالطریف و بالتلاد
وکل ذخیرة لابد یوما   وان بقیت تصیر الی نفاد

پس گفت جعفر که ای یاسر مسرور نمودی مرا باآمدن خود ولیکن خوشم
نیامد از این که بی اذن داخل شدی یاسر گفت امر بزرگترست
از اینکه میگوئی بتحقیق که امر نموده است مرا امیر المومنین بفلان
و فلان آنچه باید نمود و از جمله تطیرات ذکر موت سلیمان بن عبد الملک
در تاریخ امویه مندرج است که در دابق از ارض قنسرین
روزی حلهٔ خضرائی بر سر نهاده خود را در آئینه نظر کرده گفت

انا الملک الفتی جاریه در روی نظر کرد سلیمان وجه تامل از وی
پرسید گفت

انت نعم المتاع لو کنت تبقی   غیر ان لا بقاء للانسان
لیس فیما علمته فیک عیب   کان فی الناس غیر انک فان

او تطیر زده پس از هفته در گذشت و وقتی سفاح در آئینه نظر
کرده و گفت اللهم انی لا اقول کما قال سلیمان بن عبد الملک
انا الملک الشاب و لکنی اقول اللهم عمرنی طویلا فی طاعتک
ممتعا بالعافیة هنوز از این دعا فارغ نشده بود که آواز
غلامی شنیده که با دیگری میگفت مدت ما و تو دو ماه و پنج روز
مانده است و او از این سخن تطیر زده کلمهٔ حسبی الله بر زبان راند
بعد از چند روز تب کرده آبله بر آورد و چون از گفتهٔ غلام شصت و
پنج روز گذشت از این نشاه انتقال نمود و از جمله حکایات
تطیر اینست که محمد بن راشد روایت کرده که ابراهیم بن مهدی

میگفت شبی در دار السلام بغداد محمد امین مرا طلب کرد
چون نزد وی حاضر شدم گفت یا عم در شبی چنین خوب که ضوء
قمر فرح آورد و عکس او در دجله سرور بخشد باید بشرب خمر
پرداخت گفتم امر از شما است فی الفور شراب خواسته
بعد از جامی دو سه مغنیه که بضعف موسوم بود خواست
من از این اسم تطیر زدم پس او را حکم بتغنی کرده این شعر نابغه جعدی را خواند

کلیب لعمری کان اکثر ناصرا　　وایسر ذنبا منک ضرج بالدم

امین از این شعر تطیر زده گفت غیر از این بیت بخوان گفت

ابکی فراقهم عینی فارقها　　ان التفرق للاحباب بکاء
مازال یعدو علیهم ریب دهرهم　　حتی تفانوا وریب الدهر عداء
فالیوم ابکیهم جهدی واندبهم　　حتی انوب وما فی مقلتی ماء

امین را خاطر غمین شده گفت لعنت بر تو باد که غیر از این اشعار

بغرام

تطیر آمیز نمیدانی گفت پنداشتم امیر المومنین را خوش آید
تغنی بر ایقاع داده گفت　　اما ورب السکون والحرک ان المنایا
کثیرة الشرک　　ما اختلف اللیل والنهار ولا دارت نجوم السماء فی الفلک
الا لینتقل السلطان عن ملک　　قد زال سلطانه الی ملک
وملک ذی العرش دائما ابدا　　لیس بفان ولا بمشترک

امین تطیر زده در کمال تغیر گفت برخیز که خداوند بر تو لعنت کند
چون مغنیه برخاست پایش بر قدح بلورین قیمتی گرفته
و بشکست حالت امین باز منقلب شده روی با ابراهیم آورد
که یا عم می بینی حالت امشب را یقین برای من حاصل
شد که زمانم سر آمده و مدت عمرم منقضی شده ابراهیم گفت
خداوند عمر امیر المومنین را طولانی و خلافت وی را جاودانی
سازد ناگاه از کنار دجله صوتی برخاست که قضی الامر الذی

فیه تستفتیان محمد امین با نهایت حزن رفت بعد از یک شب
یا دو شب او را بقتل آوردند و از جمله تفألات که در کتب مندرج گشته
چون مردم با سفاح بیعت کردند خطیبی بجهة انشاء خطبه خلافت
از جای برخاست ناگاه عصائی در کف او بود افتاده مردم
حمل بتطیر کرده فی الفور مردی برخاست عصا را بوسیده بدست
خطیب داده و گفت
فالقت عصاها واستقرت بها النوی کما قر عینا بالایاب المسافر
خطیب و تمام مردم تفأل زده مسرور شدند و در تواریخ مذکور است
که وقتی الهادی بالله قصد قتل یحیی بن خالد را نموده او آگاه
شد بجهة امری طپانچه بصورت غلامی زد انگشتری قیمتی
که در دست او بود افتاده و مفقود شد این نیز موجب حزن یحیی
شده ناگاه سیاری شاعر وارد شد و او را از قصه خاتم آگاه ساخت
بدیهه گفت
اخلاک من کل الهموم سقوطه وانا ک بالفرج انفتاح الخاتم

قدکان

قد کان ضاق ففک حلقة ضیقه فاصبر فما ضیر الزمان بدائم
این اشعار را تفأل نموده چون صبح شد هادی درگذشته
و یحیی صد هزار درهم بشاعر صله داد و افشین را در منازعه
بابک خرم دین شمشیر شکست او را حزنی شدید پدید آمد ابو دلف عجلی
که حاضر بود انشاء نمود ان انکسار السیف کسر عدوه
والکسر اعلام بابک تکسر لا تنقمن علی حسام کسره
فالکسر عن کسر العساکر تخبر و فردای آن روز افشین بابک
خرم دین غلبه کرد و قصص تفأل و تطیر زیاده از آنست که در این رساله
بلکه در رسائل عدیده بگنجد چون ذکری از اثر آن گذشت چند حکایت
از وی نقل شد و بعد از ذکر این مطالب براهین آشکار شد
که ثوابت و سیار را با سکان زمین کاری نیست و از حرکات
آنها بما منفعت و آزاری نمیرسد کل فی فلک یسبحون

روشنان فلکی را اثری در نیست   حذر از گردش چشم سهی بالا که

اگرچه از این استدلالات نه تنها بطلان احکام نجوم مبرهن شد
بلکه احکام رمل و جفر و سایر کهانت باطل گشت زیرا که اکثر اساس
رمال و غیره حالات بروج و امزجهٔ کواکب و سایر استدلالات
نجومیه است ولی خواستم شرحی مخصوص بر بطلان رمل نوشته
از حسن اتفاق کتابی از فاضلی بنظر رسید که شرحی در ابطال رمل نوشته
چون مقصود رفع جهالت و ضلالت است هم اورا نقل نموده فی
ابطال الرمل من افادات میرزا رضی القزوینی چون اشکال معتبره
در فن رمل شانزده است و در هر یک از چهار خانه امهات اتفاق
هر یک از شانزده شکل متصور است پس عدد احتمالات ممکنه
امهات رمل بموجب قواعد حسابیه شصت و پنج هزار و پانصد و سی و
شش است و از جمله مقتضیات حقیه این فن اینست که عالم

بآن کما هو حقه جمیع مضمرات را با سامیها و اوصافها و حالاتها
المخصوصه از این فن استخراج تواند نمود و یقین حاصل است که عدد
مضمرات ممکنه از اصناف جمادات و اقسام نباتات و انواع
حیوانات و آحاد اشخاص انسان و غیر ذلک که هر یک از
دیگری باسمه و صفته و حالته ممتاز باشند اضعاف
مضاعف احتمالات ممکنه امهات رمل است پس اگر فرض
کنیم که شخصی یکی از مذکورات را اضمار نماید و در استخراج
آن یکی را از اوضاع مخصوصهٔ رمل اتفاق افتد میباید آن وضع
مخصوص بدان شئ مخصوص دلالتی داشته باشد که صاحب
این فن از آن وضع حکم کند باینکه مضمر مذکور از فلان جنس است
و فلان نوع و فلان صنف یا اینکه مسمی بفلان اسم است
و بعد ذلک اگر چیزی دیگر اضمار کنند جایز نیست که در استنباط

آن همان وضع اول اتفاق افتد چه ظاهر شد که صاحب این فن
استخراج مضمر اول خواهد کرد و چون چنین نباشد که دلالت
اتحاد دال بر اتحاد مدلول من حیث هو از قضایاء عقلیه یقینیه است
پس چون مبین شد که اتفاق وضع اول بجهت شیئی ثانی مستلزم
خطا است میباید وضع دیگر اتفاق افتد که مدلول آن شیئی ثانی
باشد بجمیع صفاته و بر این قیاس اضمار هر شیئی از اشیاء
مختلفه مستلزم اتفاق وضعی دیگر است چون فرض کنیم ۶۵۵۳۶
مضمر محقق باید جمیع اوضاع محتمله رمل در استخراج ایشان اتفاق
خواهد افتاد پس بعد از این اگر چیزی که مخالف جمیع اشیاء سابقه
باشد مضمر گیرد جایز نیست که وضعی از اوضاع ماضیه در استخراج
آن اتفاق افتد چنانکه معلوم شد ظاهر است که وضعی دیگر
مخالف جمیع اوضاع ماضیه متصور نیست پس ناچار

مستلزم خطا باشد پس از سیاق این تقریر مستفاد شد که قائل
بحقیت این علم را التزام یکی از سه امر لازم است یکی آنکه اوضاع
محتمله رمل منحصر در عدد مذکور نباشد دیگر آنکه اوضاع ممکنه در عالم
زیاده بر عدد مذکور نباشد بلکه بر آن منطبق باشد دیگر آنکه اتحاد
دال مستلزم اتحاد مدلول نباشد و برای مدعی که اندک تمیزی
دارد ظاهر است که التزام هیچیک از این امور نتواند نمود انتهی
برج ثانی در احادیث و اخبار مأثوره سید مرتضی
اعلی الله مقامه در درر و غرر میفرماید بهترین ادله بر بطلان
احکام اصحاب نجوم این است که برای ما آشکار و هویداست که اخبار
مغیبات یکی از معجزات و خوارق عادات انبیا علیهم السلام است
مثل احیاء اموات و علاج اکمه و ابرص و اگر علم بمغیبات را
طریق نجومی بود نبایستی او را از معجزات شمرد بلکه مثل سایر احکام

منجمین گمان کرده واین خلاف ضرورت اسلام است وباوجود
احادیث واخبار بسیار که از سید المرسلین ص واز بزرگان دین علیهم
السلام واز علماء وخواص اهل بیت رحمة الله علیهم از قدیم
وجدید در تکذیب اهل تنجیم وضلالت آن فرقه وارد شده کسیکه
متدین بدین اسلام است وبقبله مسلمین نماز میکند هرگز
متابعت ایشان نکرده بلکه از اقوال وعقاید آنها دوری جسته
زیرا که متابعت کنندگان منجم فی الحقیقة خلاف احکام شرع را
نموده انتهی دراین مقام دو شعر از ابو القاسم هبة الله معروف
با بن قطان که بقاضی بن خرّم نوشته مناسب افتاد

یا بن الخرم صرت فینا قاضیا   خرف الزمان ترید ام جن الفلک
ان کنت تحکم بالنجوم فربما   اما الشرع محمد من این لک

اگرچه در کتب اخبار احادیث چند بر جواز علم تنجیم روایت شده

ولی عقیده صحیح همانست که صاحب عوالم بعد از ذکر آن
روایت میفرماید احادیثی که دلالت بر جواز علم نجوم دارد اکثر
آنها ضعیف است وممکنست حمل بعضی بر تقیه بجهة شیوع آن
علم در زمان خلفای جور وسلاطین در بیشتر اعصار وتقرب
منجمین پیش ایشان واگر بعضی احادیث هم بر حقیقت آثار
فلکی دلالت کند یا جواز تعلم وعمل با ساعات ماثوره سوای آنست
که معمول به منجمین است ومراد دراین رساله مقصود کلی
رد احکام واخبار معمول به اصحاب تنجیم است مثلاً
در کافی وغیر او از ابو عبد الله ع روایت شده که کسیکه سفر کند
یا تزویج نماید وقمر در عقرب باشد البته خوبی نخواهد دید صاحب عوالم
در ذیل این حدیث میگوید مقصود از بودن قمر در عقرب محاذات
قمر است کواکب صورت عقرب را چنانکه دأب عرب است

دربوادی بعلت اینکه ایشان بضوابط بروج واشتغالات کواکب
عالم نبودند ونمیدانستند استخراجات شایعهٔ این زمان را
در رسم انحضرت نبود که بفرمایند چیزی از احکام که ندانستند عامهٔ
خلق او را مگر بعضی از علما وحال آنکه علم استخراج شایع در نزد
علمای آن عصر هم نبود واین واضح است که ثوابت برج
عقرب بجهة حرکت بطیئهٔ انتقال بقوس کرده اند وعلاوه برین
منجمین عموما بودن قمر را در عقرب منع از سفر نکرده چنانکه باخرزی
وبعضی از ایشان گویند وقتیکه تمام کواکب منحوس باشند و
مریخ مسعود بود در اختیار سفر بودن قمر در عقرب بهتر از سایر
بروج است وهمچنین نهی تزویج که در محاق شهر در حدیث وارد شده
که آن سه روز یا سه شب از آخر ماه است غیر اصطلاح منجمین است
واگر کسی در احادیث اهل بیت علیهم السلام بدقت نظر کند آنچه

آنچه

آنچه دلالت برجواز علم نجوم دارد یا مقصود علم هیئات است یا غیر
اصطلاح اصحاب تنجیم مثل سعادت زحل ووجود سکینه در چهار ستاره
دیگر که بعد ازین حدیث آنها مذکور خواهد شد اما احادیث واخبار
از طرق فریقین بر بطلان نجوم بسیار است بعضی از آنها نقل میشود
امام فخر رازی در یواقیت العلوم چند حدیث از خاتم الانبیاء
صلوات الله علیه وآله نقل نموده حدیث من اتی کاذبا او کاهنا
او عرافا او منجما فصدقه فقد کفر بما انزل علی محمد صلعم حدیث
انی اخاف علی امتی بعدی ثلاثا حیف الائمة والایمان بالنجوم
وتکذیب القدر حدیث اصبح الناس بین مؤمن وکافر
فالمؤمن یقول مطرنا من فضل الله ورحمته والکافر یقول مطرنا
بنوء کذا مصراع ندانم کجا دیدم اندر کتاب که حدیث مشهور ماثور
از رسول الله صلعم کذب المنجمون ورب الکعبة وقتی فرمودند

که منجمی در مکهٔ معظمه حکم کرد که فردا در فلان وقت باران خواهد آمد ۱۴۸
و تا فلان موضع از بیت الله را خواهد گرفت علی الصباح در وقت
مشخص باران بارید و بهمان اندازه خانه را فرو گرفت حضرت
رسول ص در میان آب مشی کرده این حدیث را باواز بلند فرمودند
باوجود صدق قول او چنین حدیثی بفرمایند دلیل واضح است
که مقصود آنحضرت این بود که اقوال منجمین جز حدس و تخمین نیست چنانچه
در برج اول این مسئله مذکور شد و در احتجاج از سعید بن جبیر روایت
کرده روزی که امیر المومنین ع عزیمت قتال نهروان فرمودند
دهقانی از عجم پیش آمده و تهنیت گفت و عرض کرد امروز ستارگان
منحوسه در طالع اند و ستارگان مسعوده از آنها نحوست فرا گرفته
در چنین روز شخص حکیم را پوشیدگی و خفا بایست اختیار کرد که روز بس
سخت است و کواکب منقلب است و از برج شما آتش افروخته گشته

والبته پرهیز

والبته پرهیز از جنگ و ستیز سزاوار است امیر المومنین ع بدو فرمودند
وای بر تو ای دهقان که از آثار حدیث میکنی و خبر دهی و از اقدار
همی ترسانی چیست قصهٔ صاحب میزان چیست قصهٔ صاحب سرطان
و چه قدر است مطالع اسد و چه قدر است ساعات از حرکات
و چه نسبت است میان کواکب درخشنده و خفیه دهقان گفت
اینک بنگرم دست در آستین برده سطرلابی بیرون آورد و بدو
نظر کرد آنحضرت را از کردار او خنده آمد فرمودند یا دهقان آیا
میدانی شب دوش چه حادثه شده است در چین خانه خراب شده
و بماچین برجی شکافته است و از سر اندیب حصاری افتاده است
و بطریق روم در ارمنیه بهزیمت شده است و دیان یهود در ایله مفقود
شده و مورچگان بوادی نمل بشوریده اند و ملک افریقیه فرمان [illegible] گشت
آیا ترا بدین علمی هست دهقان عرض کرد نه یا امیر المومنین دیگر باره

بطریق
رئیس ارامنه را گویند

فرمود شب دوش سعادت یافته است بوجود هشتاد هزار
عالم و بهر عالم ولادت یافته است هفتاد هزار کس و امشب بهمان
مقدار کس خواهد مرد و این یکی از ایشان است و بدست مبارک
بسعد بن مسعدة الحارثی اشاره فرمودند و آن ملعون از قبل خوارج
در معسکر امیرالمؤمنین ع جاسوسی نمودی چون اشاره آنحضرت را دید
چنان پنداشت که قصد گرفتن وی دارند دشنه بر سینه فرو برد
خود را هلاک ساخت پس دهقان بروی فتاده سجده نمود پس امیرالمؤمنین
فرمودند دیدی بچشم تحقیق عرض کرد بلی پس حضرت فرمودند من و صاحبم
یعنی رسول الله ص لا شرقی و لا غربی نحن ناشئة القطب و اعلام الفلک
اما قول تو ای دهقان که گفتی افروخته شده است از برج نحس نیران
پس بهتر این بود که حکم کنی از او بنفع من نه بر ضرر اما نور و ضیاء آتش
نزد من است سوختگی و شراره آتش دور از من پس این مسئله ایست

عمیق اگر عالم و محاسب باشی توانی حساب کرد و این حدیث
بطریق دیگر از قیس بن سعد روایت شده که چون حضرت
امیرالمؤمنین ع عازم جنگ نهروان گشتند و وارد مداین شدند
جمعی از دهاقین با هدایای برادین استقبال آنحضرت را نموده حضرت
قبول هدیه کرده یکی از ایشان که عجم را کمال وثوق باخبار
و احکام او بود بسر نیل سوار قریب بآنچه در روایت اول
گذشت عرض کرد و حضرت نیز اندکی ابسط از روایت سابق از مغیبات
که او را علم نبود فرمایش کردند و اصبغ بن نباته نیز قریب باین گفته
و در تاریخ سندباد نیز نزدیک بآن نوشته عبدالله بن عوف بن الاحمر
روایت کرده که چون حضرت امیرالمؤمنین ع عزم نهروان فرمودند
منجمی بآنحضرت عرض کرد یا امیرالمؤمنین در این ساعت حرکت مکن
سه ساعت از روز گذشته حرکت فرما آنحضرت فرمود بسبب چیست

عرض کرد اگر در این ساعت حرکت فرمائید بشما و اصحاب شما
ضرر شدید و شکست بزرگ خواهد افتاد و اگر در آن ساعت حرکت
فرمائید نصرت و ظفر خواهید یافت و آنچه را مقصود دارید بدست
آرید پس حضرت فرمود آیا میدانی که در بطن این دابه ذکر است یا انثی
عرض کرد اگر حساب کنم خواهم دانست پس امیر المؤمنین ع
فرمودند کسیکه تصدیق کند این قول را تکذیب کرده است قرآن را
قال الله تعالی ان الله عنده علم الساعة و ینزل الغیث و یعلم
ما فی الارحام و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای
ارض تموت ان الله علیم خبیر و آنچه تو مدعی آنی رسول الله صلعم
مدعی نشده گمان تو این است که اگر من در ساعتی که تو مشخص کرده
حرکت کنم مظفر و منصورم و اگر من در ساعت دیگر عزیمت
نمایم ضرر خواهم یافت و شکست لشکر من دست دهد کسیکه

تصدیق کند این قول ترا مستغنی خواهد بود از استعانت خدای
عز و جل پس دست بر دعا برداشته فرمودند اللهم لا طیر الا
طیرک و لا ضیر الا ضیرک و لا خیر الا خیرک و لا اله غیرک
پس فرمودند تکذیب میکنم ترا و مخالفت مینمایم رای ترا
و حرکت میکنم در ساعتی که تو نهی کرده و نزدیک است این روایت
با خطبه که آنحضرت در نهج البلاغه مذکور است و عبارت آن کتاب
مستطاب این است قال علیه السلام لبعض اصحابه لما عزم علی المسیر
الی الخوارج و قد قال له ان سرت یا امیر المؤمنین فی هذا الوقت
خشیت ان لا تظفر بمرادک من طریق علم النجوم فقال علیه السلام
اتزعم انک تهدی الی الساعة التی من سار فیها صرف عنه السوء
و تخوف من الساعة التی من سار فیها حاق به الضر فمن صدقک
بهذا فقد کذب القرآن و استغنی عن الاستعانة بالله فی نیل

المحبوب ودفع المکروه وینبغی فی قولک للعامل بامرک ان
یولیک الحمد دون ربه لانک بزعمک انت هدیته الی الساعة التی
نال فیها النفع وامن الضر ثم اقبل علی الناس فقال ایها
الناس ایاکم وتعلم النجوم الا ما یهتدی فی بر او بحر فانها تدعو
الی الکهانة المنجم کالکاهن والکاهن کالساحر والساحر کالکافر
والکافر فی النار سیروا علی اسم الله در دیوان منسوب بحضرت
امیر المومنین این اشعار در ذم منجمین مذکور است اتانی یهددنی
بالنجوم وما هو من شرها کائن ذنوبی اخاف فاما النجوم فانی من
شرها آمن قال المنجم والطبیب کلاهما لن یحشر الاموات قلت الیهما
ان صح قولکما فلست بخاسر وان صح قولی فالخسار علیکما وله
خوفنی منجم اخو خبل تراجع المریخ فی بیت الحمل فقلت دعنی
من اکاذیب الحیل المشتری عندی سواء وزحل ادفع

ادفع عن نفسی آفاتی الدول بخالقی ورازقی عز وجل در کتاب
روح الروح این اشعار اخیره را باسم صاحب عباد نوشته ابو خالد
کابلی از علی بن حسین علیهم السلام روایت کرده که فرمودند که تنکیم
سبب ظهور آثار غضب الهی میشود سحر است و کهانت و ایمان بنجوم
وتکذیب قدر در کافی از حضرت ابو عبد الله علیه السلام
روایت کرده که فرمودند در میانه من و مرد منجمی زمینی مشترک بود
که بایستی او را تقسیم کنیم و آن منجم ساعت سعدی بجهة خروج خود
وساعت نحسی برای خروج من معین نمود و هر دو بآن دو وقت
بیرون رفته چون زمین را تقسیم کردیم بهترین قسمتها نصیب من شد
پس منجم دست راست بر چپ کوفته در کمال تعجب گفت
من منجم ماهرم و ساعت سعد را برای خروج خود و ساعت نحس را
برای خروج شما مشخص کرده چون شد که بهترین قسمتها نصیب شما شد

آنحضرت فرمودند من ترا حدیثی بگویم پدرم علیه السلام فرمودند
که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمودند کسیکه دوست داشته
باشد که دفع کند خدای تعالی نحوست آنروز را از اول روز صدقه دهد
و اگر خواهد نحوست شب رفع شود اول شب صدقه دهد و من در هنگام
خروج صدقه دادم این بهتر است از آموختن نجوم را ابان بن تغلب
روایت کرده بودیم در خدمت ابو عبدالله علیه السلام داخل شد
شخصی از اهل یمن سلام کرد حضرت جواب داده فرمودند مرحبا بتو
یا سعد یمانی عرض کرد مرا باین اسم مادرم نامید و کمتر کسی علم
باین دارد پس حضرت فرمودند راست میگوئی یا سعد المولی
انم عرض کرد جعلت فداک این را لقب من بقرار باشید فرمودند خیری نیست
در القاب بد رستیکه در کلام مجید وارد شده ولا تنابزوا بالالقاب
بئس الاسم الفسوق بعد الایمان فرمودند صنعت تو چیست ای سعد

عرض کرد ما از خانواده نجوم هستیم و کسی در یمن مدعی این نیست که علم
از ما باشد پس ابو عبدالله علیه السلام فرمودند که روشنی مشتری چند
درجه کمتر از روشنی عطارد است عرض کرد نمیدانم فرمودند راست
میگوئی چیست اسم کوکبی که چون طالع شود شتران بهیجان آیند
یمانی عرض کرد نمیدانم فرمودند راست میگوئی آیا میدانی نام
ستاره که چون طالع شود گاوان بهیجان آیند برای مادگان خود
عرض کرد نمیدانم فرمودند راست میگوئی آیا میدانی اسم ستاره
که طالع شود سگان در هیجان آیند عرض کرد نمیدانم فرمودند در کلام
تو نمیدانم صدق محض است آیا زحل نزد شما چه حالت دارد عرض کرد
کوکبی است نحس حضرت فرمودند از این سخن پرهیز کن و از این نسبت
درگذر زیرا که زحل ستاره امیر المومنین ع و ستاره اوصیاء است
و نجم ثاقب که در کلام الله وارد شده تأویل از او ست پس یمانی عرض کرد

معنی ثاقب چیست فرمودند محل تو آسمان هفتم است ثقب میکند
وسوراخ مینماید سموات را تا اینکه نورش در سماء عالم میرسد بانچه نامیده است
حضرت رب العزت او را النجم الثاقب پس فرمودند پیش شما عالمی هست
عرض کرد قومی عالم در یمن هستند که احدی از مردم با آنها برابری نمیکنند
فرمودند چیست علم آنها عرض کرد زجر و عیافه میدانند و از اثر
اقدام و قیافه حکم میکنند و از حرکات کواکب و آثار ایشان احکام
نموده حضرت فرمودند عالم مدینه در عقب عیافه زرقه میدانند سیر شمس را
در لحظه واحده از دوازده برج و دوازده دریا و دوازده صحرا و دوازده عالم
یمانی عرض کرد گمان دارم که احدی علم باین نداشته باشد و کنه او را
نداند پس بیرون رفت و این حدیث بطرق دیگر باندک اختلافی نیز
روایت شده و هشام بن حکم روایت کرده زندیقی از حضرت ابو عبد الله
سؤال کرد که چه میفرمائید در حق کسیکه عقیده اش اینست که آنچه

در این عالم واقع میشود بجهة آثار سبعه سیاره است آنحضرت فرمودند
این قول احتیاج بدلیل خارجی دارد که آنچه در این عالم واقع میشود
از اثر ستارگان است که سیاحت میکنند در فلک و دور میزنند
چنانکه میخواهند پس فرمودند اگر هر یک از ستارگان موکل بتدبیر
امری باشند بمنزله عبید خواهند بود که مامور بامری است اگر قدیم
باشند نبایستی تغییر در حالت آنها پیدا شود پس زندیق عرض
کرد چه میفرمائید در علم نجوم فرمودند علمی است قلیل النفع کثیر
الضرر زیرا که رفع بلای مقدر بقول ایشان نخواهد شد و اگر منجم
خبر دهد ببلائی یا امر خیری که واقع شود نه گریز از قضا ممکنست و تعجیل
در کار خیر و عزم منجم با علم خدای تعالی ضدیت مینماید که رفع
تقدیر را از خلق خدا کنند بخبر و در خصال از نضر بن قابوس روایت
کرده که گفت شنیدم از حضرت ابو عبد الله که فرمودند

منجم وکاهن وساحر ملعونند ومغنیه ملعونه است وملعونست
کسیکه در پی آموختن کسب آنها برود کلینی در کتاب الروضه
نقل کرده که حضرت ابو عبد الله ع فرمودند قومیکه میگویند
احکام نجوم صحیح است از روی آن وقتی صحیح بود که رد شمس
بر یوشع بن نون وامیر المؤمنین علیه السلام نشده بود بعد از
آنکه خداوند عز وجل رد شمس بر ایشان نمود برای اصحاب
نجوم گمراهی حاصل شد در کافی از هشام بن خفاف روایت
کرده که حضرت ابو عبد الله ع فرمودند یا هشام چگونه است بصیرت تو
در علم نجوم هشام عرض کرد کسی در عراق اعلم از من در علم نجوم نیست
حضرت فرمودند چگونه است دوران فلک در نزد شما هشام
عمامه را از سر برداشته بطور رحوی حرکت داده حضرت فرمودند
اگر حرکت بدینگونه بود چرا بایستی هیچ وقت بنات النعش وجدی

وفرقدان دیده نشوند در جهت قبله هشام عرض کرد والله این
فرمایش را نمیدانم ونشنیده ام از اهل حساب پس آنحضرت فرمودند
نور سکینه چند جزو از نور زهره است عرض کرد والله اسم این
ستاره را نمیدانستم واز احدی نشنیده فرمودند سبحان الله
ترک کرده اید ستاره را بکلی آیا میدانی ضوء زهره چند جزو
از نور قمر است عرض کرد این را بغیر از خداوند عز وجل کسی نمیداند
فرمودند میدانی نور قمر چند جزو از ضوء شمس است عرض کرد نمیدانم
فرمودند راست میگوئی چیست جهت اینکه دو لشکر حرکت میکنند
بجهة مجادله ومنازعه ومنجمین برای هر یک ساعت سعدی
تعیین نموده که از آن ساعت مظفر شوند ویکی از آن دو لشکر
منهزم میشوند پس این نحوست از کجا پیدا شد عرض کرد نمیدانم
وجه او را فرمودند نجوم در حالتی درست است که منجم موالید تمام

خلق را بداند و قریب باین حدیث در خبر سکینه از عبد الله بن سنان
نیز روایت شد که حضرت ابو عبد الله ع با و فرمودند در خبر
از معویة بن حکم روایت شده که حضرت ابو عبد الله ع فرمودند
در فلک چهار ستاره است که نمیشناسد او را مگر خانواده عرب
و اهل بیتی از هند و میشناسند از آنها یک ستاره را که بآن
تمام احکام ممکن است در مناقب ابن شهر آشوب از ابو بصیر
روایت کرده که دیدم شخصی را که از حضرت ابو عبد الله ع سؤال
نجوم نمود بوی گفتم علم نجوم را اصلی هست گفت بلی و
حدیثی میکنم ترا بسعادت نجوم نه بنحوست او بدرستیکه خالق
عالم جل اسمه واجب کرده است نماز فجر را در اول ساعت پس او
فرض است و واجب نموده است نماز ظهر را به هفت ساعت
پس او فرض است و سعد است و صلوة عصر را به نه ساعت

پس او

پس او فرض است و سعد است و نماز عشا را در نه ساعت پس او
سعد است و فرض است صاحب عوالم در بیان معنی این حدیث
میگوید غرض حضرت این بود که این علم صحیح است و دانستن او لازم
بقدر اینکه اوقات فرایض معلوم شود هم او فرموده که در کتاب
قدیمی که اسم او کتاب التجمّل بود دیدم که بنو نوبخت بحضرت ابو عبد الله ع
نوشته بودند که ما از اولاد منجم هستیم آیا علم نجوم حلال است که بآن
علم اشتغال نمائیم و اختلاف مذاهب اهل هیئات را در ترتیب
افلاک و دوران آنها نوشته آنحضرت در جواب فرمودند علم
ضرری بتوحید ندارد در بیان این حدیث میگوید از جواب حضرت
واضح میشود که آنچه منافات با توحید ندارد علم هیئات و تفکر
در دوران فلک است و دانستن قدر حرکات و اشباه آن
نه استخراج احکام و اخبار از حوادث آتیه در فقیه از عبد الملک بن

اعین روایت کرده که عرض کردم بخدمت حضرت ابو عبد الله
که مبتلا هستم بعلم نجوم و چون خیال امری میکنم و نظر در
طالع نموده نحوستی ازاو معلوم میشود فسخ عزیمت نموده و چون
سعادتی از طالع معلوم میشود در پی امورات رفته حضرت
فرمودند آیا حکم هم میکنی عرض کردم بلی فرمودند بسوزان کتب خود را
در کتاب در المنثور از قتاده نقل شده که خداوند عزّ و جلّ نجوم را
بر سه صفت قرار دادند زینت سماء و سبب هدایت گمگشتگان
راه و رجم شیاطین و کسیکه پیروی تأثیر و سایر حالات آنها را
نماید خطا کرده است رایش و کم است نصیبش و مردم بدون
اطلاع از روی جهالت در نجوم کهانت نموده گویند تزویج با
حالت فلان کوکب چنین و چنان خواهد شد یا آنکه مسافرت
با حالت فلان ستاره فلان اتفاق خواهد افتاد و سوگند میخورم

لهم

که بجهت هیچ کوکبی متولد نمیشود سرخ و سیاه بلند و کوتاه حسن و
قبیح الکن و فصیح اگر احدی عالم باسرار غیب بود حضرت
آدم علی نبینا و علیه السلام بود که حضرت رب العزت او را بید
قدرت خود خلق کرده و ملایک را بسجده او امر فرمود و کل اسما را
بوی آموخت شیخ مهذب الدین گفته دع المنجم یکبو فی ضلالته
ان ادّعی علم ما یجری به الفلک اعدّ للرزق من اشراکه شرکا
و بئست العدد ان الشرک و الشرک تفرّد الله بالعلم القدیم فلا
الانسان یشرکه فیه و لا الملک میمون مهران روایت کرده
که با بن عباس عرض کردم مرا وصیتی کن گفت وصیت میکنم ترا
بعبادت پروردگار و پرهیز از علم نجوم که مآل وی کهانت است
مأمون عباسی با آنکه کمال وثوق باصحاب تنجیم داشت میگوید
علمان نظرت فیهما و انعمت فلم ارهما یصحان النجوم و السحر

انهم فی الامر بالغة

امّا انچه در کتب سماویهٔ دیگر غیر قرآن مجید در ابطال احکام نجوم
وارد شده است از انجمله در سفر سیم توریة در فصل نوزدهم
آیهٔ بیست و ششم مسطور است که چیزی را با خونش مخورید نجوم
بینی مکنید زمان برای شغلها منگرید دیگر در سفر پنجم توریة فصل
هیجدهم آیهٔ دهم مسطور است باید یافت نشود در میان شما
کسی که پسر و دختر خود را با آتش بگذارند و نه فال گیر و منجم و ساحر و غیبگو
و در کتاب ارمیا فصل دهم آیهٔ دویم مسطور است که خداوند
چنین میفرماید که طریق طوایف را تعلیم نگیرید و از علامات کسوف
و خسوف آسمانها مترسید بطوریکه طوایف از آنها ترسانند و
بسیار از این قبیل کلمات در توریة و قصص الانبیاء در ابطال
احکام نجوم وارد است حضرت یشعیا در فصل چهل چهارم آیهٔ
بیست و پنجم میفرماید خداوندی که آیات دروغ گویان را باطل

میکند

میکند و غیب گویان را دیوانه میسازد و مترجمین ایراد نموده اند
که دروغ گویان چند طایفه دارند و مقصود خداوند و بنی منجمان
و آن کسانی است که بتأثیر افلاک رجوع میکنند و خبر میدهند
زیرا که در اغلب اوقات کذاب هستند ملقب بدروغ گویان شده اند
برج ثالث در احکام منجمین که خلاف واقع شده اگر چه اکاذیب
اهل تنجیم و احکام دروغ ایشان زیاده از آنست که در این صفحه
بگنجد امّا تبصرة للناظرین و تذکرة للمعتبرین چند کلمه حکایات
مینگارد تا از جزئی پی بکلّی برده کشف حقیقت شود و رفع شبهت
از جملهٔ حکایات قصهٔ فتح عموریة المعتصم بالله عباسی است در سنهٔ ٢٢٣
هجری که تمام منجمین آن عصر از استخراج زایچهٔ طالع حرکت معتصم
و سایر دلائل فلکی حکم کردند که در این جنگ شکست فاحش بلشکر
معتصم خواهد افتاد و بعکس فتح بزرگ از عسکر او بظهور رسید و ابو تمام

شاعر معتصم را در این فتح تهنیت گفته بقصیده غرائی که تمام او بیت شد

السيف اصدق انباء من الكتب — في حده الحد بين الجد واللعب

بيض الصفائح لا سود الصحائف في — متونهن جلاء الشك والريب

والعلم في شهب الارماح لامعة — بين الخميسين لا في السبعة الشهب

اين الرواية ام اين النجوم وما — صاغوه من زخرف فيها ومن كذب

تخرصا واحاديثا ملفقة — ليست بنبع اذا عدت ولا غرب

عجائبا زعموا الايام مجفلة — عنهن في صفر الاصفار او رجب

وصيروا الابرج العليا مرتبة — ما كان منقلبا او غير منقلب

وخوفوا الناس من دهياء داهية — اذا بدا الكوكب الغربي ذو الذنب

يقضون بالامر عنها وهي غافلة — ما دار في فلك منها وفي قطب

لو بينت قط امرا قبل موقعه — لم يخف ما حل بالاوثان والصلب

فتح الفتوح تعالى ان يحيط به — نظم من الشعر او نثر من الخطب

الصفيحة السيف العريض

مفعول مطلق حذف فعله والمعنى كذبوا كذابا

النبع شجر يتخذ منه القسي والغرب ايضا ضرب من الشجر

دهياء داهية ... للمبالغة ... من دهيا مظلمة

الصلب للنصارى والجمع الصلب والصلبان

لم

فتح تفتح ابواب السماء له — وتبرز الارض في اثوابها القشب

ابقيت جد بني الاسلام في صعد — والمشركين ودار الشرك في صبب

يا يوم وقعة عمورية انصرفت — منك المنى حفلا معسولة الحلب

ام لهم لو رجوا ان تفتدى جعلوا — فداءها كل ام منهم واب

وبرزة الوجه قد اعيت رياضتها — كسرى وصدت صدودا عن ابي كرب

بكر فما افترعتها كف حادثة — ولا ترقت اليها همة النوب

من عهد اسكندر او قبل ذلك قد — شابت نواصي الليالي وهي لم تشب

حتى اذا مخض الله السنين لها — مخض البخيلة كانت زبدة الحقب

جرى لها الفال برحا يوم انقرة — اذ غودرت وحشة الساحات والرحب

لما رات اختها بالامس قد خربت — كان الخراب لها اعدى من الجرب

اتتهم الكربة السوداء سادرة — منها وكان اسمها فراجة الكرب

كم بين حيطانها من فارس بطل — قاني الذوائب من آني دم سرب

القشب جمع القشيب وهو الجديد

ضرع حافل ممتلي لبنا

الحلب بالتحريك اللبن المحلوب

امراة برزة بارزة ... يجلسون اليها ويتحدثون وهي عفيفة

الحقب السنون واحدها حقبة بالكسر

البرح السيد والبارح من الطير ... ولا يتفال ... مقام التطير

رحبة المكان ... الفسحات ... والرحب ... وقد تسكن الجمعة

السادرة المتحيرة ...

قنا و بالهمزة ... الهمزة ... نقلبت الهمزة باو

بسنة السيف والحناء من دمه / لا سنة الدين والاسلام مختضب
لقد تركت امير المومنين بها / للنار يوما لهاب الصخر والخشب
غادرت فيها بهيم الليل وهو ضحى / يشله وسطها صبح من اللهب
حتى كان جلابيب الدجا رغبت / عن لونها وكان الشمس لم تغب
ضوء من النار والظلماء عاكفة / وظلمة من دخان في ضحى شحب
فالشمس طالعة من ذا وقد افلت / والشمس واجبة من ذا ولم تجب
تصرح الدهر تصريح الغمام لها / عن يوم هيجاء منها طاهر جنب
لم تطلع الشمس فيه يوم ذاك على / بان باهل ولم تغرب على عزب
ما ربع مية معمورا تطيف به / غيلان ابهى ربا من ربعها الخرب
ولا الخدود وقد ادمين من خجل / اشهى الى ناظر من خدها الترب
سماجة غنيت منها العيون بها / عن كل حسن بدا او منظر عجب
وحسن منقلب تبقى عواقبه / جاءت بشاشته من سوء منقلب

اللهاب بالضم اتقاد النار
يشله طرده
شحب بالفتح شحب بالضم شحوبا اذ تغير
وجبت الشمس غابت
الدهر زمان الطويل والامد الممدود
والجانب والجنب بضمتين
التصريح تبيين الامر وانكشاف
وانصرح بان
غيلان اسم ذي الرمة
السماجة قبيح المنظر
سيف كهام ككليل
الحارس والحافظ

لو يعلم الكفر كم من اعصر كمنت / له العواقب بين السمر والقضب
تدبير معتصم بالله منتقم / لله مرتغب في الله مرتقب
ومطعم النصر لم تكهم اسنته / يوما ولا حجبت عن روح محتجب
لم يرم قوما ولم ينهد الى بلد / الا تقدمه جيش من الرعب
لو لم يقد جحفلا يوم الوغى لغدا / من نفسه وحدها في جحفل لجب
رمى بك الله برجيها فهدمها / ولو رمى بك غير الله لم يصب
من بعد ما اشبوها واثقين بها / والله مفتاح باب المعقل الاشب
وقال ذو امرهم لا مرتع صدد / للسارحين وليس الورد من كثب
امانيا سلبتهم نجح طلبتها / ظبى السيوف واطراف القنا السلب
ان الحمامين من بيض ومن سمر / دلوا الحياتين من ماء ومن عشب
لبيت صوتا زبطريا هرقت له / كاس الكرى ورضاب الخرد العرب
عداك حر الثغور المستضامة عن / برد الثغور وعن سلسالها الحصب

جيش لجب ذو غلبة وكثرة
المعقل كمنزل الملجا
اشب الشجر كفرح التف
الكثب بالتحريك القرب
الورد بالكسر الاشراف على الماء
السلب بالكسر الطويل
الحمام كسحاب قضاء الموت وقدره
العروب من النساء المتحببة الى زوجها
السلسل كجعفر الماء العذب البارد

اجبته معلنا بالسيف منصلتا ... ولو اجبت بغير السيف لم تجب
حتى تركت عمود الشرك منعفرا ... ولم تعرج على الاوتاد والطنب
لما راى الحرب راي العين توفلس ... والحرب مشتقة المعنى من الحرب
(حرب كفرح: اشتد غضبه)
غدا يصرف بالاموال جريتها ... فعزه البحر ذو التيار والحدب
(الحدب: الموج من الماء تراكمه في جريه)
هيهات زعزعت الارض الوقور به ... عن غزو محتسب لا غزو مكتسب
لم ينفق الذهب المربي بكثرته ... على الحصى وبه فقر الى الذهب
ان الاسود اسود الغاب همتها ... يوم الكريهة في المسلوب لا السلب
ولى وقد الجم الخطي منطقه ... بسكتة تحتها الاحشاء في صخب
(الصخب: شدة الصوت)
احذى قرابينه صرف الردى ومضى ... بحيث اخفى مطاياه من الهرب
(احذيته: اعطيته في الصحاح وهو غير ما قاله صاحب القاموس احذاه اعطاه نعلا واحذيته من الغنيمة اذا اعطيته منها ولعل الثاني هو المراد هاهنا)
موكلا بيفاع الارض يشرفه ... من خفة الخوف لا من خفة الطرب
ان يعد من حرها عدو الظليم فقد ... اوسعت جاحمها من كثرة الحطب
تسعون الفا كآساد الشرى نضجت ... جلودهم قبل نضج التين والعنب

يارب حوباء لما اجتث دابرهم ... طابت ولو ضمخت بالمسك لم تطب
ومغضب رجعت بيض السيوف به ... حي الرضى من رداهم ميت الغضب
والحرب قائمة في مازق لجج ... تجثو القيام به صغرا على الركب
كم نيل تحت سناها من سنا قمر ... وتحت عارضها من عارض شنب
كم كان في قطع اسباب الرقاب بها ... الى المخدرة العذراء من سبب
كم احرزت قضب الهندي مصلتة ... تهتز من قضب تهتز في كثب
بيض اذا انتضيت من حجبها رجعت ... احق بالبيض ابدانا من الحجب
خليفة الله جازى الله سعيك عن ... جرثومة الدين والاسلام والحسب
بصرت بالراحة الكبرى فلم ترها ... تنال الا على جسر من التعب
ان كان بين صروف الدهر من رحم ... موصولة او ذمام غير منقضب
فبين ايامك اللاتي نصرت بها ... وبين ايام بدر اقرب النسب
ابقت بني الاصفر الممراض كاسمهم ... صفر الوجوه وجلت اوجه العرب

وظاهراً حرکت سلطان محمود غزنوی بجنگ خوارزم بعقیدهٔ
اهل تنجیم نحس بوده وحال آنکه سعادت بروز کرده چنانکه از چند شعر
از قصیدهٔ حکیم عنصری این مرحله بر می آید و آن این است

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار — چنین نماید شمشیر خسروان آثار
بتیغ شاه نگر نامهٔ گذشته مخوان — که راست گوی تر از نامه تیغ او بسیار
نه بر سماء بکار آیدش نه اختر گیر — نه فال گوی بکار آیدش نه فال گذار

ونظامی عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله نوشته که در اوائل
ملک محمد بن ملکشاه ملک عرب صدقه عصیان بخلیفه آورد
با پنجاه هزار سوار عرب از حله روی ببغداد نهاد و امیر المومنین
المستظهر بالله نامه بسلطان نوشت و اورا امداد خواست
سلطان از منجمان اختیار همیخواست هیچ اختیاری که صاحب
طالع سلطان را شاید نبود چه او راجع بود گفتند اختیار نمی یابیم

گفت

گفت بجویید و نشد دگر منجمان بگریختند غزنوی بود که بر در گنبد
دکان داشتی و فال گیری کردی و از هر نوع مردان و زنان گرد او
شدندی تعویذ دوستی نوشتی ولی علمی نداشت با آشنائی غلامی
خود را در پیش سلطان انداخت گفت من اختیاری بکنم بدان اختیار
برو اگر مظفر نشوی مرا گردن بزن سلطان خوشدل شد باختیار او بر نشست
و دویست دینار نیشابوری بوی داد و برفت با صدقه مصاف کرد
لشکر او را بشکست صدقه را بگرفت و بکشت چون مظفر و منصور
باصفهان بازگشت فال گوی را بنواخت و تشریف گران فرمود
و مقرب گردانید منجمان را بخواند گفت شما اختیار نکردید و این اختیار
کرد بر قتم خدای تعالی راست آورد چرا چنین کردید همانا شمارا
صدقه رشوت فرستاده بود که اختیار نمیکردید همه در خاک افتادند
و بنالیدند گفتند بدان اختیار که منجمان راضی نبودند اگر خواهید

۱۷۴
نامه بخراسان بنویسید تا خواجه عمر خیام چه میگوید سلطان دانست
که بچارکان بد نمیگویند از ندمای خود فاضلی را بخواند و گفت غزنوی را
بخانه خواه و با او شراب خور لطافت همی کن در غایت مستی از او
بپرس که این اختیار که تو کردی نیکو نبود منجمان آن را عیبها همی کنند
سر این مرا بگوی پس آن ندیم چنان کرد بمستی از او پرسید
فال گوی گفت دانستم از دو بیرون نباشد یا آن لشکر شکسته
شود تشریف بیابم و اگر این شکسته شود کی بمن پردازد دیگر روز
ندیم بسلطان بگفت   در تحفة العرایس و ابن خلکان و سایر
کتب ادبیه نقل شده که یهودی منجمی از زایچه و طالع هرون الرشید
خبر داد که خلیفه در این سال انتقال نشاه خواهد کرد هارون از این
رهگذر مهموم و مغموم بود در آن حین جعفر بن یحیی برمکی نزد خلیفه
آمده وی را بنهایت حزن و شدت اندوه دید وجه او را سؤال

۱۷۴
کرده خلیفه قصه حکم یهودی بر مرگ خویش را نقل کرد جعفر
در ساعت باحضار یهودی فرمان داد چون او حاضر شده سؤال
نمود که تو گفته که خلیفه در این سال رحلت خواهد کرد یهودی گفت بلی
جعفر پرسید که قدر خودت در زمانه زیست خواهی کرد یهودی بعد از وقت
بسیار زمان دراز گفت در حال جعفر عرض کرد حکم کنید این یهودی را
بقتل آرند تا آشکار شود که او در حکم حیات خودش کاذب است
مثل اینکه در حکم ممات شما خلیفه حکم بقتل وی کرد رفع وحشت او شده
سالهای دراز بعد از آن زندگانی کرد اشجع سلمی در صلب یهودی گفته

سل الراکب الموفی علی الجذع هل رای — لراکبه نجما بدا غیر اعور
فلو کان نجم مخبرا عن منیة — لاخبرنا عن راسه المتحیر
یعرفنا موت الامام کانه — یعرفنا انباء کسری و قیصر
اتخبر عن نحس لغیرک شومه — و نجمک بادی النحس یا شر مخبر

چگونه صورت بندد شخصی که خداوند عز و جل او را از جملهٔ خمسهٔ مغیبه شمرده
که کسی را جز حضرت رب العزت علم بر آن نیست کاهن و منجم بتخمین
یقین توانند کرد و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو سوره

سعد سلمان در این باب نیکو گفته

مرا منجم هشتاد سال عمر نهاد — اگر دو سه امید من بر آن بفزود
خدای داند من دل بر او نمی بندم — که باد پیمود آنکس که آسمان پیمود

حکیم سنائی فرماید

بود وقتی منجمی کانا — همچو اهل زمانه نابینا
پادشاهی ورا بخواند — گاه و بیگاه پیش خویش نشاند
پادشه مر ورا سؤالی کرد — مشکلش را از محالی کرد
پادشه زیرک و جهان بین بود — ظاهر و باطنش پر از دین بود
گفت روزی برای خود بگزین — رو بتقویم حال خویش ببین
آنزمان کت همه کمال بود — کوکب تو نه در وبال بود
طالعت را همه شرف باشد — حال تو بر تو منکشف باشد

هیچ نکبت نباشدت پیدا — خیز و دل شادمانه پیش من آی
تا ترا خلعتی دهم در خور — تا شود فقر و فاقتت کمتر
مرد آنگه برفت و روز گزید — و آنچه مقصود شاه بود ندید
بامدادی بر شه آمد زود — که از آن روز بهش روز نبود
شاه چون دید مرد را دلشاد — صد در از درد و غم برو بگشاد
گفت در حال گردنش بزنید — بسته ویرا ز پیش من بکشید
مرد دژخیم مرد را بکشید — برد و اندر زمان سرش ببرید
می ندانست روز نیک از بد — بود تقلید امام او نه خرد

[illegible]

در تاریخ آل عباس مذکور است که ابوجعفر منصور دوانقی را رغبت تمام
باحکام منجمین و کهنه بود بعزم زیارت بیت الله الحرام از
دار الخلافه بیرون آمد در منزل اول وقت صبح از خانه بیرون
شده و ستاره در نهایت درخشندگی مثل شهب و نیازک

درحرکت آمده او را وحشت عظیم دست داده درون خانه شد این
دو بیت بر جدار نوشته بود
اباجعفر حانت وفاتک وانقضت سنوک لامر الله لابد واقع
اباجعفر هل کاهن او منجم لک الیوم من ضرب المنیة مانع
هر کس میشنود ایشان اشعار را نمیدیدند و او دیده دل
بر مرگ نهاده درگذشت و از جمله اکاذیب منجمین تدلیس منجمین
عصر شاه عباس است عموماً و جلال الدین یزدی که سرآمد علمای
احکام بود خصوصاً که حکم نمودند بتربیع نحسین در درجه طالع آن
پادشاه واقع شده با قرانات علویه و سفلیه باید از تخت بتخته
رخت کشد ناچار بعلاج تقدیر فلکی تدبیر رکیکی کردند که
باعتقاد ایشان رفع غائله بر آمد شد چنانکه در ذیل قصه معلوم
خواهد شد اگر کسی را اندک خرد باشد هرگز باین کلمات تفوه
نمیکند که از این بوک و مگر دفع اجل مقدر میشود

که

کفت اذا جاء القضا ضاق الفضا کفت اذا جاء القدر عمی البصر
حکیم فردوسی طوسی میفرماید زبان ستاره شمر چاک باد
دهانش پر از خار و خاشاک باد چه داند کسی غیر پروردکار
که فردا چه بازی کند روزکار و این حکم را محمل بر هیچ چیز نمیتوان
کرد جز اینکه تربیع نحسین در درجه طالع سبب هلاکت نیست
و از قرانات نحوستی ظاهر نه اگر کسی کوید شاید بعضی نظرات
سعد و تسییرات در طالع شاه عباس بود که سعادت او رفع
این نحوست کرده با آنکه اثر این قران بعد ظاهر شده تاویل بالا مرضی
صاحبه خواهد بود از اینکه جلال الدین یزدی با تمام ملاحظات زایچه
طالع آن پادشاه این حکم را نمود و البته از مثل او صاحب فنی
خطا در ملاحظات لازمه واقع نمیشود و اینکه اثر تربیع و قران بعد
واقع شده باشد اندکی شباهت خواهد داشت بقصه انوری

که بعد مذکور میشود و با آنچه از ناطح و رامح گذشت اسکندر بیک
منشی در تاریخ عالم آرا در سال یازدهم سلطنت شاه عباس
گوید که چون در این سال منجمین القا نمودند که آثار کواکب و قرانات
علویه و سفلیه دلالت بر افنا و اعدام شخصی عظیم القدر از منسوبات
آفتاب که کوکب مخصوص سلاطین است میکند و یحتمل که در بلاد
ایران باشد و از آنچه طالع همیون استخراج نموده بودند که تربیع
نحسین در خانه طالع او واقع شده اختر طالع در حضیض زوال و
وبال است و مولانا جلال الدین منجم یزدی که در این فن شریف
سرآمد زمان و در استدلالات احکام نجومی مقدم اقران بود
آن نحوست را بدین تدبیر دفع کرده که حضرت اعلی در سه روز که
معظم تأثیر قران و تربیع نحسین است خود را از سلطنت و
پادشاهی خلع نموده شخصی از مجرمان را که قتل بر او واجب شده

بپادشاهی

بپادشاهی منسوب سازند و در آن سه روز سپاهی و رعیت
مطیع فرمان او باشند که ما صدق امر پادشاهی از او بفعل
آید و بعد از سه روز آن مجرم را شحنه نحس اکبر قران و جلاد حادثه
دوران سپارند که بقتلش پردازد همگنان این رای را صواب
شمرده قرعه اختیار بنام استاد یوسف ترکش دوز که در شیوه
الحاد از رفقای پای پشترک مینهاد بیرون آمد بنابر آن از زمره
ملاحده مذکوره یوسفی را باردو آورده حضرت اعلی خود را خلع
نموده اسم پادشاهی بر آن خون گرفته اطلاق فرمودند و تاج
شاهی بر سرش نهاده اثواب فاخره در او پوشانیده و در روز
کوچ بر استر بردعی با زین و لکام مرصع سوار کرده اعلام پادشاهی
بر سرش افراختند جمیع امراء و مقربان اهل خدمت با قشون و لشکر
با آیین مقرر در ملازمتش کمر بسته بمنزل میرسانیدند و در دیوانخانه

همایون فرمود آورده اطعمه و اشربه میکشیدند و شب قورچیان
عظام با عساکر منصوره بکشیک قیام مینمودند و آن بیچاره عاقبت
کار خود را فهمیده آن سه روز بفراغت گذرانید و حضرت اعلی
در آن سه روز با دو نفر جلودار و خدمتکاری که سوار گردیده اهتمام بتمشیت
امور سلطنت نپرداختند یوسفی در سر سواری مولانا جلال
الدین منجم را دیده گفته بود ای حضرت ملا چه بخون ما کمر بسته‌ای یکی
از ظرفا با جناب مولانا خوش طبعی کرده گفته بود که یکی از آثار
و علامات پادشاهی اجرای احکام است و تا غایت هیچ حکمی از این
پادشاه مصنوع صادر نگشته چون شما را ساعی قتل خود میدانند
اگر پیشتر از آنکه او بقتل رسد بقتل شما فرمان دهد بجهة تحقق
امر پادشاهی ناگزیر است که بامضاء رسد شما را در این دو سه روز
احتیاط تمام لازم است بمولانا از ساده لوحی اضطراب عظیم دست

داده

داده در آن دو سه روز بتفرقه خاطر میگذرانید حکیم رکن کاشی قطعه در این باب گفته بود مرقوم گشته
شهما تویی که در اسلام تیغ خونخوارت هزار ملحد چون یوسفی مسلمان کرد
فتاد در دلم از یوسفی و سلطنتش دو بیت قطعه مثالی که شرح شوکت کرد
جهانیان همه رفتند پیش او بسجود دمی که حکم تو اش پادشاه ایران کرد
نکرد سجده آدم بحکم حق شیطان ولی بحکم تو آدم سجود شیطان کرد
و بعد از سه روز امرا و اعیان او را بقتل آوردند و رفع نحوست شد
انتهی و نقیب الاشراف سید مرتضی اعلی الله مقامه در درر و غرر
نقل فرموده که روزی ابو الهذیل وارد شد در قسم الصلح که موضع است
از واسط بر حسن بن سهل و نزد حسن جوانی بود محترم چون مجلس
برهم خورد از حالت آنجوان سؤال کرد گفت مردیست
از اهل نجوم ابو الهذیل گفت از اهل صناعت حساب یا احکام حسن
گفت احکام گفت علمی است باطل اجازه سؤال از وی کرده

اجازه داد او سیبی را از پیش خود برداشته سئوال کرد که از علم
خود چه استنباط میکنی من این سیب را خواهم خورد جوان گفت بلی
ابو الهذیل سیب را بر زمین نهاده جوان گفت ثانیا بردار تا اعاده علمی
در احکام کرده ترا جواب گویم آهسته سیب دیگر برداشته جوان گفت
نخواهی خورد ابو الهذیل او را خورد پس از وی سئوال کرد که سبب اخذ
سیب دیگر چه بود ابو الهذیل گفت تا نگوید اگر حکم ثانی خطا شد حکم
اول صحیح بود در اوقاتیکه هنوز اقسام علوم در ممالک فرنگ
شیوع نیافته بود اهل آن صفحات نیز مثل اهالی آسیا در اعمال
انسانی معتقد بتاثیر کوکب بودند سلاطین ایشان همیشه در دربار
خود منجمین معروف داشتند و در کلیات امور موافق احکام و
اشارات ایشان عمل مینمود از آنجمله لوی یازدهم پادشاه فرانسه منجمی
داشت که بواسطه مبهمات جیل تقریر خود را کاشف اسرار تقدیر

و محل وثوق پادشاه قرار داده بود تا اینکه یکوقتی پادشاه مزبور
برحسب اجازه منجم و باطمینان فتح اقدام بجنگی نمود و از قضا بخلاف
حکم منجم بطور اکمل مغلوب لشکر دشمن شد لوئی که مرد سفاک
و کینه جو بود قتل منجم را تصمیم خاطر ساخت و لیکن بی آنکه
مکنون خود را اظهار سازد منجم را برحسب عادت هر روزه احضار
نمود و در ضمن صحبت با کمال تلطف از او پرسید که آیا تا بحال دانسته‌ای که تو کی
خواهی مرد یا خیر منجم از روی فراست مقصود پادشاه را دریافته
و گفت باقتضای حکمت بالغه بمنجمین علمی داده نشده که بتوانند
سرنوشت خود را کشف نمایند و لیکن چون من در این باب زیاد جهدها
کرده‌ام از برای من همین قدر علم قطعی حاصل شده است که این بنده
ضعیف از حسن بخت خود مرگ پادشاه و ولی نعمت خود را نخواهد دید
و بلا تکلف بیست و چهار ساعت قبل از فوت پادشاه خواهد مرد

این حرف منجم خیال لونی را چنان پریشان نمود که بعد از آن
پادشاه ساده لوح در کمال احتیاط مواظب حفظ وجود منجم
بود والبته علومی که در بنا دعوی کشف مغیبات کرده اند بجز این قسم
چرب زبانی وضعف نفس مبنای دیگر نداشته اند واین مسئله
واضح و روشن است که منجمین اندراس علوم منسوب باحکام غیب و
التباس او را بشک و ریب هرگز مایل نیستند و بقدر امکان
اکاذیب خود را توجیه و توریه مینمایند چنانکه اگر وقتی منجمی
خلاف کرده و بعد از مدتی کذب آن آشکار شده منجم دیگر در
صدد اصلاح برآمده چنانکه در اجتماع شش کواکب از سبعه
سیاره سوای زحل در برج میزان در زمان دولت سلاجقه
که منجمین آن زمان حکم نموده بودند که اثر آن قران عالم از باد
خراب خواهد شد وخلاف آن ظاهر گشت اکثر مردم حکم

منجمین

منجمین را تاویل نموده اند باینکه اثر آن قران تولد چنگیز خان است
که مایهٔ خرابی بود و آن حکایتی است مشهور که وقت قران
این کواکب حکیم اوحد الدین انوری ابیوردی حکم کرد که چنانچه
سبعه سیاره در زمان نوح علی نبینا وعلیه السلام در برج حوت
که از مثلثهٔ آبی بود جمع شده عالم از طوفان ویران شد از این
قران در برج میزان که از مثلثهٔ بادیست باید از ریاح عاصفه عالم
زیر و زبر گردد و باینجهت مردم سردابها و امکنهٔ مستحکمه در زیر زمین
ساختند و در شب حکم او چندان باد نوزید که چراغی خاموش کند
چنانچه نوشته اند چراغی بر مناره بود تا مدتی که مدد از روغن
داشت روشن بود و ادیب صابر ترمذی در این باب گفته

گفت انوری که از اثر بادهای سخت — ویران شود سرای و کاخ سکندری
در روز حکم او نوزیده است هیچ باد — یا مرسل الریاح تو دانی و انوری

ولی بعد از ظهور خلاف حکم او دیگران گفتند که تولد چنگیز خان
در آنوقت شد که سبب خرابی عالم بود و در بیان این کذب در
تاریخ کرمان مسطور است جمله اصحاب نجوم اتفاق فرمودند
که چون قران هفتم بگذرد در قران هشتم سیارات شش گانه در برج
میزان جمع میشوند و بحساب قران در برج سنبله میباید و حکم
کردند که این اجتماع سیارات در برج میزان موجب خرابی
عالم است و اکثر عمارات بباد و زلزله برخیزد و در این باب مبالغت
نمودند و حال کرمان از دیگر مواضع بتر مینمودند بحکم آنکه طالع کرمان
میزان است من از این معنی کشف میکردم و بفضلاء جهان
که سابقهٔ معرفتی افتاده بود مینوشتم و از تحقیق آن میپرسیدم
و بزرگی از کرمان در خراسانست و او را جمال الدین ابوالفتح گویند
و در این علم انگشت نمای است و با من دوست سی ساله بود چند

نوبت در این باب بوی نوشتم و آنچه فضلاء خراسان در این قران
حکم کردند باز جستم وقتی فصلی که فرید نسوی نوشته بود در ابطال
احکام انوری کرده بفرستاد من با آن فصل خرم شدم و نسخهٔ آن
بدوستان بفرستادم پس جمال الدین از علم خود بمن نوشت که
حکم باد که کرده اند رمزیست و حکما بدان تقلب احوال عالم و انقلاب
ممالک خواسته اند و دلیل بر روی آنکه بعد از قران هفتم قومی
دیگر باشند در کرمان سخن آن فاضل فال ناطق و الهام صادق
آمد و آنچه دیگر منجمان گفتند که کرمان خراب تر شود بعکس افتاد
چه این قران سبب اجتماع عمارت کرمان شد و ضعف آن مملکت
بغایت رسیده بود بقوتی هرچه تمامتر بدل گشت قحط و تنگی و
انواع مشقت از باقی رعیت برخاست و آن مملکت بیمار را بقراط
علت شناسی بسر آمد انتهی و من اولا سخن در قران طوغان

میزنیم و میگوییم اگر کسی را تتبع کافی در تواریخ و کتب ملل باشد داند
تحقیق طوفان نوح و تعیین وقت آن در نهایت صعوبت
خواهد بود و البته تفاوت فاحش میانهٔ اقوال پیدا میشود و ثبوت
این مرحله که آن وقت قران بود ممکن نیست و البته یقین حاصل
نمیشود و پس از آن تولد چنگیزخان در وقت قران مسلم نیست
زیرا که مورخین که کنون تاریخ آنها معتنی به است اختلاف
در تولد وی بقدر سی سال کرده چنانکه صاحب حبیب السیر و بعضی
از مورخین نوشته اند وقت قران بر الوس خود ریاست یافت
و تفاوت تولد و ریاست بسی سال است اذا جاء الاحتمال بطل
الاستدلال و اگر کسی در عبارت اصحاب احکام بدقت بنگرد
واضح میشود که آنها نیز تولد چنگیزخان را در طالع میزان در وقت قران
تخمین و قیاس کرده اند چنانکه صاحب اثمار الاشجار در ثمرهٔ ذکر

از اثر قران

از اثر قران اعظم گوید بچه را که طالع آن برج قران باشد پادشاهی
شود که اقالیم در حکم آورد و قیاس آنست که چنگیزخان در آن وقت
زاده شده است بر طالع میزان بر فرض محال تولد چنگیزخان
در وقت قران باشد حکم مثل انوری منجمی باز باطل است که او خرابی
عالم را بریاح نسبت داده و حال آنکه از نسیوف در ریاح شده و بعضی
حکایات غریبه و قصه‌های عجیبه از مجعولات منجمین در السنه شایع
شده که طبایع را مایل باین علم میکنند و چون بکنه وی غور شود
جعل وی واضح میشود از جمله بعضی حکایات ابوریحان بیرونی منسوب
میسازند مثل اینکه یمین الدوله سلطان محمود سبکتگین از او
سؤال کرد که از کدام در از ابواب الطاق بیرون خواهم رفت
و او جواب را نوشته در زیر فرش گذاشت سلطان حکم داد با این
دو در را شکافته بیرون رفت چون کاغذ را بیرون آوردند همانرا نوشته بود

مثل اینکه حکم داد او را از بام قصر بزیر انداختند و حال آنکه ۱۹۱
پنبه زیادی گذاشته بودند که سبب سلامت او بود و سلطان
ابوی سؤال کرد که بعلم نجوم میدانستی چنین چیزی واقع شود
او تقویم را خواسته همان مطلب را در وقایع آن روز مندرج یافته
خدای داناست که مرا مانند آفتاب روشن است که این
حکایات از مجعولات منجمین است کتب ابو ریحان از قانون
مسعودی و استیعاب الوجوه الممکنة فی صنعة الاسطرلاب و کتاب
آثار الباقیة عن القرون الخالیة که این بنده بیشتر او را شرح کرده
اگر خدای توفیق دهد و عمر باقی بماند تمام را مشروح خواهیم
ساخت و تفهیم عربی و فارسی در دست است ابدا اشاره و کنایه
از احکام خود عموما و مسائل مخصوصه را خصوصا نکرده و حال آنکه
سبک و طرز وی ذکر این حکایات است مثل اینکه دهقان نو

بدرا

گوید در ارض هند مقدار یک درجه را در کمال دقت بحکم سلطان محمود ۱۹۲
با آنکه تفصیل گفتگوی خود را با شیخ الرئیس در مسائل حکمت بطور مفصل
در آثار الباقیه ذکر مینماید و آنچه اتفاقات برای او از این قبیل شده
نقل میکند و مطلقا از این احکام اظهار نمیکند و در کتب
معتبره مثل تاریخ الحکمای شهرزوری و طبقات النحاة سیوطی
و تاریخ الفی در ذیل احوال او چیزی از این روایات نیست بلکه از عبارات
او در آثار الباقیه در بحث موالید که بر ابو معشر طعن میزند چنان بر می آید
که اعتقادی کامل باحکام نداشته و در ذیل احوال متنبیان میگوید
و حکم اصحاب النجوم بخروج دجال من جزیرة رطایل عند تمام اربعمائة
و ست و ستین سنة لیزدجرد بن شهریار و در موضع دیگر از آثار الباقیه
در ذکر موالید میگوید ماشاء الله مصری در کتابیکه در موالید نوشته
تصریح میکند که ممکن است بجهة بعضی از آثار فلکی انسان ز[illegible] نماید

سالهای قران اعظم را و آن نهصد و شصت سال است
تقریبا و مراد ازین اقوال منجمین سخنی است که در کتاب المنبه علی
صناعة التمویه ایراد کرده ام انتهی و بعضی مورخین که باقوال ایشان
اعتمادی نیست این قصص را که از عجایب اتفاقات میدانند برای
زینت کتاب خود نقل میکنند و حال انکه تمامی بیک نمط نکونند
مثل انکه حکایت حکم درر ابعضی بابو معشر نسبت داده و این حکایات
کذب بین است چنانکه مسعود سعد سلمان در مدح ابراهیم بن مسعود بن
یمین الدوله محمود گوید بسال پنجه ازین پیش گفت بوریحان در آن
کتاب که کرده است نام او تفهیم که پادشاهی صاحبقران شود بجهان
چو سال هجرت بگذشت تا و سین و دو جیم و ابدا چنین حکمی در تفهیم
یافت نمیشود بلکه سبک او حکم آتیه در تصانیف خویش نیست
الا بطریق ندرت مثل این عبارتی که در آثار الباقیه نقل کرده و بآن

مجملا

میماند که ابوریحان خواسته کذب احکام دو منجم سابق را تصحیح و
توجیه کند و حال انکه خلافش ظاهر و بین است و ترجمه عبارت آن اینست
عقیده منجمین اینست که خلفای اسلام بیشتر از بیست و چهار سال
خلافت متقی و اول خلافت مکتفی از آل عباس منتقل شد بآل
بویه و آنچه در آل عباس باقی ماند امر دین و اعتقاد بود نه ملک و امور
دنیا مثل راس الجالوت پیش یهود از ریاست دینیه بدون
ملک و سلطنت و خلیفه بنی عباس الآن رئیس اسلام است
پیش منجمین نه پادشاه و از قدیم نیز اینمرحله را خبر داده بودند چنانکه
در کتاب احمد بن طیب سرخسی در قران نحسین سرطانی این مطلب
مذکور است و انکه تصریح کرده است باین حکم کنکه هندی منجم رشید
بدرستیکه حکم نمود که سلطنت منتقل میشود از بنی عباس بمردیکه از
اصفهان خروج نماید و معین کرده وقتی را که خروج کرده در انوقت

علی بن بویه ملقب بعماد الدوله انتهی اگر مقصود ابوریحان از
اینکه دولت از آل عباس منتقل شد بآل بویه این است که آنها
در بغداد ریاست یافتند عزل و نصب خلفاء در دست قدرت
ایشان بود پس دولت بنی عباس در وقت استیلای غلامان
ترک که اول قوت آنها در خلافت المعتز بالله بود دولت منقرض شد
و بسبب این ضعف بود که در آخر خلافت متقی و اول خلافت مستکفی
آل بویه به بغداد استیلا یافتند و بعد از آن باز خلافت قوت گرفت
چنانکه المقتدر بالله چون دختر سلطان ملکشاه سلجوقی را بحباله
نکاح درآورد در خلافت نهایت قدرت پیدا کرد و همچنین ابتدا
مسترشد در امر خلافت و لشکر کشیهای او مثل اوایل دولت بنی عباس
بود و بعد از آن باز آب بروی کار خلافت آمد تا اینکه هلاکو خان مستعصم
بالله را کشته دولت بنی عباس منقرض شد و وقت انقراض زمان قتل

مستعصم

مستعصم بود نه ضعف مستکفی و زیاده از خلافت مطیع که بیست و
نه سال و پنجاه بود خلافت قادر بالله است که بقولی چهل و یکسال و
سه ماه و یازده روز بود و بروایتی چهل و سه سال پس حکم آن منجم در
جز کذب نبوده و ابوریحان درصدد اصلاح برآمده اگرچه در جای دیگر
از آن کتاب تصریح بر کذب احکام که خالی از ربط بمطلب گذشته نیست
کرده و این جبران بیان سابق را میکند و ترجمه آن این است
در اول شهر رمضان سنه ۳۱۹ هجری ابوزکریای الطمامی ظاهر شد و آن
جوانی بود فاسق و فاجر ادعای الوهیت و ربوبیت کرده جمعی او را
متابعت نموده و مذهب آن جوان این بود که بیشکافت بطون
اموات را و غسل میداد ایشان را از شراب و شکم آنها را پر از خمر کرده
و پیروان خود را بعبادت نیران فرمان داد و اگر کسی بدست خود
آتش را خاموش میکرد دست او را قطع مینمود و اگر بادهان او این عمل

صادر شده زبانش را میبریدو از مذاهب او فسق و فجور با امارده بود
بقدریکه افراط در عمل و دخول نشود و اگر کسی افراط در لواط و دخول
مینمود او را چهل ذراع برروی کشیده و کسیکه اباو امتناع در امارده داشت
سر از بدن او جدا کرده والعیاذ بالله لعن میکرد انبیای سلف واصحاب
ایشانرا و میگفت آنها کاذبین و ضالین بودند و سوای اینها
عقاید چندی داشت که او را مفصلاً در کتاب اخبار المبیضة
والقرامطه نقل کرده ام و مدت هشتاد روز زمان دعوت
وادعای الوهیت او طول کشید تا آنکه مسلط کرد بر او خداوند عز و جل
کسی را که سبب دعوت و مقوی وی شده و او را مقتول ساخت
کید و مکر آن فرقه معلوم و آشکار شد و اگر اینوقت همان زمانست
که جاماسب و زردشت مقصود داشتند و حکم کرده بودند درست
کشیدند
بدرستیکه آنوقت آخر سال یکهزار و دویست و چهل و دو بود از تاریخ اسکندر

و یکهزار و پانصد سال گذشته بود از زمان زردشت ولیکن خطا کرده اند
در اینکه گفتند عود میکند دولت مجوس مثل اینکه خطا کرده است
ابوعبدالله السغدی که متعصب مذهب مجوس بود از روی جهل
و آن این است که کتابی تصنیف کرده در ادوار و قرانات و ذکر
کرده است در آن کتاب که در قران هیجدهم گذشته از تولد محمد بن
عبدالله صلعم که موافق است با الف حاشر از مبدء خلقت که
دور مشتریست از کواکب و قوس است از بروج خروج میکند شخصی
که عود میدهد دولت مجوس را و استیلاء در تمام ارض پیدا کرده
سلطنت از دست عرب و کسان دیگر بیرون رفته و تمام خلایق
متدین بدین واحد شده شرور و فتنه از عالم مرتفع گشته و آن
شخص مدت هفت قران و نصف سلطنت میکند و تصریح
کرده است باینکه سلطان نخواهد شد از عرب شخصی بعد از آنکه

سلطنت کردند در قران هفدهم و آنوقتی را که او بیان کرده خلافت
مکتفی و مقتدر است و آنچه را حکم کرده میگوید دولت سامانیه
در قرانات مثلثهٔ ناریه پیدا شد و همچنین دولت دیالمه بجهة
خروج علی بن بویه ملقب بعماد الدوله در قرانات ناریه آشکار
گشت و این بود وعده که داده بودند از عود دولت عجم اگرچه مذهب آنها
غیر مجوس بوده و مراد از این کلام ایرادیست چگونه قرانات ناریه را
سبب ظهور دولت دیالمه دانسته و حال آنکه دلالت او اظهر است
در ظهور دولت بنی عباس در مثلثهٔ ناریه که ظهور آن دولت از جهة
خراسان و مشرق زمین است پس باید گفت جاماسب و زردشت
دور افتادند از حکم تجدید دولت مجوس و دورتر افتادند از اعادهٔ دین
ایشان انتهی   و فضل بن حاتم نیریزی در کتاب قرانات که باسم
مکتفی عباسی تالیف کرده میگوید نظر بقران زحل و مشتری در برج

[illegible] واقع شد و بعد از آن [illegible] صفوی [illegible] ایران

عقرب

عقرب و صاحب برج قران که مریخ است و سایر نظرات و
دلائل که قبل از تولد خاتم الأنبیاء صلواة الله و سلامه علیه اتفاق
افتاده باید شریعت آنحضرت باقی بماند تا سال ششصد و نود و چهار
و بعد از آن منقرض شود باسبابیکه میدانم او را و ذکر نمیکنم
و از تصریح عبارات او بلفظ انقراض شریعت کذبش واضح است
بر هر کس سیما بر ابنای این زمان که در سنهٔ ۱۲۷۲ هجری هستند و معتقد
بدین ختمی مآب منجمی در صدد اصلاح کلام فضل بن حاتم برآید
و گوید مقصود از این تاریخ نه انقراض ملت خاتم است بلکه مقصود
انتقال دولت است از دست عرب چنانکه ظهور ترک در این عصر شد
و دولت از بنی عباس برافتاد اولا گوئیم اگر بخواهیم این عبارت
فضل بن حاتم را حمل بر این کنیم باز پنجاه سال حکم غلط کرده و کذا
اتفاق است که در مابین پنجاه سال واقع نشود و اگر اغماض از پنجاه سال هم

شود این حکم منافی حکم احمد بن طیب سرخسی در کتاب قرانات
وکهنکه منجم رشید است که ابوریحان درصدد تصحیح آن دو قول
برآمده و در آثار الباقیه تصریح میکند که دولت در آخر ایام متقی
و اول ایام مستکفی از آل عباس منتقل شد بآل بویه چنانکه سابقاً
مذکور شد و حکایت معروفی است که چون هلاکوخان دار الخلافه
بغداد را مفتوح ساخت ابن حاجب نحوی از خوف سلطان
الحکما و خواجه نصیر الدین طوسی که سابقهٔ عداوتی مابین ایشان بود مختفی
شده از خوف اینکه مبادا خواجه بزایچهٔ سؤال فلکی یا قرعهٔ رملی
از موضع او خبردار شود طشتی را طلبیده و در او خون ریخته و
میان خون هاونی از طلا نهاد و خود بروی هاون نشست و خواجه از
قاعدهٔ استخراج خبایا موضع او را استنباط کرد و او را در کوهی از طلا دید
که آن کوه در میان دریائی خون بود از این باب حیرت میکرد

میکرد تا آنکه او را بحیل دیگر بدست آورد چون از موضع وی سؤال کرد
تفصیل را بیان نمود مایهٔ تحیر هلاکوخان و سایرین شد و حال
آنکه میانه زمان خواجه و ابن حاجب مدتی فاصله است و فتح بغداد در ششصد
هجری اتفاق افتاده چنانکه شاعر گفته سال هجرت ششصد و پنجاه و شش
روز یکشنبه چهارم از صفر شد خلیفه پیش هلاکو روان
دولت عباسیان آمد بسر و وفات ابن حاجب ملقب بجمال الدین
چنانکه در تاریخ ابن خلکان مذکور است بیست و ششم شوال سال
ششصد و چهل و شش در اسکندریه واقع شده و همین حکایت را
سید نعمت الله جزایری در زهر الربیع کرده نسبت این قصه را
بابی جعفر منجم میدهد که یکی از ملوک مجهول الاسم شخصی از ارکان دولت
خود را که مقصر شده بود خواست بدست آرد آنمرد بهمین حیله را ورزید
و ابوجعفر این حکم را کرد بعد از آنکه سلطان از او درگذشت

خود حیله را پنهان نمود این نیز کذب محض است و از قبیل هزلیات
و افسانه خواهد بود در تاریخ ابن خلکان این حکایت را از ابو معشر
بلخی روایت کرده و خواجه در شرح کلمهٔ شصت و یکم از ثمرهٔ بطلمیوس گوید
گفته اند که ابراهیم مهدی در وقتی که از مأمون پنهان شده بود
در بغداد یکی از منجمان در ستر نزد او تردد کردی روزی مأمون
منجمان را سؤال کرد از مکان ابراهیم ایشان در طالع وقت نظر
میکردند آن منجم گفته بود تا طشتی بزرگ را آب در ریخته بودند
و کرسی در میان آب نهاده و ابراهیم را در کرسی نشانده منجمان
گفتند او در کشتی است و بجانب هندوستان رفته است چنانکه
از این قبیل حکایات از طرق مختلفه نسبت ببعضی میدهند و حال
آنکه کذب او روشن تر از آفتاب است و بی اصل تر از موج سراب و در تمام
کتب تواریخ مندرج است که کعب الاحبار یهودی گفت لقب صدیق

برای ابو بکر یا فاروق برای عمر بن خطاب در توریة مندرج است
یا آنکه هلاک فلان خلیفه و اتفاق فلان واقعه را از توریة دانسته ام
نسخ توریة بمذاهب مختلفهٔ یهود و ترجمه بالسنهٔ مختلفه دایر و شایع است
و اکثر مردم از عام و خاص او را خوانده سبک و طرز او کجا مقتضی این است
که این اخبار آتیه از او استخراج شود تنوخی در کتاب خود روایت کرده
که عضد الدوله دیلمی روایت نموده که وقتی بمرض صعبی مبتلا شدم
بطوریکه اطباء در علاج عجز پیدا کرده و از طالع تحویل سال من نیز منجمین
نحوست کلی دریافت نمود حکم بانتقال من در آن ایام نمودند و مرا از
استنباط اطباء و احکام منجمین یأس از حیات پیدا شده حکم بحاجب
نمودم که احدی را بدون استثناء در نزد من راه ندهد و در سرای بر رو بسته
از خروج و دخول در نهایت یأس از زندگانی چهار روز با نهایت ضعف
و پریشانی بر خویش گریستم روز چهارم حاجب داخل شد گفت ابو الحسین

عبدالرحمن صوفی منجم از طلوع فجر تا حال در کریاس ایستاده که بلکه
بحضور سلطان مشرف شوم و من هرچه خواستم او را روانه نمایم
قبول نکرد چون او را از شما قرب و منزلتی است نخواستم بعنف
بدون اذن سلطان برگردانم و میگوید مرا برای سلطان بشارتیست
که لابد از رسیدن خدمت او هستم اینک حکم چیست من بصوت
ضعیف و کلام خفیف گفتم با بوالحسین صوفی بگو اگر مقصود از دیدن
من اینست که بگوئی فلان کوکب به فلان برج تحویل کرده دلالت
بر سعادت حال تو دارد یا فلان حکم اصحاب تنجیم بر مرگ تو خطا بوده
چون میدانم مقصود اطمینان نفست میلی بشنیدن این کلمات
و خرافات ندارم البته بمنزل خود بازگردد حاجب رفت بتعجیل مراجعت
نمود و گفت ابوالحسین میگوید اگر حکم بقتل من نمائی مراجعت نخواهم
کرد تا بحضور نرسم والله یک کلمه صحبت نجوم و تاثیرات کواکب را

مذکور

مذکور نخواهم داشت مرا تعجب شدید از عقل و ابرام او پیدا شد
و حال انکه ابدا خیالم از مقصود او منصرف نمیشد گفتم او را اذن
دخول ده چون ابوالحسین داخل شد زمین را بوسه داد و بکاء شدیدی
نموده گفت ای سلطان عصر والله تو در عین عافیت هستی و اینک
برای تو مضرتی و موتی نیست امروز از مرض شفا خواهی یافت و مرا
در اینقول معجزه الیست پس گفتم چیست آن بیان کن گفت
دیشب در خواب حضرت امیرالمؤمنین ع را دیدم در حالتیکه مردم
در اطراف انحضرت جمع شده هر یک حوایج خود را مسئلت مینمودند
پیش رفتم و عرض کردم یا امیرالمؤمنین مردی هستم غریب در این
بلد ترک نعمت و تجارت گفته تعلق خاطر من بجهة امیر خود است
و الآن او را از زندگانی یاس کلی حاصل شده حاجت من اینست
که از درگاه الهی مسئلت نمائید حضرت رب العزت شفائی باو کرامت

فرماید فرمود مقصود تو ازین پادشاه فنّا خسرو بن حسن بن بویه
عرض کردم بلی یا امیر المؤمنین فرمودند علی الصباح نزد وی رفته
بگو آیا فراموش کرده آنچه را مادر تو از جانب ما در نوم ترا مخبر ساخت
و از عمر تو گفت اگر فراموش کرده ما ترا بیاد می آوریم که مادر تو
در نوم ترا گفت که در فلان سال مریض خواهی شد بطوریکه برای تو
امیدی از زندگانی نباشد البته مأیوس نباشی که از آن مرض
شفا خواهی یافت فردا ترا شفا خواهد بود و بتدریج حالات تو کما
فی السابق میشود در فلان روز و فلان وقت و قطع بر اجل خود مکن
تا وقتیکه مادر تو در خواب ترا از جانب ما خبر دهد چون من این سخن
از ابو الحسین شنیدم بیادم آمد خوابیکه قبل ازین دیده بودم
و فراموش شده از کمال وجد از فراش برخواستم گفتم بغلامان خود تا
اورا و غلامان دست او را گرفته نزد من نشانیدند گفتم که ترتیبه

دیگر

دیگر آنچه مولای متقیان در خواب ترا گفت اعاده کن ابو الحسین آنچه
در نوم دیده بود ثانیاً بیان کرد مرا قوتی و میلی بغذا پیدا شد
و از اطباء غذا خواستم ایشان تجویز نموده رفته رفته رفع
مرض شد و حالات من چنانچه فرموده بودند در همان ایام
مخصوصه کما فی السابق گردید دقیقه در معایب حالیه و
آنچه مایهٔ اختلال در انتظامات کلیه است
این مرحله در نهایت خفا و پوشیدگی است پیش بیشتر از مردم
که تعیین ساعات و اختیارات و احکام اصحاب تنجیم تمام
در حواشی تقاویم که تمام مردم خواهند دید چه قدر مایهٔ عدم
انتظام است و وحشت عوام مثلاً گاه میشود مریضی مرض
دماغی یا امراض دیگر که علاج آنی او فصد است پیدا میکند و ما
در جوزا باشد دو روز باید تأمل کرد و فصد را تاخیر انداخت تا از جوزا

انتقال نماید دیگر دم فاسد را شعوری از کم و کیف بر و نسخ نیست
وآنچه لازمه فساد اوست پیدا میشود مریض هم انتقال نشاء
خواهد کرد نعوذ بالله اگر چنین اتفاقی افتد و طبیب منجم بود
که لابد از هلاکت مریض است یا آنکه در حرب و جنگ
ملاحظه اختیار را کند بقول علمای احکام یکی از رموز سرّ است
که ابو نصر مضفری ترک که منجم و مرد شجاع بوده گوید من مکرر
تجربه کرده ام درست آمده باید مریخ در ربعی از ارباع بود که
تفصیل آن در کتب اختیارات ثبت شده یا در مجدورات
وی ملاحظه کند خداوند طالع در ثامن و سابع نباشد آنگاه
دست باستعمال ادوات جنگ و جدال گشایند انهم جمله جنگ
واضح است که خصم برضای طرف مقابل نیست که تأمل کند
تا او ساعتی سعد اختیار کند عاقل بکنار دجله تا پل میجست

دیوانه پا برهنه از آب گذشت   و در حرکت بسفر لازمی باید
تأمل نماید که حالات کواکب مسعود شود در کتب اختیارات
برای اثبات مدعای خود نوشته اند که روزی محتشمی از شهر برون
شد و عزیمت سفر مصمم کرد و اختیار وقت نفرمود چون وی
برفت یکی از خانه او بصحبت جمعی از علمای احکام رسیده پرسید امروز
سفر کردن را چگونه است ایشان نظر کردند تربیع نخستین بود و مریخ روی
بانصراف داشت گفتند امروز برای سفر نیکو نیست سائل
فریاد برکشید که فلان محتشم رفت ایشان پرسیدند که چه وقت بود
گفت بامداد نگاه کردند روز شنبه بود و بامداد که آن شخص رفته بود
ساعت مریخ و قمر در طالع وقت و خداوند ثامن مریخ و او نزدیک
باحتراق و چون نیک نظر کردند ده درجه از طالع وقت گذشته بود
که مریخ باحتراق رسید سائل را گفتند اگر فریاد کنی و اگر افغان

امروز تا ده روز دیکر خبر برکشتن او برسد سائل لنگ
از پیش ایشان برخاست چون دانست روزی نحس بوده
از عقب آن شخص کس فرستاد که باز کردد و تا روز دهم خبر
برکشتن آن محتشم و آنکه عقب او رفته بود رسید این حکایت
وقتی میتوانست اندک دلالت براین کند که مراجعت
آن شخص بجهة آثار فلکی بود که بعضی اتفاقات سبب مراجعت
او شود و الا در عقب او فرستادن و ترسانیدن که روز نحس
بود و ترا مضرت وارد آید ربطی با آثار فلکی ندارد چه اگر کسی در
روز سعد بعد این عمل نماید البته صورت خواهد گرفت
فی الحقیقه برای تأخیر امورات هیچ چیز مثل اختیارات
نیست این است که جاحظ در باب نجوم گفته تقدیم هم
و تأخیر مهم و بسیار میشود منجمین در حواشی تقاویم و یا در خارج

حکم

حکم میکنند که امسال قحط و غلا خواهد شد مردم از ساده لوحی
باحتکار مشغول شده همان سبب قحط است الجواد
محکر البر لا محتکر البر یا آنکه در فلان یکی از اعیان و اشراف
از منصب معزول شود یا رحلت نماید چون بیشتر مردم
خود را از اعیان شمارند اغلب در تزلزل هستند و از کار دین
و دنیا غافل و مراد در این مرحله تعجب بیشتر از سایر مراحل است
که مگر خداوند عالم جل شانه این کواکب و آثار او را برای همین
مملکت ایران خلق کرده چه می بینیم سایر دول که از این خرافات
دوری جسته در ازدواج یا جنگهای بزرگ وقتی اقدام میکنند
که روزنامه ایشان را ملاحظه میکنیم و بحالت کواکب رجوع
کرده وقتی بود که انحس ایام و ساعات است باعتقاد
منجمین و حال آنکه بقدر ذره نحوست بروز نکرده فتح و ظفر

بعد از تقدیر الٰهی بسته بنظم لشکر و کثرت عسکر است
نه ملاحظهٔ سعد اکبر و نحس اصغر سید مرتضی در درر و غرر بعد از
از فراغ از ردّ احکام اصحاب نجوم گوید یکی از امراء دیلم بود
بمن گفت تو آنقدر منکر نجومی که در وقت سفر تعیین ساعت
نمیکنی و در نکاح و پوشیدن البسهٔ جدیده و تعیین وقت
نمینمائی گفتم بحمد الله تعالی تمام این اعمال را بدون ساعت تعیین
کرده ام و در خانه ما تقویمی یافت نمیشود و ندیده ام از فلک مگر
خیر و خوبی و در تاریخ هندوستان مندرج است که
اورنگ زیب پادشاه هندوستان در ایام سلطنت طبع
سلیم و سلیقهٔ مستقیم او حکم کرد که این احکام و تعیین ساعات
جز اغتشاش حواس و خرافات چیزی نتیجه نخواهد داد
و حکم نمود که در تمام ممالک وی احکام و تعیین ساعات منسوخ

باشد حتی استخراج نشاویم که علت بر این چیزها ست
متروک شود تمام عمر با عزت و سلطنت زیست
و هرگز خاطر پریشان و حواس مشوش خود بلکه تمام رعیت او
که بمضمون الناس علی دین ملوکهم متابعت او را کرده ندیدند
بلی بنی نوع انسان چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بکمیل بن زیاد نخعی فرمودند بیشتر از قسم سیم اند و آن
حدیث چنانکه در نهج البلاغه مذکور است این است
قال کمیل بن زیاد اخذ بیدی امیر المؤمنین علی بن
ابیطالب فاخرجنی الی الجبان فلما اصحر تنفس الصعداء ثم
قال یا کمیل بن زیاد ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها
فاحفظ عنی ما اقول لک الناس ثلثة فعالم ربانی و متعلم علی
سبیل النجاة و همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع

کل ریح لم یستضیئوا بنور العلم و یلجئوا الی رکن وثیق چون
واضح و لایح شد که بیشتر مردم از قبیل بهایم اند چنانکه بجهة
هدایت در امور دین خداوند عالم عز اسمه انبیا و رسل مبعوث
داشته برای نظام کلیه سلاطین و ملوک گماشته در این مقام
چند فقره از تاریخ عتبی مناسب تحریر افتاد فان الملک
والدین توامان فالدین اس والملک حارس و ما لا حارس له
فضایع فما لا اس له فمهدوم والسلطان ظل الله
سبحانه فی ارضه و خلیفته علی خلقه امینه علی رعایة حقوقه
السیاسة و علیه تستقیم العامة والخاصة و بهیبته ترفع
الحوادث والفتن و بابالته تحسم المخاوف والمحن ولولاه لاختل
النظام و تساوی الخاص والعام و شمل الهرج والمرج
و عم الاضطراب والهیج انتهی هستند فی المثل گله گوسفند خلق

کار اخدای صاحب و والی شبان بود منت خدایرا
عز و جل که در دولت شاهنشاهی تربیت یافته و در ظل
عنایت ظل اللهی هستیم که آنچه ملوک و سلاطین را از عدالت
و سلوک باید این پادشاه را صد چندان است و آنچه
بزرگان دین فرمودند مطیع فرمان لیس من الله بمستنکر
ان یجمع العالم فی واحد واز بدو سلطنت باعقیده
پاک و نیت خالص بدون تعیین ساعت و وقت نوروز
و دانستن جهات سکز یلدوز عیشهای بزرگ نموده در
سفرهای طولانی فرموده لشکرهای گران بهر طرف
حرکت داده جز شادی و عشرت و فیروزی و نصرت
پدید نیامده و در این سال خیریت مآل حکم محکم بتمام ممالک
محروسه ایران صادر شد که منجمین خرافات قدیم را

از حواشی تقاویم برداشته حواس ناس را در اغتشاش و
اضطراب نگذاشته اللهم اید جیشه و ابد عیشه و خلد
ملکه و سلطانه و اخذل اعدائه و انصر اعوانه ما دامت الشمس
طالعة و الکواکب لامعة بحق محمد و آله الاطهار و صحبه المنتجبین الاخیار

هر چیز که خواهد همه از دهر میسر   هر کام که جوید همه از بخت مهیا
داده همه احکام و را گردون گردان   کرده همه فرمان و را گیتی امضا

چون این رساله فلکی بود با سعادت و دور از نحوست
زحل و مریخ در این تاریخ که شهر ربیع المولود یکهزار و
دویست و هفتاد و هفت هجریست در دار السعاده زنجان
باتمام رسید او را مسمی بفلک السعاده نمودم اگر پسند نظر
کیمیا اثر شاهنشاه جمجاه افتد
فلک شوم ببزرگی و مشتری بسعادت

کتاب مستطاب فلک السعاده رد بر احکام منجمین کهنه
از تصنیفات نواب مستطاب اشرف امجد والا
شاهزاده اعظم افخم اعتضاد السلطنة العلیه وزیر
علوم و تجار و صنایع و معادن علیقلی میرزا دام
اقباله و زید اجلاله خلف ارجمند و نهال برومند
خاقان خلد آشیان مبرور فتحعلی شاه طاب ثراه
و جعل الجنة مثواه سمت تحریر و انطباع
پذیرفت فی سنة ۱۲۷۷

کتبه العبد المذنب العاصی المحتاج الی عفو ربه الغنی
ابن المرحوم السید حسن الخوانساری میر محمد علی الرضوی
عفی الله عنهما فی دار السلطنة اصفهان
صانها الله عن الحدثان فی اربع
من شهر الله الاصب رجب المرجب
سنة ۱۲۹۸

۲۲۰ صفحه
۱۱۰ //
ورق